

---

نام کتاب : نهج الولاية بررسی مستند در شناخت امام زمان علیه السلام

تعداد جلد : ۰

جلد :

تعداد صفحه : ۱۲۸

موضوع سند :

ناشر :

محل نشر :

---

نام کتاب : نهج الولاية بررسی مستند در شناخت امام زمان علیه السلام صفحه : ۱

نهج الولاية

بررسی مستند در شناخت

امام زمان علیه السلام

استاد حسن زاده آملی

صفحه : ۲

شناسنامه کتاب :

نام کتاب : نهج الولاية

نویسنده : استاد عالیقدر آیت الله حسن زاده آملی

ناشر : انتشارات قیام , قم , خیابان شهدا , کوچه ممتاز حروف چینی : کامپیوتری ( زرنگار ) ادب قم

به مناسبت میلاد مسعود

حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف .

امتیاز : حق چاپ و نشر مخصوص ناشر است

صفحه : ۳

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

مراتب حمد ذات یکتائی را سزااست که اول و آخر و ظاهر و باطن قاطبه مظاهر است . و قلم اعلاى كلمات

تامه نوریه اش لایزال بر الواح اوفاق آفاق و انفس , دائر و سائر است . و حقایق و رقائق اسمای جمالی و

جلالیش علی الدوام در رابط بین قدیم و حادث أعنی کون جامع حقیقی , باهر و داهر است .

صلوات و سلام زاکى و نامى بر اسم اسمى و مبين حقائق اسماء ابوالقاسم محمد مصطفى که صلوه را بر صلوه

بر او تشریف , و سراج مطلق وجود ذی جودش سراج ظاهر و زاهر است .

و بر آل او برزخ بین وجوب و امکان و احسن منازل قرآن که معجزات قولیشان بر عصمت و امامتشان حجت

بالغ و برهان قاهر است . سیما قائم آل طه و یس که از مرتبت وی فیض مقدس مترتب بر اقدس اقدم , وافر و

فائز است .

و بعد , در این صحیفه مکرمه مسماه به [ نهج الولاية ] ( از بقیة الله و تتمه النبوه , امام عالم انتظام و امان اهل

ارض , خاتم الاولیاء علی الاطلاق , خلیفة الرحمن و صاحب الامر و السیف و الزمان , کلمة الحق , و لسان

الصدق , قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ابوالقاسم م ح م د بن صفحه : ۴

الحسن العسکری مهدی موعود مظفر منتظر علیهم الصلوه و السلام به قلم سالك نهج الولاية : حسن حسن زاده

آملی , سخن می رود .

مرجو از فیاض علی الاطلاق این که سالکان قاف قلب و قلم را آیتی بسند بود , و بر شاهی طود معرفت رایتی

بلند . هم در جواب سائلان لسان صدق و ناطق حق باشد , و هم در خطاب طالبان فصل خطاب و صوب صواب

. صفحه : ۵

امام زمان کیست ؟

صفحه : ۶

صفحه : ۷

امام زمان در عصر محمدی صلی الله علیه و آله انسان کاملی است که جز در نبوت تشریحی و دیگر مناصب

مستأثره ختمی ، حائز میراث خاتم به نحو اتم است . و مشتمل بر علوم و احوال و مقامات او بطور اکمل است . و با بدن عنصری در عالم طبیعی و سلسله زمان موجود است چنانکه لقب شریف صاحب الزمان بدان مشعر است ، هر چند احکام نفس کلیه الهیه وی بر احکام بدن طبیعی او قاهر و نشأه عنصری او مقهور روح مجرد کلی ولوی اوست . و از وی به قائم و حجة الله و خلیفة الله و قطب عالم امکان و واسطه فیض و به عناوین بسیار دیگر نیز تعبیر می شود .

این چنین انسان که نامش می برم  
من ز وصفش تا قیامت قاصر

چنین کسی در این زمان سر آل محمد صلی الله علیه و آله امام مهدی هادی فاطمی هاشمی ابوالقاسم م ح م د نعم الخلف الصالح و در یک دانه امام حسن عسکری علیه الصلوه و السلام است ان هذا لهو حق الیقین الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله .

لزوم دو نوع بحث بر وجوب وجود حجت قائم

در این مقام دو نوع بحث لازم است یکی کلی و دیگر شخصی . مقصود از کلی این که براهین قطعی عقلی بر وجوب وجود حجتی صفحه : ۸

قائم بطور دائم قائم اند ، و به امتناع خلو عالم امکان از لزوم چنین واسطه فیض الهی حاکم اند که الامام اصله قائم و نسله دائم . و مراد از شخصی این که برهان معرف فرد نیست که جزئی نه کاسب است و نه مکتسب ، لذا باید آن را از طریق دیگر شناخت چنانکه احادیث متظافره بلکه متواتره اهل عصمت و وحی ، معرف شخص آن حضرت اند . بلی حق این است که اگر کسی از اقامه یا ادراک برهان بر وجوب وجود چنین انسان قاصر باشد احادیث جوامع روانی فریقین که در حقیقت بیاتر اسرار و بطون و تأویلات آیات قرآنی اند در اثبات مدعی کافی اند . بلکه راقم بر این عقیدت صافی و خالص خود سخت راسخ است که امامیه را در این سر الهی فقط همان صحاح و سنن اهل سنت حجت بالغه است و نحن بحمدالله تعالی زدنا مع الایمان بالاخبار برهانا . کثرت کتب و رسائل اعظم علمای فریقین و تظافر و تواتر احادیث جوامع روانی آنان در امر صاحب الامر و الزمان علیه السلام ، علاوه بر اصول و براهین علمیه در معرفت اسرار و مقامات و درجات نفس ناطقه انسانی به حدی است که این فقیر الی الله تعالی بحث در اثبات وجوب وجود و غیبت و قیام و ظهور آن حضرت را به مثل چون سخن در اثبات وجود شمس در یوم و صحو بر دانه نصف النهار می بیند . به شهادت جوامع روانی فریقین ، نص به امامت و غیبت آن حضرت از نبی خاتم و اوصیای احد عشر صلوات الله و سلامه علیهم یکی پس از دیگری متواتر است چنانکه شیخ اجل ، ابن معلم مفید قدس سره در ارشاد فرموده است :

و كان الامام بعد ابی محمد علیه السلام ابنه المسمی باسم رسول الله صفحه : ۹

صلی الله علیه و آله المکنی بکنیته . و لم یخلف ابوه ولدا ظاهرا و لا باطنا غیره . و خلفه ابوه غائبا مستترا . و كان مولده لیلۃ النصف من شعبان من خمس و خمسين و مأتین . و امه ام ولد یقال لها نرجس . و كان سنه عند وفات أبیه علیه السلام خمس سنین ، آتاه الله فیها الحکمة و فصل الخطاب و جعله آیه للعالمین . و آتاه الله الحکمة كما آتیها یحیی علیه السلام صبیا . و جعله اماما فی حال الطفولیة الظاهرة كما جعل عیسی بن مریم فی المهد نبیا . و قد سبق النص علیه فی ملة الاسلام من نبی الهدی صلی الله علیه و آله ، ثم من امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ، و نص علیه الائمة واحدا بعد واحد الی ابیه الحسن علیه السلام ، و نص ابوه علیه عند ثقافته و خاصة شیعته ، و كان الخبر بغیبه ثابتا قبل وجوده ، و بدولته مستفیضا قبل غیبه و هو صاحب السیف من الائمة الهدی علیهم السلام ، و القائم بالحق المنتظر لدولة الایمان .

و له قبل قیامه غیبتان : احدیها طول من الاخری كما جائت بذلك الاخبار ، فاما القصری منهما فمئذ وقت مولده الی انقطاع السفاره بینه و بین شیعته و عدم السفراء بالوفاه . و اما الطولی فهی بعد الاولى و فی آخرها یقوم بالسیف قال الله عز وجل : و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون . و قال تعالی : و لقد کتبا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثهم عباد الصالحون . و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لن تنقضی اللیالی و الایام حتی یبعث الله رجلا من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی یملاها عدلا و قسطا كما ملنت ظلما و جورا .

صفحه : ۱۰

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله : لو لم یبق من الدنيا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی یبعث فیہ رجلا من ولدی یواطی اسمه اسمی یملاها عدلا و قسطا كما ملنت ظلما و جورا .

جناب شیخ الشیعه شیخ سعید محمد بن محمد بن نعمان حارثی عکبری مکنی به ابو عبدالله و معروف به ابن معلم و ملقب به مفید ( ۱ ) از نوادر ایام و از نوابغ اعظم علمای اسلام است که معروف و مقبول نزد فریقین است . او را قریب دویست مصنف است که هر یک از انفس کتب قیمه عالم اسلام است ، از آن جمله است کتاب الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد که در اثبات امامت به دلایل عقلیه و نصوص نقلیه است . این صحیفه مکرمه در زمان صفویه به قلم فصیح و بلیغ عالم ربانی مرحوم محمد مسیح کاشانی ترجمه به فارسی و به اسم تحفه سلیمانی موسوم شده است و در سنه هزار و سیصد و سه در ایران به خط نستعلیق ممتاز به قطع رحلی و چاپ سنگی به حلیت طبع متحلی شده است ، ترجمه عبارت مذکور را از این کتاب نقل می کنیم :

امام بعد از ابی محمد علیه السلام پسر والا گهر اوست که مسمی به اسم مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و مکنی به کنیه طیبه او است . و وانگذاشت پدر بزرگوارش فرزندی به حسب ظاهر و باطن به غیر از آن حضرت . و واگذاشت او را در حالتی که غایب و مستتر بود همچنانکه در پیش ذکر شد . و مولد شریف آن حضرت نیمه شعبان بود از سال دویست و پنجاه و پنجم . مادر معجز پرورش ام ولدی بود که او را نرجس می گفتند ، و سن مبارکش در وقت وفات پدر بزرگوار خود پنج سال بود و در آن سن ، الله تعالی به او داده بود حکمت و فصل خطاب را ،

پاورقی :

۱ ( متوفی ۴۱۳ هـ ) .

صفحه : ۱۱

و او را آیتی ساخته بود از برای عالمیان همچنان که یحیی علیه السلام را در سن کودکی حکمت داد ، و او را در حال طفولیت ظاهره آیت و حجت ساخت همچنان که عیسی بن مریم علیه السلام را در گهواره پیغمبر کرد . و به تحقیق که نص بر آن حضرت در ملت اسلام پیرایه سبقت یافته بود از نبی هدی صلی الله علیه و آله و بعد از آن از امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و پدر بزرگوارش نزد کسانی که محل وثوق و از خاصان شیعه او بودند نص بر آن حضرت به امامت ، و اشاره به او به خلافت می فرموده . و پیش از آن که آفتاب جهانتاب وجود لازم السعودش روشنی بخش عرصه امکان شود خبر در باب غیبت آن سرور ثابت و به دولت او قبل از غیبت مستفیض و متواتر بود . و اوست صاحب سیف از جمله ائمه هدی علیهم السلام و قائم به حق و منتظر از برای دولت ایمان . و او را پیش از قیام و ظهور دو غیبت است که یکی اطول از دیگری است همچنانکه در اخبار بسیار وارد شده ، اما غیبت قصری که آن را غیبت صغری گویند پس از وقت ولادت لازم السعادت است تا انقطاع سفارت و رسالت میانه او و شیعیان او ، و سفراء به وفات معدوم شدند . و اما غیبت طولی که آن را غیبت کبری گویند پس آن بعد از غیبت اولی است و در آخر غیبت کبری قیام خواهد فرمود با سیف ، قال الله عز و جل : و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا الایة ، و قال سبحانه و تعالی : و لقد کتبنا فی الزبور . . . الایة .

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است : که هرگز منقضی نخواهد شد ایام و لیالی تا این که مبعوث

سازد الله تعالی مردی از اهل بیت صفحه : ۱۲

مرا که اسمش با اسم من موافق باشد ، پر می کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده است از ستم و جور و بیداد .

و باز از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله مروی است که می فرماید : اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز ، البته دراز می کند الله تعالی آن روز را تا این که برانگیزد در آن روز مردی از اولاد مرا که اسمش همچو اسم من باشد ، پر می کند دنیا را از عدل و قسط همچنان که پر است از ظلم و جور . انتهى .

راقم گوید : چند کتابی از مخطوط و مطبوع از شیخ مفید قدس سره که در تصرف این حقیر است پنج رساله در اثبات حجت و امامت و غیبت حضرت امام منتظر علیه السلام است ، از آن جمله است رساله ای در جواب سؤال ما السبب الموجب لاستتار الامام و غیبت ، و دیگر الفصول العشره فی الغیبة ، و دیگر ما الدلیل علی وجود الامام صاحب الغیبة ، علاوه این که در کتاب ارشاد یاد شده چند فصل در امور مذکوره بحث کرده است و علاوه بر دلایل عقلیه ، نصوص نقلیه نیز روایت کرده است .

برهان بر امکان دوام بدن عنصری

اهم معارف در معرفت و سناط فیض الهی معرفت نفس انسانی است ، بلکه معرفت نفس قلب و قطب جمیع مباحث حکمیه ، و محور تمام مسائل علوم عقلیه و نقلیه و اساس همه خیرات و سعادات است و معرفت آن اشرف معارف . چون جنس این گوهر نفیس شناخته شود ، صولت انکار در این گونه مسائل ضروری نظام

احسن ربانی مبدل به دولت اقرار می گردد . صفحه : ۱۳

و مطلب عمده همین است که این بزرگترین کتاب الهی به نام انسان را فهمیده ورق نزده ایم، و به مطالعه مطالع کلمات و آیات آن بسر نبرده ایم، و از آن در همین حد عادی غازی و نامی و متحرک بالاراده آگاهی یافته ایم.

غرض این است که در راه اعتلای به معارج مقامات انفسی، و وقوف به مواقف این صحیفه الهی باید خدمت استاد کرد، استادی سفر کرده و زبان فهم. من هم مدعی نیستم که عهده دار تحدید حقیقی و تعریف واقعی آن هستم، و لکن از استمداد انفس قدسی اولیای حق، با بضاعت مزجاتم در حد استطاعت و وسع، به وصف اسم و رسم آن می پردازیم، و در ارتباط با موضوع شریف رساله، هدایائی که برخی از نتایج بحث است اهداء می نمایم ان الهدایا علی مقدار مهدیها.

انسان يك حقیقت ممتد از فرش تا عرش است که ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه، مرتبه نازله او بدن اوست که در این نشأه بدن عنصری اوست که با همین وصف عنوانی بدن در حقیقت روح متجسد است، و ان شئت قلت گوهری جسمانی است که به اوصاف جسم چون شکل و صورت و کیفیت و کمیت و غیرها متصف است.

روح او گوهری نورانی است که از مشاین طبیعت منزله است، و آن را مراتب تجرد برزخی و عقلانی و فوق تجرد عقلانی است که حد یقف ندارد، و در هر مرتبه حکمی خاص دارد و در عین حال احکام همه مراتب، ظهور اطوار وجودی اوست، ما لکم لا ترجون لله و قارا و قد خلقکم اطوارا. مرتبه نازله آن محاکی مرتبه عالیه اوست، چنانکه در سلسله طولیه وجود هر دانی ظل عالی است و نشأه اولی مثال نشأه آخری است و لقد صفحه: ۱۴

علمت النشأه الاولى فلو لا تذکرون.

از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله مأثور است که ان الله عز وجل خلق ملکه علی مثال ملکوته، و اسس ملکوته علی مثال جبروتیه لیستدل بملکه علی ملکوته و بملکوته علی جبروتیه.

بدن عنصری از عالم طبیعت است که همیشه در تجدد است و صورت عالم طبیعت لا ینقطع تبدیل میشود چه آسمانها و چه زمینها، زیرا که طبیعت مبدأ قریب حرکت است و علت حرکت باید متجدد باشد چنانکه در حکمت متعالیه مبرهن است که: الحجة العمده علی الحركة فی الجوهر هی ان جمیع الحركات سواء كانت طبيعية او ارادية او قسرية مبدأها هو الطبيعة و مبدأ المتجدد يجب ان يكون متجددا، فالطبيعة يجب ان تكون متجدده بحسب الذات.

و آیات قرآنی از قبیل بل هم فی لبس من خلق جدید، و هی تمرمر السحاب، یوم تبدل الارض غیر الارض را به این معنی گرفته اند. بنابراین عالم غایتی دارد که به تکمیل از هیولای اولی و اتحاد به صور بسیطه و مرکبه حیوانیه، و انسانیه، و عقلیه به مراتب عالیه و فنای محض می رسد که: کل شیء هالک الا وجهه، فان نهايات الحراك سکون. پس نفس به واسطه طبیعت دارای جنبه تجدد است که بقا و ثبات ندارد، و خود به ذاتها جنبه بقاء است که خلقتکم للبقاء لا للفناء. و به عبارت آخری: نفس به جنبه حسی در تبدل است و به جنبه عقلی ثابت. در عین حرکت طبیعت، صورت شیء به تجدد امثال محفوظ است. انسان دانما به حرکت جوهری و تجدد امثال در ترقی است، و از جهت لطافت و رقت حجاب، ثابت می نماید. حجاب همین مظاهر متکثره اند که به يك معنی حجاب ذاتند تقدست اسمانه.

و لطافت و رقت حجاب به این معنی است که صانع واهب الصور صفحه: ۱۵

به اسم شریف مصور و به حکم کل یوم هو فی شأن آن فان و لحظه فلحظه آن چنان ایجاد امثال می نماید که محجوب را گمان رود همان يك صورت پیشینه و دیرینه است.

به مثل کسی در کنار نهر آب تندرو عکس خود را در زمان ممتد، ثابت و قار می بیند، و حال این که عکس از انعکاس نور بصر در آب است و آب قرار ندارد و دم به دم عکس جدیدی مثل سابق احداث می شود. هر نفس نو می شود دنیا و ما

بی خبر از نو شدن اندر بقا

این درازی مدت از تیزی صنع

می نماید سرعت انگیزی صنع

پس انسان ثابت سیال است. سیال است در طبیعت، و ثابت است در گوهر روح که معتدی به صور نوریه مجرده حقائق علمیه است فلینظر الانسان الی طعامه، انسان من حیث هو انسان طعام او غذای مسناخ اوست باقر علوم نبیین به زید شحام در تفسیر طعام فرمود: علمه الذی یاخذہ عن یاخذہ.

غذا با همه اختلاف انواع و ضروب آن، مظهر صفت بقاء و از سندنه اسم قیوم و با معتدی مسناخ است و

تغذی حب دوام ظهور اسم ظاهر و احکام آن است .  
حقانق علمیه صور فعلیه اند که به کمال رسیده اند و حرکت در آنها راه ندارد وگرنه باید بالقوه باشند و لازم آید که هیچ صورت علمیه ای متحقق نباشد و به فعلیت نرسیده باشد پس علم و وعای علم مجرد و منزله از ماده و احکام آنند .

و چون انسان ثابت سیال است ، هم براهین مجرد نفس در وی بر قوت خود باقی است ، و هم ادله حرکت جوهر طبیعت صورت جسمانیه . نتیجه بحث این که :

صفحه : ۱۶

علم و عمل عرض نیستند بلکه دو گوهر انسان سازند و نفس انسانی به پذیرفتن علم و عمل توسع و اشتداد وجودی پیدا می کند و گوهری نورانی می گردد . علم سازنده و مشخص روح انسانی ، و عمل سازنده و مشخص بدن انسانی در نشانات اخروی است . و انسان را بدنهای در طول هم به وفق نشانات است و تفاوت ابدان به نقص و کمال است .

و چون روح انسان بر اثر ارتقاء و اشتداد وجودی نوری ، از سنخ ملکوت و عالم قدرت و سطوت می گردد ، هر گاه طبیعتش را مسخر خود کند و بر آن غالب آید ، احکام عقول قادسه و اوصاف اسمای صقع ربوبی بر وی ظاهر گردد تا به حدی که وعای وجودش ، وعای وجود مجردات قاهره و بساطت نوریه دانمه گردد و متخلق به اخلاق ربوبی شود .

نتیجه بی دغدغه ای که از این تحقیق حاصل است امکان دوام چنین انسانی در نشأه عنصری است . چنانکه در مقابل ، انسانی که احکام طبیعت و لوازم آن بر وی غلبه کرده است به سبب سرعت تحلیل بدن عنصری مرکب ، عمر کوتاهی خواهد داشت .

خواجه در تنسوخ نامه در صفت زر گوید :

اما صورت جوهر زر به هیچ چیز از کیفیات عناصر اربعه فساد نپذیرد ، و هیچ قوت عنصری او را باطل نتواند کرد ، و بیشتر فلزاتی را که با او امتزاج دهند او را بسوزاند و زر خالص بماند و غش را از او پاک گرداند . و اگر زر خالص را مدت‌های مدید در زیر زمین پنهان دارند هیچ چیز از او کم نگردد و لون آن متغیر نشود به خلاف جواهر دیگر .

و در صفت نقره گوید : نقره زر است اما پایدگی آن چندان نیست که از آن زر ، و زود به داروها سوخته و ناپیچ گردد ، و در زمین به روزگار دراز خاکستر شود .

صفحه : ۱۷

این بود کلام خواجه از کتاب یاد شده و غرض از نقل آن این است که کیمیاگر به علم و صنعت خود نقره را زر خالص می گرداند که نقره ناپایدار زر پایدار می گردد ، اگر انسان کامل کیمیا کار بلکه به علم کیمیا آفرینش بدن عنصریش را قرنها پاینده و پایدار بدارد چه منعی متصور است ؟ مرحوم حاج زین العابدین شیروانی در کتاب شریف بستان السیاحه ( ۱ ) در ذکر آن جناب گوید :

[ حضرت واهب العطایا آن حضرت را مانند یحیی علیه السلام در حالت طفولیت حکمت عطا فرمود ، و در صغر سن امام اتمام گردانید . و بسان عیسی بن مریم علیه السلام در وقت صباوت به مرتبه ارجمند رسانید . عجب است از اشخاصی که قائل اند بر این که خواجه خضر و الیاس از انبیاء ، و شیطان و دجال از اعداء در قید حیاتند ، و انکار دارند وجود ذیجود صاحب الزمان را و حال آنکه آن حضرت افضل است از انبیاء سلف ، و اوست ولد صاحب نبوت مطلقه و ولایت کلیه .

عجب تر آن که بعضی از متصوفه که خود را از اهل دانش شمارند و از ارباب بینش پندارند قائلند بر این که در ملك هندوستان در میان برهمنان و جوکیان مرتاضان و ریاضت کشان می باشند که به سبب حبس نفس و قلت اکل چند هزار سال عمر کرده و می کنند ، با وجود این منکر وجود آن حضرت اند .

فقیر گوید : انکار وجود آن حضرت در حقیقت انکار قدرت باری تعالی است منت خدای را که فقیر را همچنان آفتاب روشن که کیمیاگر از اجزای متفرقه اکسیری ساخته بر نقره طرح می کند و آن نقره را طلای پاورقی :

۱ - ( صفحه ۵۳۹ چاپ سنگی ) .

صفحه : ۱۸

احمر می سازد و حال آنکه نقره در اندک زمان پوسیده و نابود می شود و طلا بر عکس آن چند هزار سال بر يك منوال است و نابود نمی شود ، پس اگر ولی خدا مانند آن کیمیاگر از اکسیر التفات خویش بدن خود را هم رنگ روح گرداند و باقی و دائم سازد بعید نخواهد بود . آنانکه منکر وجود آن حضرتند و لفظ مهدی و صاحب الزمان را تأویل می کنند از کوردلی ایشان است والا به اندک شعوری چه جای انکار است و الله یهدی من یشاء الی

صراط مستقیم .

این بود کلام محققانه مرحوم شیروانی در بستان السیاحة که به عنوان مزید بصیرت نقل آن را معتمد دانسته ایم

علاوه اینکه اعجاب تأثیرات تکوینی نفس از حبس دم و دیگر ریاضات و مجاهدات حتی از طوایفی با وجود کفر آنان از حد عدو احصاء خارج است , و بسیاری از آنها در زیر مربوطه مسطور است , تا چه رسد در خواص نفسی که قدسی و عقل فعال مصادف وجود طبیعی است .  
در باب سی و نهم کتاب [ ( غایة المراد فی وفق الاعداد ) ] که از اصول و امهات کتب علم شریف اوافق است تا حدی در دم و وهم و غیر آنها که مرتاضان را است عنوان شده است که موجب اعجاب آدمی است , و ما از جهت خوف اطناب از تعرض بدان اعراض کرده ایم .  
ایمان به مهدی موعود و ایقان به غیبت و ظهور آن حضرت از بدأ اسلام مرکز اذهان مسلمین بود .  
اگر کسی در خصوص شخص حضرت مهدی موعود م ح د بن حسن عسگری علیه السلام و جزئیات حالات و امامت و غیبت و

صفحه : ۱۹

علائم ظهور او , اندک تتبعی در جوامع روایی فریقین و کتب سیر و تواریخ آنان بنماید , به حقیقت بر وی مسلم خواهد شد که ایمان به مهدی موعود و ایقان به غیبت و ظهور آن حضرت از بدأ اسلام مرکز اذهان مسلمین بود . روایات صادر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و اوصیای احد عشر بلکه توقیعات و وقایع زمان غیبت صغری و اخبار به مغیبات و اظهار کرامات خود آن بزرگوار امام زمان , به حدی است که اگر کسی از روی انصاف در آنها غور و تدبر کند و غرض ورزی و لجاجت در کار نباشد جز اعتراف به امامت و غیبت وجود ذی جود آن جناب چاره ای ندارد هر چند که از اقامه دلیل عقلی بر لزوم وجود حجت واسطه بین مفیض و مستفیض علی الدوام عاجز باشد . این اخبار وحی آثار همه بطون و اسرار آیات قرآنی اند که از زبان قرآنها ناطق صادر شده اند , این دو روایت در این مقام مشتق از خروارها و اندکی از بسیارها است :

فی کتاب الاحتجاج للطبرسی عن الاصبغ بن نباتة قال کنت عند امیرالمؤمنین علیه السلام اذ جانه ابن الکواء فقال یا امیرالمؤمنین ما قول الله عز وجل لیس البربان تأتو البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها ( ۱ ) ؟ فقال علیه السلام : نحن البیوت التي امر الله ان یؤتی من ابوابها نحن ابواب الله و بیوته التي یؤتی منها فمن باعنا و اقریو لا یتنا فقد اتی البیوت من ابوابها , و من خالفنا و فضل علينا غیرنا فقد اتی البیوت من ظهورها . و قال ابو جعفر الباقر علیه السلام : آل محمد ابواب الله و سبله و الدعاه الی الجنة و القاده الیها و الالداء علیها الی یوم القیمة . پاورقی :

۱ ( بقره ۱۸۹ ) .

صفحه : ۲۰

و از جمله اخبار به مغیبات که خود حضرت بقیة الله فرمود خبر به وفات ابوالحسن علی بن محمد سمري که آخر سفرای آن جناب بود می باشد که در این توقیع بدو مرقوم فرمود :

بسم الله الرحمن الرحیم , یا علی بن محمد السمري اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بینك و بین سته ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد فیقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلك بعد طولا الامد و قسوه القلوب و امتلاء الارض جورا الحدیث , و لما كان الیوم السادس عادوا الیه و هو یجود بنفسه فقال له بعض الناس من وصیک من بعدك ؟ فقال الله امر هو بالغه و قضی . فصل چهارم غیبت شیخ طوسی در ظهور معجزات دال بر صحت امامت آن جناب در زمان غیبت است و در آغاز فصل یاد شده فرمود :

و اما ظهور المعجزات الدالة علی صحة امامته فی زمان الغیبة فهی اکثر من ان تحصی غیر انا نذکر طرفا منها .

( ۱ )

غرض از ایجاد انسان , و سر مطلق ایجاد

بر مینای تحقیق اهل شهود که واحد شخصی بودن وجود است , هر جا که سلطان وجود نزول اجلال فرمود عساكر اسماء و صفاتش در معیت او بلکه در زیر علم عزت او سبحاته می باشند همانطور که در مصباح الاتس آمده است که : ان کل شیء فی الوجود ففیه الوجود مع لوازمه فکل شیء فی کل شیء ظهر اثره ام لا . ( ۲ ) و همچنان که در مطلع خصوص

پاورقی :

۱ ( ص ۱۸۲ چاپ تبریز ) .

۲ (ص ۳۰۵ چاپ سنگی) .

صفحه: ۲۱

الكلم فى معانى فصوص الحكم آمده است كه : ان لوازم الوجود موجوده فى كل ماله وجود الا انها ظاهره الوجود فى البعض و باطنه فى الاخر . ( ۱ ) مطرز اوراق گوید : اگر نظر اصحاب كمون بر مبنای این رای سدید و قول ثقیل باشد فنعمما هو . و دور نیست كه قدمای حكما بر این محمل سخن رانده باشند و لكن متأخران به ظاهر گفتارشان رفته و بر آن اعتراض نموده و طعنها وارد کرده باشند چنانكه نظر آن بسیار است و ورود در تفصیل موجب تطویل و خروج از موضوع رساله می شود .

اسمای حسنی كه خارج از حد احصایند , تعینات شئون الهی و خصوصیات نسب علمیه و صور عینییه او هستند كه عین , ظاهر او سبحانه , و شأن باطن او تعالی شانه است چه این كه حق به حسب عین احدی , و به حسب اسماء كثیر است و كون در لسان صدق این فریق جمع بین آن دو است و انسان كامل كه جامع آثار كل اسماء است كون جامع است كه مرآه جامعه بین صفات قدم و حدثان یعنی برزخ بین وجوب و امکان است . تجلی حق متحقق به كمال ذاتی , متوقف بر ظهور است هر چند به حسب ذاتش منزله از استكمال به مصالح و اغراض و غنی از عالمین است . و مظهر اتم آن , مربوب اسم شریف الله است كه قبله و قدوه جمیع اسماء و غایت حرکت وجودی و ایجادی و كمال عالم كونی طبیعی و مقصد نهائی قوافل نشأه عنصری , اعنی انسان كامل است كه آخر مظاهر است و از اینجا غرض و سر یاد شده حاصل گردد فافهم . فیض الهی منقسم به اقدس و مقدس است و مقدس مترتب بر اقدس است چه اقدس عبارت از تجلی حبی ذاتی موجب وجود اشیاء و

پاورقی :

۱ (ص ۳۸۴ چاپ سنگی) .

صفحه: ۲۲

استعدادات آنها در حضرت علمیه است چنانكه خود فرمود كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف . و فیض مقدس عبارت از تجلیات اسمانیه است . كه موجب ظهور آنچه را كه استعدادات اعیان ثابتة در خارج اقتضاء دارد می باشد .

و به بیان دیگر , به فیض اقدس اعیان ثابتة و استعدادات اصلیه آنها در حضرت علمیه حاصل می شود , و به فیض مقدس آنچه را كه آن اعیان ثابتة با لوازم و توابعشان در خارج اقتضاء می كند حاصل می گردد , لذا در وجه تسمیه فیض به اقدس گفته اند كه اقدس است از این كه فیض غیر مفیض باشد و یا اقدس از شوائب كثر اسمانیه و نقائص حقانك امكانیه است به خلاف فیض مقدس .

كمال عالم كیانی و غرض آن انسان كامل است . عالم كارخانه عظیم انسان سازی است كه اگر این چنین انسان یعنی انسان بالفعل كه از آن تعبیر به انسان كامل می شود , تولید نكند عبث در خلقت لازم آید , اما خلقت سایر مكونات به طفیل اوست .

تو اصل وجود آمدی از نخست

دیگر هر چه باشد همه فرع تست

شیخ رئیس را در مبدأ و معاد كلامی به كمال در این مطلب سامی است كه : كمال العالم الكونی ان يحدث منه انسان و سائر الحيوانات و النباتات يحدث اما لاجله , و اما لنلا تضيع المادة كما ان البناء يستعمل الخشب فى غرضه فما فضل لا يضيعه بل يتخذة قسبا و خلالا و غیر ذلك . و غایه كمال الانسان ان يحصل لقوته النظرية العقل المستفاد , و لقوته العملية العدالة و

صفحه: ۲۳

هیئنا يتختم الشرف فى عالم المواد .

حاصل این كه مقصود از خلقت منحصر در انسان كامل است و خلقت سایر اكوان از جمادات و نباتات و حیوانات از جهت احتیاج به ایشان در معیشت و انتفاع به آنها در خدمت است . و تا آنكه مواد ضایع و مهمل نگردهد , صاف و زبده مواد خلقت انسان گردیده است , چه حكمت الهیه و رحمت ربانیه اقتضاء می كند كه هیچ حقی از حقوق فوت نشود بلكه هر مخلوقی به قدر استعداد خود به سعادت خود برسد . پس به مبنای قویم حكیم انسان كامل غایت عالم كونی است و نشأه عنصری هیچگاه از چنین انسان خالی نیست فافهم .

در اتحاد نفوس مكتفیه به نفس رحمانی و عقل بسیط

بدانكه در صحف کریمه اهل تحقیق محقق است كه صادر نخستین نفس رحمانی است و آن اصل اصول و هیولای عوالم غیر متناهی و ماده تعینات است و از آن تعبیر به تجلی ساری ورق منشور و وجود منبسط و نور

مرشوش نیز می کنند و الصادر الاول هو الوجود العام المفاض على اعيان المكونات ما وجد منها و ما لم يوجد مما سبق العلم بوجوده و هذا الوجود مشترك بين القلم الاعلى الذى هو اول موجود المسمى ايضا بالعقل الاول و بين سائر الموجودات . قلم اعلى يا عقل اول مخلوق اول است كه يكي از تعيينات صادر نخستين است و مظهر اسم شريف مدير است بلکه به ديده تحقيق چنان است كه در نفحات الهيه فرموده است : حقيقه القلم الاعلى المسمى بالعقل صفحه : ٢٤

الاول عباره عن المعنى الجامع لمعاني التعينات الامكانية التى قصد الحق افرازها من بين الممكنات الغير المتناهيه و نقشها على ظاهر صفحة النور الوجودى بالحركة العينية الارادية و بموجب الحكم العلمى الذاتى . ( ١ ) غرض اين كه اول ما خلق الله القلم , اول ما خلق الله العقل و در خلق معنى تقدير مأخوذ است در مصباح فيومى است كه اصل الخلق التقدير يقال خلقت الاديم للسقاء اذا قدرت له . و زمخشرى در اساس گويد : خلق الخراز الاديم و الخياط الثوب قدره قبل القطع .

نفس رحمانى را حقيقت محمدى نیز گویند زیرا كه نفس اعدل امزجه كه نفس مكتفيه است به حسب صعود و ارتقاي درجات و اعتلاى مقامات عدیل صادر اول می گردد هر چند از حيث بدأ تكون و حدوث همچون دیگر نفوس عنصریه جسمانى است . بلکه فراتر از عدیل مذکور , اتحاد وجودی با وجود منبسط می یابد در این مقام جميع كلمات وجودیه شئون حقيقت او می گردند . شيخ عارف محقق محیی الدین عربی را در باب يكصد و نود و هشتم فتوحات مكیه كه در معرفت نفس به فتح فاء و اسرار آن است در این مطلب سامی كلامی نامی است و خلاصه آن اینكه :

الموجودات هي كلمات الله التي لا تنفذ كما في قوله تعالى قل لو كان البحر مدادا لكلمات ربي الاية , و قال تعالى في حق عيسى و كلمة القاها الى مريم , و هو عيسى فلماذا قلنا ان الموجودات كلمات الله الى ان قال : و جعل النطق في الانسان على اتم الوجوه فجعل ثمانية و عشرين مقطعا للنفس يظهر في كل مقطع حرفا معنا هو غير الاخر , ما هو عينه مع كونه ليس غير النفس فالعين واحده من حيث انها نفس , و كثيره من حيث المقاطع .

پاورقی :

١ ( ص ٢٧ مصباح الانس ) .

صفحه : ٢٥

این نفس كه وجود منبسط است چون اصل جميع تعينات و كلمات وجودیه است وى را به لحاظ اصل بودن كه فاعل است اب الاكوان گویند كون به معنای اهل تحقيق چنانكه به لحاظ هيولای تعينات وجودیه بودنش كه قابل است ام عالم امکان دانند و چون نفس مكتفيه در قوس صعود قابل اتحاد وجودی با وى است به اوصاف وى منصف شود كه هم از جنبه فاعلى اب الاكوان گردد و هم از جنبه قابلى ام عالم امکان و هكذا در دیگر اوصاف كمالیه .

و نیز بدان كه مرد از سريان ولايت كه در السنه اهل تحقيق دائر است , همین سريان وجود منبسط و نفس رحمانى و فيض مقدس است , چنانكه فرموده اند : وجود و حیات جميع موجودات به مقتضای قوله تعالى و من الماء كل شيء حى به سريان ماء ولايت يعنى نفس رحمانى است كه به منزلت هيولى و به مثابت ماده سارى در جميع موجودات است . و همین نفس رحمانى را حقيقت انسانیه نیز گویند كه عالم را صورت حقيقت انسانیه گفته اند چنانكه علامه قيصرى در فصل هشتم مقدمات شرح فصوص الحكم فرماید :

العالم هو صورته الحقيقه الانسانية الخ در نيل به اين مطلب اعلى , بايد از مبحث اتحاد نفس با عقل بسيط كه در حكمت متعاليه ميرهن است , مدد گرفت و الله يهدى من يشاء الى سواء السبيل .

از اين بحث شريف در علم انسان كامل كه كل شيء احصيناه فى امام مبين , و علم آدم الاسماء كلها , و در ضبط و احاطه او جميع حضرات را حضرت در اصطلاح اهل تحقيق و در مبين حقائق اسماء بودنش , و در تصرف او در ماده كائنات كه جميع موجودات عيني به منزله اعضاء و جوارح وى مى گردند و اينكه تأثير در عالم سفلى تحقق نمى يابد مگر به صفحه : ٢٦

تأيد از عالم علوى كه انسان واجد عالم علوى تواند تأثير در سفلى كند , بايد آگاهی يافت و مقام انسان كامل را شناخت .

از سر نفس رحمانى دانسته مى شود كه كلام زاند بر ذات متكلم نيست چه كلمات وجوديه همه تعينات نفس رحمانى اند و نفس مؤيد مكتفى در مقام ارتقاي وجودى به نفس رحمانى را رتبه فوق خلافة كبرى است . اذا شاء الحق تعالى بسابق عنايته ان يطلع من اختاره من عبده على حقائق الاشياء على نحو تعينها فى علمه جذبه اليه بمعراج روحاني فيشاهد انسلاخ نفسه عن بدنه و ترقية فى مراتب العقول والنفوس متحدًا بكل عقل و نفس طبقة بعد طبقة اتحادا يفيد انسلاخ عن جملة من احكامه الجزئية و احكامه الامكانية فى كل مقام حتى يتحد



بالنفس الكلية ثم بالعقل الاول ان كمل معراجہ فيظهر جميع لوازم ماهيته من حيث امكاناته النسبية ما عدا حكما واحدا هو معقولية كونه في نفسه ممكنا في العقل الاول فيثبت المناسبة بينه وبين ربه و يحصل القرب الذي هو اول درجات الوصول و يصح له الاخذ عن الله بدون واسطة كما في شأن العقل الاول , و للانسان ان يجمع بين الاخذ عن الله تعالى و بلا واسطة العقول و النفوس بموجب حكم امكانه الباقي و بين الاخذ عن الله تعالى بلا واسطة بحكم وجوبه فيحل مقام الانسانية الحقيقية التي فوق الخلافة الكبرى , هذا ما أبانه الصدر القونوي في الهداية . و نیز به نقل چند جمله ای از کلمات مکنونه صدر المتألهین تبرک می جویم : در کتاب مفاتیح گوید : ان الانسان الكامل حقيقة واحده و له اطوار و مقامات و درجات كثيرة في القيود و له بحسب كل طور و مقام اسم خاص . و نیز در مورد دیگر گوید : النفس الانسانية من شأنها ان تبلغ الى درجة يكون جميع الموجودات اجزاء ذاتها و تكون قوتها سارية في الجميع صفحة : ۲۷ و يكون وجودها غاية الكون و الخليفة .

و نیز در موضع دیگر گوید : و اعلم ان البارئ تعالى وحداني الذات في اول الاولين , و خليفة الله مرآتي الذات في آخر الاخرين كما بدأكم تعودون ( ۱ ) فالله سبحانه رب الارض والسما و خليفة الله مرآه يظهر فيها الاسماء و يرى بها صور جميع الاشياء .

و بالجمله اهل تحقيق بر مبنای رصین وحدت شخصی وجود بر این عقیدت راسخ اند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول از تعینات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است , و در قوس صعود حقیقت انسان کامل دارای جميع مظاهر و جامع جميع مراتب است پس تمامی حقائق عقلانی و رفائق برزخیه آنها که گاهی به عقل و گاهی به شجره و گاهی به کتاب مسطور , به عبارات و اسامی مختلفه مذکور می شود تماما نفس حقیقت انسان کامل و از اجزاء ذات او هستند , و در واقع حقیقت انسان کامل است که بر حسب هر درجه ای از درجات , تعیین خاص و اسم مخصوص حاصل نموده و بدین جهت حقیقت انسان کامل را جانز است که آثار تمامی آن تعینات را به حقیقت خود اسناد دهد چنانکه در خطب منتسبه به حضرت امیرالمؤمنین و سید الموحدين آمده است که :

انا آدم الاول , انا نوح الاول , انا آية الجبار , انا حقيقة الاسرار , انا صاحب الصور , انا ذلك النور الذي اقتبس موسى منه الهدى , انا صاحب نوح و منجيه , انا صاحب ايوب المبتلى و شافيه , الى غير ذلك من الاخبار و الاثار . در این مطلب به فصل هشتم مقدمات علامه قیصری بر شرح فصوص الحكم رجوع شود . آن که امام علیه السلام فرمود : انا آدم الاول الخ از این باب است که علامه قیصری در اول شرح فص اسحاقی فصوص پاورقی :

۱ ( اعراف ۲۹ ) .

صفحة : ۲۸

الحكم بیان کرده است که : العارف المطلع على مقامه هو على بينة من ربه يخبر عن الامر كما هو عليه كاخبار الرسل عن كونهم رسلا و انبياء الا انهم ظاهرون بانفسهم , مفتخرون بما يخبرون عنه . ( ۱ ) چون از جوهر اول اعنی نفس رحمانی و عقل بسیط و حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله فی الجملة آگاهی حاصل شد , سخنی مفید از مقصد اقصی عارف نسفی باختصار نقل می کنیم :

[ ( جوهر اول دو کار می کند اول آن که از خدای فیض قبول می کند و دویم آن که به خلق خدای می رساند و اگر گویند حضرت محمد صلی الله علیه و آله دو کار می کند از خدای می گیرد و به خلق می رساند هم راست باشد از جهت آن که چون جوهر اول روح حضرت محمد صلی الله علیه و آله است هر دو یکی باشند . اکنون بدان که طرف جوهر اول را که از خدای می گیرد نامش ولایت است و این طرف جوهر اول را که به خلق خدای می رساند نامش نبوت است پس ولایت باطن نبوت آمد , و نبوت ظاهر ولایت آمد و هر دو صفت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اند .

چون ولایت و نبوت را دانستی اکنون بدان که شیخ سعدالدین حموی می فرماید که هر دو طرف جوهر اول را در این عالم دو مظهر می باید که باشد , مظهر این طرف که نامش نبوت است خاتم انبیاء است و مظهر آن طرف که نامش ولایت است صاحب الزمان است و صاحب الزمان اسامی بسیار دارد چنانچه جوهر اول اسامی بسیار دارد .

صاحب الزمان علم به کمال و قدرت به کمال دارد و علم و قدرت را با وی همراه کرده اند چون بیرون آید تمامت روی زمین را بگیرد و پاورقی :

۱ ( ص ۱۸۹ چاپ سنگی ) .

صفحة : ۲۹

روی زمین را از جور و ظلم پاک گرداند و به عدل آراسته گرداند و مردم در وقت وی در آسایش باشند .  
شیخ سعدالدین حموی در حق این صاحب الزمان کتابها ساخته است و مدح وی بسیار گفته است . حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده است از آمدن وی ، و علامات وی گفته است اما معلوم نیست وقت  
بیرون آمدن وی . با وی چیزها همراه کرده اند که اگر از صد یکی بگویم بعضی کس باور نکنند و گویند آدمی را  
اینها نتواند بودن ، احوال وی بیش از این خواهد بود که به نوشتن راست آید . صاحب الزمان که گفته شد ولی  
است چون بیرون آید ولایت ظاهر شود و حقائق آشکارا شود[ . )  
ولایت تکوینی و تشریحی

در این مقام مناسب است که به عنوان مزید بصیرت در پیرامون مطلب مذکور ، اشارتی به ولایت تکوینی و  
تشریحی بشود : ولی از اسماء الله تعالی است ، و ینشر رحمته و هو الولی الحمید ( ۱ ) و اسماء الله باقی و  
دائم اند ، فاطر السموات و الارض انت ولی فی الدنيا و الآخرة ( ۲ ) لذا انسان کامل که مظهر اتم و اکمل این  
اسم شریف است صاحب ولایت کلیه است می تواند به اذن الله تعالی در ماده کائنات تصرف کند و قوای  
ارضیه و سماویه را تحت تسخیر خویش در آورد ، حکم او در صورت و هیولی عالم طبیعت نافذ و مجری است  
، و هیولای عنصری بر حسب اراده او می تواند خلق صورتی نموده و لباس صورت جدید نماید مانند عصای  
پاورقی :

۱ ( سوره شوری آیه ۲۹ ) .

۲ ( سوره یوسف ۱۰۲ ) .

صفحه : ۳۰

حضرت موسی علیه السلام که صورت جمادی را بر حسب اراده اش خلق نموده و صورت حیوانیه بر آن  
پوشانیده است که به شکل اژدها بر آمد فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین ( ۱ ) و همه معجزات و کرامات و  
خوارق عادات از این قبیل است که به اراده کامل به اذن الله صورت گرفته اند که عصا در دست موسی به اذن  
الله اژدها شد که در حقیقت فعل و ایجاد و تأثیر از خداوند متعالی است هر چند در دست موسی بود و به او  
اسناد داده می شود ، فافهم .

این اذن الله ، اذن قولی نیست ، بلکه اذن تکوینی منشعب از ولایت کلیه مطلقه الهیه است و اذ تخلق من الطین  
کهنه الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی و تبریء الاکمه و الابریص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی . . . ( ۲ )

در قرآن کریم تسخیر مطلقا به الله تعالی منسوب است ، هر چند در ظاهر از مظاهر می نماید و سخرنا مع داود  
الجبال یسبحن والطیر ، و لسلیمان الریح عاصفة تجری بامرہ الی الارض التی بارکنا فیها . ( ۳ ) این ولایت که  
اقتدار نفس بر تصرف در ماده کائنات است ولایت تکوینی است نه تشریحی چه ولایت تشریحی خاص واجب  
الوجود است که شارع و مشرع است و برای عبادش شریعت و آئین قرار می دهد و جز او کسی حق تشریح  
شریعت را ندارد و گرنه ظالم است .

ثم جعلناک علی شریعة من الامر فاتبعها و لا تتبع اهواء الذین لا یعلمون . ( ۴ )

پاورقی :

۱ - اعراف ۱۰۸ .

۲ - (مانده ۱۱۱) .

۳ - (انبیاء ۷۹ و ۸۱) .

۴ - (جاثیه ۱۹) .

صفحه : ۳۱

شرح لکم من الدین ما وصی به نوحا . ( ۱ )

ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین ما لم یأذن به الله و لو لا کلمة الفصل لقضى بینهم و ان الظالمین لهم عذاب  
الیم . ( ۲ )

پیامبر مأمور به انذار و تیشیر و تبلیغ و مبین احکام است نه مشرع انما انت منذر و انما انت مبشر .  
شیخ کبیر محیی الدین عربی را در باب سیصد و هیجدهم فتوحات مکیه در این که تشریح خاص واجب الوجود  
است کلامی مفید است که گوید : انا روینا فی هذا الباب عن عبدالله بن عباس رضی الله عنهما ان رجلا اصاب  
من عرضه فجاء الیه یتحله من ذلك فقال له یا ابن عباس انی قد نلت منك فاجعلنی فی حل من ذلك . فقال اعوذ  
بالله ان احل ما حرم الله ان الله قد حرم اعراض المسلمین فلا احلها و لكن غفر الله لك . فانظر ما اعجب هذا  
التصریف و ما احسن العلم . و من هذا الباب حلف الانسان علی ما ابیح له فعله ان لا یفعله او یفعله ففرض الله

تحلة الايمان و هو من باب الاستدراج و المكر الالهى الا لمن عصمه الله بالتنبيه عليه . فما ثم شارع الا الله تعالى . قال لنبیه صلى الله عليه و آله لتحکم بین الناس بما اراك الله ( ٣ ) و لم يقل له بما رأيت بل عتبه سبحانه و تعالى لما حرم على نفسه باليمين فى قضية عائشة و حفصة فقال تعالى يا ايها النبى لم تحرم ما احل الله لك تبتغى مرضات ازواجك ( ٤ ) فكان هذا مما ارته نفسه , فهذا يدلك ان

پاورقى :

- ١ ( شورى ١٣ ) .
- ٢ ( شورى ٢٢ ) .
- ٣ ( نساء ١٠٦ ) .
- ٤ ( تحريم ٢ ) .

صفحه : ٣٢

قوله تعالى بما اراك الله انه ما يوحى به اليه لا ما يراه فى رأيه فلو كان هذا الدين بالرأى لكان رأى النبى صلى الله عليه و آله اولى من رأى كل ذى رأى فاذا كان هذا حال النبى صلى الله عليه و آله فيما رأته نفسه فكيف رأى من ليس بمعصوم و من الخطاء اقرب اليه من الاصابة , فدل ان الاجتهاد الذى ذكره رسول الله صلى الله عليه و آله انما هو فى طلب الدليل على تغيير الحكم فى المسألة الواقعة لا فى تشريع حكم فى النازلة فان ذلك شرع لم يأذن به الله . و لقد اخبرنى القاضى عبدالوهاب الاسدى الاسكندرى بمكة سنة تسعة و تسعين و خمسمائة قال رأيت رجلا من الصالحين بعد موته فى المنام فسألته ما رأيت فذكر اشياء منها قال : و لقد رأيت كتباً موضوعه و كتباً مرفوعة فسألته ما هذه الكتب المرفوعة ؟ فقيل لى هذه كتب الحديث , فقلت : و ما هذه الكتب الموضوعه ؟ فقيل لى : هذه كتب الرأى حتى يسأل عنها اصحابها فرأيت الامر فيه شده .

شيخ عارف مذكور علاوه بر اين كه در گفته تحقيقى خود در بيان شارع مشرع افاده اى قابل توجه فرموده است , مطلب مهم ديگر نيز بر مبنای اصیل اسلامی افاده فرموده است كه در دين خدا قياس و تفسير به رأى غلط است و اتكاء به رأى و قياس در مقابل شرع الهى شرع آوردن است كه بدان مأذون نيست و چه نيكو فرموده است كه :

فلو كان هذا الدين بالرأى لكان رأى النبى صلى الله عليه و آله اولى من رأى من ليس بمعصوم .

و در باب ديگر فتوحات گوید : لا يجوز ان يدان الله بالرأى و هو القول بغير حجة و برهان من كتاب و لا سنة و لا اجماع , و اما القياس فلا اقول به و لا اقلد فيه جملة واحده فما أوجب الله علينا الاخذ بقول احد غير رسول الله صلى الله عليه و آله .

صفحه : ٣٣

شيخ عربى در اين مقام مطابق مذهب طائفه اماميه سخن گفته است و كلمات دال بر شيعه اثنا عشرية بودن وى در كتب و رسائش بسيار است , و از جمله دلائلى كه بر شيعه بودن وى احتجاج آورده اند همين سخن او در رأى و قياس است كه نقل کرده ايم .

علمای تسنن در اجرای احكام شرعيه دليل قياس را در مقابل كتاب و سنت و اجماع , برهان مستقل دانسته عمل بر مقتضای آن را متبع شمارند , از آنجائی كه عقیده شيخ مخالف اعتقاد علماء جماعت بوده بر اين معنى انكار بليغ آورده مى گوید :

عمل نمودن بر رأى خود بدون دليل شرعى اگر جائز بود برای حضرت ختمى مرتبت كه منزلت و مقام عصمت داشت مجوز مى شد با آنكه رأى شريف آن حضرت مسلماً از احتمال زلت معصوم است خدای تعالى وى را در متابعت رأى خود به خطاب يا ايها النبى لم تحرم عتاب فرمود پس در اين صورت متابعت قياس كه در واقع رأى بدون دليل است احدى را مجوز نخواهد بود . و ما در رساله امامت كه در مجلد ثانى تكلمه منهاج البراعة فى شرح نهج البلاغه آن را درج نموده ايم , فى الجملة در نهى از عمل به قياس بحث کرده ايم و رواياتى از اهل بيت عصمت و وحى نقل نموده ايم و بعضى از مطالب عقليه از آنها استفاده کرده ايم ( ١ ) .

و بدان چنانكه جز حق تعالى كسى حق تشريع ندارد . همچنين حق تعيين امام كه خليفة الله است با حق تعالى است و جز خداوند سبحان احدى حق تعيين خليفه را ندارد , چنانكه فرمود :

پاورقى :

- ١ ( ص ٩٨ ج ٢ ) .

صفحه : ٣٤

انى جاعل فى الارض خليفة ( ١ ) اين كريمه انى جاعل فى الارض خليفه , مثل كريمه انى خالق بشرا من طين ( ٢ ) است كه دال است فقط ذات حق خالقى اين چنين است , و آن آيه نيز مى فرمايد كه فقط ذات حق جاعلى

آن چنان است . در کلمه انی تدبیر به سزا لازم است , و همچنین در کلمه انی و مضاف و مضاف الیه کلمه عهدی این آیه کریمه و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلك للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین ( ۳ )

و نیز بدان که ولایت به حسب رتبت اعلی و ارفع از رسالت و نبوت است چون ولایت باطن نبوت و رسالت است و نیل به این دو مبتنی بر ولایت است . مفاد این سخن نه این است که ولی مطلقا اعلی از رسول و نبی است بلکه مراد این است که ولایت رسول اعلی از رسالت او است و همچنین ولایت نبی اعلای از نبوت او است , زیرا ولی متبوع مثلا خاتم صلی الله علیه و آله به حسب ولایت افضل از تابعانش است , چه مفضول غیر متبوع است و افضل غیر تابع , هر چند يك شخص که نبی است از آن حیث که ولی است افضل است از آن حیث که نبی است نه این که ولی تابع , افضل از اوست . فافهم .

ولایت نبی جنبه حقانی و اشتغال به حق تعالی است , و نبوت او وجهه خلقی دارد که توجه نبی به خلق است و شك نیست که اولی اشرف از دومی است چه آن ابدی است به خلاف این که منقطع است .

رسول و نبی از اسماء الله نیستند ولی , ولی از اسماء الله است , لذا پاورقی :

۱ ( بقره ۳۰ ) .

۲ ( ص ۷۲ ) .

۳ ( بقره ۱۲۰ ) .

صفحه : ۳۵

ولایت منقطع نمی گردد به خلاف رسالت و نبوت .

یوسف صدیق علیه السلام فرمود : فاطر السموات و الارض انت ولی فی الدنيا و الاخره ( ۱ ) و حکم بتی الهی این که و ما عندکم ینفد و ما عندالله باق ( ۲ ) , پس چون رسالت و نبوت از صفات کونیة زمانیه اند به انقطاع زمان نبوت و رسالت قطع می شوند به خلاف ولایت که از صفات الهیه است و حق سبحانه در وصف خودش فرمود : هو الولی الحمید ( ۳ ) پس قرآن فرقان به تنهایی در اثبات وجوب وجود انسان کامل ولی در نشأه عنصری علی الدوام کافی است و روایات و صحف علمیه معاضد آنند بلکه از بطنان آن فائض اند .

چون در معنی ولی و نبی و رسول تدبیر شود ظاهر گردد که معطی نبوت و رسالت اسم ظاهر است که احکامشان متعلق به تجلیه است , و معطی ولایت اسم باطن است که مفید تحلیه است و هر چیزی را علامت است و علامت سفرای الهی ولایت است .

و چون ولایت شامل رسالت و نبوت تشریعی و نبوت عامه غیر تشریعی می باشد از آن به فلك محیط عام تعبیر شده است چنانکه در فص عزیز عزیری فصوص الحکم فرموده است : و اعلم ان الولاية هی الفلك المحيط العام و لهذا لم یقطع و لها الانبیا العام , و اما نبوه التشريع و الرسالة فمنقطعة و فی محمد صلی الله علیه و آله قد انقطعت فلا نبی بعده مشرعا او مشرعا له و لا رسول و هو المشرع .

مشرع به هیأت فاعلی , آن نبی صاحب شریعت است چون موسی و پاورقی :

۱ ( سوره یوسف آیه ۱۰۴ ) .

۲ ( نحل ۹۹ ) .

۳ ( شوری ۲۹ ) .

صفحه : ۳۶

عیسی و محمد صلوات الله علیهم , و مشرعه له به هیأت مفعولی آن نبی ای است که خود صاحب شریعت نیست ولی داخل و تابع شریعت نبی مشرع است مانند انبیای بنی اسرائیل که بر شریعت موسی علیه السلام بوده اند . شارح فیصری گوید : و انما اطلق اسم الفلك علی الولاية لانها حقيقة محیطة لكل من یتصف بالنبوه و الرسالة و الولاية كاحاطة الافلاك لما تحتها من الاجسام , و لكون الولاية عامة شاملة علی الانبیاء و الاولیاء لم یقطع ای مادام الدنيا باقیة و عند انقطاعها ینتقل الامر الی الاخره . در اصطلاح اهل ولایت نبوت غیر تشریعی گاهی به نبوت عامه , و گاهی به نبوت مقامی , و گاهی به نبوت تعریف در مقابل نبوت تشریح , تعبیر می گردد . در نبوت عامه , انبیا و اخبار معارف و حقایق الهیه است یعنی ولی در مقام فنای فی الله بر حقائق و معارف الهیه اطلاع می یابد و چون از آن گلشن راز باز آمد , از آن حقائق انبیا یعنی اخبار می کند و اطلاع می دهد . چون این معنی برای اولیاء است و اختصاص به نبی و رسول تشریعی ندارد در لسان اهل ولایت به نبوت عامه و دیگر اسمای یاد شده تعبیر می گردد . در باب فضائل خضر علیه السلام از کتاب فضائل جامع صحیح مسلم ( ۱ ) به اسنادش از سعید بن جبیر روایت شده است که چون موسی و یوشع بن نون علیهم السلام در نزد صخره به خضر رسیدند حتی اتیا الصخره فرأی رجلا مسجی علیه بثوب فسلم علیه موسی فقال له الخضرانی

بأرضك السلام قال انا موسى قال موسى بنى اسرائيل قال نعم , قال انك على علم من علم الله علمك الله لا اعلمة , و انا على علم من علم الله علمنيه لا تعلمه , قال له موسى عليه السلام هل اتبعك على ان تعلمنى مما عملت رشدًا

پاورقی :

۱ ( ص ۱۰۴ ج ۷ طبع بیروت ) .

صفحه : ۳۷

الحديث .

از همین باب گفتار خضر علیه السلام است که در صحف اهل توحید آمده است که نبی از حیث نبوت تعریف یعنی از آن حیث که ولی است مثلاً انباء از ذات و صفات و افعال حق سبحانه می کند , و از حیث نبوت تشریح تبلیغ احکام و تادیب به اخلاق و تعلیم به حکمت و قیام به سیاست می کند . نبوت مقامی را که در حقیقت نیل به ولایت است , از این اشارت دریاب که مظاهر اتم ولایت مطلقه و وسائط فیوضات الهیه انسانها را به سوی خود که در قله شامخ معرفت قرار گرفته اند , دعوت کرده اند و تعالوا , تعالوا گفته اند یعنی بالا بیایید .

بانگ مسأید که ای طالب بیا

جود محتاج گدایان چون گدا

جود محتاج است و خواهد طالبی

همچنان که توبه خواهد تائبی

جود می جوید گدایان و ضعاف

همچو خوبان کاینه جویند صاف

روی خوبان زاینه زیبا شود

روی احسان از گدا پیدا شود

بانگ مسأید تعالوا زان کرم

بعد از این رجعت نماید درد و غم

و دعوت آن ارواح طاهره و افواه عاطره , حاشا که به سخریه و استهزاء و هزل و لغو باشد , قالوا أتتخذنا

هزوا قال أعود بالله ان اکون من الجاهلین . ( ۱ ) پس اگر نیکبختی ندایشان را به حقیقت نه به مجاز لبیک

بگوید , تواند که به قدر همت خود به مقاماتی منیع و درجاتی رفیع ارتقاء و اعتلا نماید و به قرب نوافل بلکه به

قرب فرائض نائل آید هر چند به فضل رتبت نبوت و رسالت و امامت تشریحی منادی دست نمی یابد . فیض

روح القدس ارباب مدد فرماید

دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

پاورقی :

۱ ( بقره ۶۷ ) .

صفحه : ۳۸

خواجه حافظ شیرین سخن هم می گوید : آن چه مسیحا می کرد , دیگران هم در صورت حصول استعداد , از فیض روح القدس همان را می توانند بکنند . این همان ولایت تکوینی است که باید در کنار سفره رحمت رحیمیه تحصیل کرد و کمال اصفهانی نیکو گفته است :

بر ضیافتخانه فیض نوالت منع نیست

در گشاده است و صلا در داده خوان انداخته

خداوند سبحان در قصص قرآن در قصه موسی کلیم فرماید : و لما بلغ أشده و استوی آتیناه حکما و علما و کذلک

نجزی المحسنین . از این کریمه و نظائر آن در قرآن , نبوت تشریحی از نبوت مقامی تمیز داده می شود , چه

مفاد و کذلک نجزی المحسنین در سیاق آیه این است که انسان واصل و نازل به منزل احسان به مشرب

موسوی یعنی نبوت مقامی در اصطلاح اهل توحید نائل می گردد هر چند وی را منصب موسوی که فضل نبوت

تشریحی است حاصل نمی شود , و آن بزرگی که گفته است :

از عبادت نی توان الله شد

می توان موسی کلیم الله شد

همین معنی را اراده کرده است . و منزل احسان مقام مشاهده و کشف و عیان است و آن را مراتب است :

آغاز آن این که ان الله کتب الاحسان علی کل شیء , و پس از آن این که الاحسان ان تعبد الله کأنک تراه که تعلیم

و خطاب به اهل حجاب است ، و انجام آن به رفع کأن یعنی لم اعبد ربا لم أره زیرا که والله فی قبلة المصلی ، خوشا آنان که دائم در نمازند .

و بدان آنچه که در ولایت تشریحی و تکوینی گفته ایم هر دو در مقام توحید فعل بازگشت به یک ولایت می کند ، لا اله الا الله وحده وحده که توحید ذات و توحید صفات و توحید افعال است نه تأکید لفظی ، صفحه : ۳۹ و الیه یرجع الامر کله ، و الیه ترجع الامور ، قل کل من عندالله ، ان الی ربک الرجعی ، و ان الی ربک المنتهی ، لذا با این که در یک جای قرآن فرمود : قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم ( ۱ ) در جای دیگر آن فرمود : الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها ( ۲ )

و نیز بدان که خداوند متعال در قرآن کریم ، خود و رسول و مؤمنون را ولی خوانده است و حقیقت ولایت رتق و فتق ولی در امور مولی علیه است که در بعضی از امور وی را از آن باز می دارد و در برخی وی را بر آن وا می دارد تا به کمال و سعادت مطلوب و مقدر خود برسد . این ولایت حقیقیه است که مبتنی بر حقیقت ملک است و آن حق تعالی را است و بس ، که مولای حقیقی او است الله ولی الذین آمنوا یموتون الصلوه و یوتون الزکوه و هم النور ( ۳ ) و چون خود متعالی از مجانست مخلوقات است ، خلفاء و نمایندگان را برای تربیت مملوکین و عبیدش منصوب فرمود انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون ( ۴ ) و چون از لوازم ولایت حق تعالی بر عباد این است که عباد جان و مال و اولادشان را فدای او کنند چه صدق و خلوص و حقیقت عبودیتشان به امثال این امور که از لوازم عبودیت است ظاهر می گردد و حق تعالی خود غنی از عالمین است ، خلیفه نصب می کند و آن را ولی پاورقی :

۱ ( سجده ۱۲ ) .

۲ ( زمر ۴۳ ) .

۳ ( بقره ۲۵۸ ) .

۴ ( مانده ۶۲ ) .

صفحه : ۴۰

عبادش قرار می دهد و اطاعتش را بر عباد لازم می گرداند لیمیز الله الخبیث من الطیب ( ۱ ) پس رسول و نبی و ولی و مؤمنون خلفای حق تعالی در ولایت اند نه شرکای او در آن ، سبحانه و تعالی عن ان یکون له ولی من الذل .

در صحف اهل ولایت ، تاره ولی را در مقام محبوبی دانسته اند ، و تاره در مقام محبی ، ولی محبوبی ولایت او کسبی نیست و صاحب نفس مکتفیه است و ولایت او ازلیه ذاتیه و هبیه است ، چنانکه سید اولیاء و اوصیاء فرمود : کنت ولیا و آدم بین الماء و الطین . ولی ولی محبی ولایت او کسبی است باید اتصاف به صفات الله و تخلق به اخلاق را تحصیل کند تا ولی شود .

تعریف اسم و توقیفیت و اشتقاق آن

مطلب مهم در این مقام معرفت به معنی اسم در اصطلاح اهل تحقیق اعنی اهل معرفت و ولایت است که همان اسم در لسان کتاب و سنت است در بیان آن گوئیم : بر مبنای قویم وحدت شخصی وجود ، محض وجود بحت به حیثی که از ممازجت غیر و از مخالطت سوی ، مبری باشد از آن به غیب هویت و لا تعین تعبیر می کنند ، و حضرت اطلاق ذاتی نیز گویند که مجال هیچ وجه اعتبارات حتی همین اعتبار عدم اعتبار نیز در آن نیست ، و مشوب به هیچ گونه لواحق اعتباری نمی باشد و اصلا ترکیب و کثرت در آن راه ندارد و این مقام لا اسم و لا رسم است زیرا که اسم ذات مأخوذ با صفتی و نعتی است یعنی متن ذات و عین آن به

پاورقی :

۱ - ( انفال ۴۰ ) .

صفحه : ۴۱

اعتبار معنایی از معانی خواه آن معانی وجودیه باشند و خواه عدمیه اخذ شود ، آن معنی را صفت و نعت می گویند و ان شنت قلت ذات با اعتبار تجلی ای از تجلیاتش اسم است چون رحمن و رحیم و راحم و علیم و عالم و قاهر و قهار که عین ذات مأخوذ به صفت رحمت و علم و قهر است و اسمای ملفوظه متداوله اسمای این اسمای عینی اند . فرق این دو تعبیر این است که اول چون حقیقت وجود مأخوذ به تعینی از تعینات صفات کمالیه او است اسم ذاتی است و دومی که ذات باعتبار تجلی خاصی از تجلیات الهیه اخذ شده است اسم فعلی است که تفصیل آن خواهد آمد . از این بیان مذکور در تعریف اسم ، مراد روایاتی که از اهل بیت عصمت وارد شده است که اسم غیر مسمی است ، و نیز مراد اهل تحقیق در صحف عرفانیه که اسم عین مسمی است ،

معلوم می گردد که هم غیر صحیح است و هم عین صحیح است . عارف جندی در رساله اش گوید : مقتضی الكشف و الشهود ان الاسم الله ليس عين المسمى من جميع الوجوه بل من وجه كسائر الاسماء ( ۱ ) این کلام جندی ناظر به مقام واحدیت است نه احدیت .  
 علامه قیصری در اول شرح فص آدمی فصوص الحكم گوید : ان جميع الحقائق الاسمائية في الحضرة الاحدية عين الذات و ليست غيرها , و في الواحدية عينها من وجه و غيرها من آخر ( ۲ ) یعنی عینها من وجه المصدق و الوجود , و غيرها من وجه المفهوم و الحدود .  
 و نیز مراد از توفیقیت اسماء الهیه در منظر اعلاى اهل معرفت دانسته می شود چنانکه صانن الدین علی بن ترکه در تمهید القواعد که در پاورقی :  
 ۱ ( ص ۳۳۳ مصباح الانس چاپ سنگی ) .  
 ۲ ( ص ۶۲ ) .  
 صفحه : ۴۲

شرح رساله قواعد التوحید جد او ابو حامد محمد ترکه است افاده فرمود که :  
 ان لكل اسم مبدءا لا يظهر ذلك الا في موطن خاص من مواطن تنوعات الذات و مرتبة مخصوصة من مراتب تنزلاتها لا يطلق ذلك الاسم عليه الا بذلك الاعتبار و هذا معنى من معانى ما عليه انمة الشريعة رضوان الله عليهم ان اسماء الحق توقيفية ( ۱ )  
 توضیحا گویم : اسماء , حقائق عینییه اند که ظهورات و بروزات تجلیات هویت مطلقه اند و این هویت مطلق وجود و وجود مطلق به اطلاق سعی کلی است که صمد است یعنی لا جوف و لا خلاء له , و از این ظهور و بروز تجلی تعبیر به اسم می شود و به حسب غلبه یکی از اسماء در مظهری آن مظهر به اسم آن غالب نامیده می شود .  
 قید غلبه را از این جهت آورده ایم که هر کجا سلطان وجود نزول اجلال فرمود جمیع عساکر اسماء و صفات در معیت او هستند که از لوازم اویند جز این که این لوازم در بعضی از مظاهر ظاهر و در بعضی باطن اند چنانکه در بعد بحث تفصیلی آن خواهد آمد .

اسم بر دو قسم است : یکی اسم تکوینی عینی خارجی که همان شأنی از شئون ذات واجب الوجودی است که کل یوم هو فی شأن , ( ۲ ) و دیگر اسم , اسم است که لفظ است و مرتبه عالیه اسم قرآنی و عرفانی اول است نه دوم و علم آدم الاسماء كلها ( ۳ ) هر چند هر يك از اسم و اسم اسم را به حکم محکم شرع مظهر احکام خاصه است قل ادعوا الله او ادعو پاورقی :  
 ۱ ( ص ۷۸ چاپ سنگی ) .  
 ۲ ( الرحمن ۳۱ ) .  
 ۳ ( بقره ۳۳ ) .  
 صفحه : ۴۳

الرحمن آیاما تدعوا فله الاسماء الحسنی ( ۱ ) در این کریمه فله را مرجع نبود پس حکم می فرماید که هو را اسمای حسنی است آری لیس کمثله شیء و هو السميع البصير .  
 تمثیلا گویم : ذات با صفت معینی که اسم است به مثل چنین است که امواج دریا تطورات شئون و شکنهای آب دریایند . هر موجی آب منشأ به شکن وحدی است و این امواج را استقلال وجودی نیست اگر چه هیچیک دریا نیستند ليك جدای از دریا هم نیستند . ذات آب با شکن خاصی موجی است و این موج یکی از اسماء است . و موجی دیگر اسمی دیگر است . و چون بخواهیم برای این اسمای شئونی دریا الفاظی به اقتضای خواص آب در این مظاهر , و به حسب غلبه وصفی از اوصاف آن وضع کنیم این الفاظ اسمای آن اسمای شئونی هستند که اسمای اسمایند .

ای برون از وهم و قال و قيل من خاك بر فرق من و تمثيل من

چنین صواب می بینیم که کلماتی چند از اساطین فن عرفان در تعریف اسم به عنوان زیادت بصیرت نقل کنیم :  
 علامه قاسانی در اصطلاحات فرمود : ان الاسم باصطلاحهم ليس هو اللفظ بل هو ذات المسمى باعتبار صفة وجودية كالعظیم و القدير , او سلبية كالقديس و السلام .  
 علامه قیصری در فصل دوم مقدمات شرح فصوص الحكم ( ۲ ) گوید : و الذات مع صفة معينة , و اعتبار تجل من تجلیاته تسمى بالاسم فان الرحمن ذات لها الرحمة , و القهار ذات لها القهر . و هذه الاسماء المملوطة هي پاورقی :

۱ (الاسراء ۱۱۲) .

۲ (ص ۱۳) .

صفحة : ۴۴

اسماء الاسماء . و من هنا يعلم ان المراد بان الاسم عين المسمى ما هو . انتهى ما اردنا من نقل كلامه .  
هر گاه عين ذات يعنى حقيقة وجود با صفت معینی از صفات کمالیه اش اخذ شود اسم ذاتی است , و هر گاه ذات با اعتبار تجلی خاص از تجلیاتش اخذ شود اسم فعلی است . و در این باره تحقیقات و توضیحات بیشتر .  
از کلام متاله سبزواری نقل می شود . و ما در تعبیر خودمان عین و متن را از این جهت آورده ایم تا با اسم مشتق در اصطلاح علوم رسمی تمیز یابد . فتبصر . عنایتی که قیصری پس از تعریف اسم بکار برده که گفت : و من هنا يعلم ان المراد بان الاسم عين المسمى ما هو از این رو است که نزاعی کلامی ریشه دار در مولفات داور است که آیا اسم عین مسمى است و یا غیر آن است و بدین علت از انمه هداه مهیدین نیز در این باب سؤالاتی شده است که اسم آیا عین مسمى است و یا غیر آن است و در جوامع روانی مثلاً در باب معانی اسماء کتاب توحید اصول کافی روایت شده است . به اسنادش روایت کرده است عن هشام بن الحكم انه سأل ابا عبدالله عليه السلام عن اسماء الله و اشتقاقها , الله مما هو مشتق ؟ فقال : يا هشام الله مشتق من اله و اله يقتضى مألوها , والاسم غير المسمى فمن عبدالاسم دون المعنى فقد كفرو لم يعبد شيئا و من عبدالاسم و المعنى فقد اشرك و عبدائنين و من عبدالمعنى دون الاسم فذاك التوحيد افهمت يا هشام . قال قلت زدني . قال : لله تسعة و تسعون اسما فلو كان الاسم هو المسمى لكان كل اسم منها الها و لكن الله معنى يدل عليه بهذه الاسماء و كلها غيره . يا هشام الخبز اسم للمأكول و الماء اسم للمشروب و الثوب اسم للملبوس و النار اسم للمحرق افهمت يا هشام فهما تدفع به و تناضل به اعداؤنا المتخذين مع الله عز و جل غيره ؟

صفحة : ۴۵

قلت نعم فقل نفعك الله به و ثبتك يا هشام ! قال : فو الله ما قهرني احد في التوحيد متى قمت مقامى هذا .  
شيخ كبير در فص شيشى فصوص الحكم فرمود : و على الحقيقة فائمة الاحقيقة واحده تقبل جميع هذه النسب و الافاضات التى يكنى عنها بالاسماء الالهية , و شارح آن قیصری گوید : ای و ان كانت الاسماء متكثره و لكن على الحقيقة مائمة الاذات واحده تقبل جميع هذه النسب و الاضافات التى يعتبر الذات مع كل منها و يسمى بالاسماء الالهية .

قال صدر المتألهين فى شرح آية الكرسي : و التكثر فى الاسماء بسبب تكثر الصفات و ذلك التكثر انما يكون باعتبار مراتبها الغيبية التى هى مفاتيح و هى معان معقولة فى عين الوجود الحق بمعنى ان الذات الالهية بحيث لو وجد فى العقل أو أمكن ان يلحظها الذهن لكان ينتزع منه هذه المعانى و يصفها به فهو فى نفسه مصداق لهذه المعانى . انتهى . قال الفيض المقدس فى علم اليقين . ( ۱ ) : انما يفيض الله سبحانه الوجود على هياكل الموجودات بواسطة اسمائه الحسنى قال عز و جل والله الاسماء الحسنى فادعوه بها . و الاسم هو الذات من حيث تقيده بمعنى , أى الذات الموصوفة بصفة معينة كالرحمن فانه ذات لها الرحمة , و القهار ذات لها القهر . و من هنا قال سبح اسم ربك فاسمه سبحانه ليس بصوت فانه لا يسبح بل يسبح به , و قال تبارك اسم ربك ذوالجلال و الاكرام فوصفه بذلك يدل على انه حى لذاته فالاسم هو عين المسمى باعتبار الهوية و الوجود و ان كان غيره باعتبار المعنى و المفهوم فهذه الاسماء الملفوظة هى اسماء الاسماء . سنل الامام الرضا عليه السلام عن الاسم ما هو ؟ قال : صفة لموصوف . و عن الصادق عليه السلام من عبدالله بالتوهم فقد كفر , و من عبدالاسم دون المعنى

پاورقى :

۱ (ص ۳۱۱ چاپ رحلى سنگى) .

صفحة : ۴۶

فقد كفر , و من عبدالاسم و المعنى فقد اشرك , و من عبدالمعنى بايقاع الاسماء عليه بصفاته التى وصف بها نفسه فعقد عليه قلبه و نطق به لسانه فى سر أمره و علانيته فاولئك هم المؤمنون حقا .  
قال المتاله السبزواری فى شرح الاسماء ( ۱ ) : الاسم عند العرفاء هو حقيقة الوجود مأخوذه بتعين من التعينات الصفاتية من كمالاته تعالى , او باعتبار تجل خاص من التجليات الالهية ( و هذا اسم فعلی و الاول اسم ذاتی . و هذا ظهور على الماهية الامكانية كماهية العقل الكلى , و الاول ظهور بمفهوم الصفة الواجبة الذاتية ) فالوجود الحقيقى مأخوذا بتعين الظاهرية بالذات و المظهرية للغير الاسم النور , و بتعين كونه ما به الانكشاف لذاته و لغيره الاسم العظيم , و بتعين كونه خيرا محضا و عشقا صرفا الاسم المريد , و بتعين الفياضية الذاتية للنورية عن علم و مشية الاسم القدير , و بتعين الدراكية و الفعالية الاسم الحى , و بتعين الاعراب عما فى الضمير المخفى و



المكون الغيبي الاسم المتكلم و هكذا .

و كذا مأخوذاً بتجل خاص على ماهيته خاصة بحيث يكون كالحصة التي هي الكلى المضاف الى خصوصية يكون الاضافة بما هي اضافة و على سبيل التقييد لا على سبيل كونها قيوداً داخلية و المضاف اليه خارجاً لكن هذه بحسب المفهوم و التجلي بحسب الوجود اسم خاص و المقصود انه كما ان مغايره الكلى و الحصة اعتبارية اذا التغير ليس الا بالاضافة و هي اعتبارية و المضاف اليه خارج كذلك التجلي ليس الا ظهور المتجلي و ظهور الشيء لايباينه الا ان الكلى و الحصة في عالم المفاهيم و المتجلي و التجلي يطلقان على الحقيقة .  
ففس الوجود الذي لم يلحظ معه تعين ما بل بنحو اللاتعين البحث هو باورقي :

١ ( ص ٢١٤ چاپ سنگى ناصرى , بند ٥٦ يا من له الاسماء الحسنى ) . صفحه : ٤٧

المسمى , و الوجود بشرط التعين هو الاسم , و نفس التعين هو الصفة , و المأخوذ بجميع التعينات الكمالية اللانقطة به المستتبعه للوازمها من الاعيان الثابتة الموجوده بوجود الاسماء كالاسماء بوجود المسمى هو مقام الاسماء و الصفات الذى يقال له فى عرفهم المرتبة الواحديه كما يقال للموجود الذى هو اللاتعين البحث المرتبة الاحديه . و المراد من اللاتعين عدم ملاحظة التعين الوصفى ( قد يطلق التعين و يراد به التشخص اى ما به يمنع عن الصدق على الكثره , و يقال له الهوية و لا هو الا هو , و قد يطلق و يراد به الحد و الضيق , و اللاتعين هنا بهذا المعنى و منه . وجود اندر كمال خويش سارى است  
تعينها امور اعتبارى است

و اما بحسب الوجود و الهوية فهو عين التشخص و التعين و المتشخص بذاته و المتعين بنفسه . و هذه الالفاظ و مفاهيمها مثل الحى العليم المرید القدير المتكلم السميع البصير و غيرها اسماء الاسماء .

اذا عرفت هذا عرفت ان النزاع المشهور المذكور فى تفسير البيضاوى و غيره من ان الاسم عين المسمى او غيره مغزاه ماذا , فان الاسم علمت انه عين ذلك الوجود الذى هو المسمى , و غيره باعتبار التعين و اللاتعين , و الصفة ايضاً وجوداً و مصداقاً عين الذات و مفهوماً غيره . فظهر ان بيانهم فى تحرير محل النزاع غير محرر بل لم يأتوا ببيان , حتى ان شيخنا البهائى اعلى الله مقامه قال فى حاشيته على ذلك التفسير : قد تحير نحارير الفضلاء فى تحرير محل البحث على نحو يكون حرياً بهذا التشاجر حتى قال الامام فى التفسير الكبير : ان هذا البحث يجرى مجرى العبث و فى كلام المؤلف ايماء الى هذا ايضاً انتهى كلامه رفع مقامه .

( قوله حتى قال الامام عليه السلام , لانه ان اريد به اللفظ فلا ريب انه صفحه : ٤٨

غير المسمى , او المعنى فلا شك انه عينه , او الصفة فهو مثلها فى العينة و الغيرية و الواسطة عند الاشعري , و الفرق بين الاسم و الصفة كالفرق بين المشتق و مبدنه فالعليم و القدير مثلاً اسم و العلم و القدره صفة فالنزع عبث لا طائل تحته ) .

و انا اقول : لو تنزلنا عما حررنا على مذاق العرفاء الشامخين نقول : يجرى النزاع فى اللفظ بل فى النقش اذ لكل شيء وجود عينى و ذهنى و لفظى و كتيبى و الكل وجوداته و اطواره و علاقتها معه اما طبيعية او وضعية فكما ان وجوده ذهنى وجوده , كذلك وجوده اللفظى و الكتيبى اذا جعلنا عنوانين له آتتين للحاظه فان وجه الشيء هو الشيء بوجه و ظهور الشيء هو فاذا سمع لفظ السماء مثلاً او نظر الى نقشه يستغرق فى وجوده ذهنى الذى هو اربط و اعلق به ولا يلتفت الى انه كيف مسموع او مبصر بل جوهر بجوهريته و ظهور من ظهوراته و طور من اطواره , و من ثم لا يمس نقش الجلالة بلا طهاره و يترتب على تعويذه و تعويد اسماء الانبياء والانمة عليهم السلام الاثار , و من ههنا قيل :

دائم بروى دست و دعا جلوه مى كنى

هرگز نديده است كسى نقش پاى تو

( و كذا خط المصحف و من ثم يصح قول المتكلم القائل بأن كلام الله قديم حتى ما بين الدفتين لان القرآن له منازل عالية و مجالى شامخة الى العلم العنائى حتى ان المشانين عندهم الصور العلمية القديمة كلمات الله و كل واحده منها كالكاف و النون لانها علة لما يكون و خطاب لم يزل بما لا يزال ان الكلام لفى الفؤاد و الحروف فى نقطة المداد ) . ثم انه يمكن ان يراد بالاسماء الحسنى فى هذا الاسم الشريف الانمة الاطهار كما ورد عنهم عليه السلام :

نحن الاسماء الحسنى الذين لا يقبل الله عملاً الا بمعرفتنا . و فى كلام صفحه : ٤٩

اميرالمؤمنين على عليه السلام انا الاسماء الحسنى , فان الاسم من السمة و هى العلامة و لا شك انهم علانمه العظمى و آياته الكبرى كما قال النبى صلى الله عليه و آله من رأتى فقد رأى الحق . و لان مقام الاسماء و الصفات مقامهم عليهم السلام و حق معرفته حاصل لهم , والتحقق باسمانه و التخلق باخلاقه حقهم , فهم المرحومون برحمته الصفئية , والمستفيضون بفيضه الاقدس كما انهم مرحومون برحمته الفعلية و الفيض

المقدس , و اما معرفة كنه المسمى و المرتبة الاحدية فهي مما اسأثرها الله لنفسه . ( قولنا و لان مقام الاسماء و الصفات مقامهم أى الاسماء و الصفات التى فى المرتبة الواحدية كما يقال لها سدره المنتهى لانها منتهى مسير الكمل و ظهور الذات بها رحمته الصفية كما ان اشراقه على الماهيات الامكانية رحمته الواسعة الفعلية و لا يقبل الله عملا الا بمعرفتنا لانا وسائط الحادث بالقديم و الاسماء الحسنى روابط و مخصصات لفيضه المطلق ولولاها لم يتحقق عالم الكثرة ) .

پایان کلام مرحوم حاجی در شرح اسماء که با تعلیقاتش در میان هلالین نقل کرده ایم . آن جناب در مراتب وجود شیء در لنالی منظومه در منطق نیز در شرح و حواشی مطالب مفید دارد , آن جا که گوید :

اذ فی وجودات الامور رابطة

ترشد کم صناعة المغالطة

و تلك عینی و ذهنی طبع

ثمة کتبی و لفظی وضع

علامه شیخ بهانی در کشکول ( ۱ ) گوید : اعلم ان ارباب القلوب على ان الاسم هو الذات مع صفة معينة و تجل خاص و هذا الاسم هو الذى وقع فيه التشاجر من انه هو عين المسمى او غيره , و ليس التشاجر فى مجرد اللفظ كما ظنه المتكلمون فسودوا قراطيسهم و افعموا كراديسهم بما لا يجدى بطائل و لا يفوق العالم به على الجاهل .

پاورقی :

۱ ( دفتر ۵ ص ۵۴۲ طبع نجم الدوله ) .

صفحه : ۵۰

این بود کلامی چند از اساتید فن در تعریف اسم و صفت که نقل آنها را برای مزید بصیرت در رفع هر گونه ابهامی در معنی اسم که از اهم امور در مسائل موضوع رساله است , لازم دانسته ایم . در جمع بین واحد به وحدت شخصی بودن وجود , و در عین حال این حقیقت و ذات واحده را نسبت و اضافاتی باشد که چون ذات با هر يك آنها اعتبار شود از آنها تعبیر به اسماء الهیه می گردد , خلاصه وحدت ظاهر و کثرت و تعدد مظاهر که در واقع شئون و ظهورات و بروزات و تجلیات هویت مطلقه یعنی همان وحدت حقه حقیقه ظاهراند , تدقیق فکر و تطییف سر لازم است و چنان است که علامه شیخ بهانی در کشکول ( ۱ ) نقل کرده است که : قال السيد الشريف فى حاشية شرح التجريد : ان قلت ما تقول فى من يرى ان الوجود مع كونه عين الواجب و غير قابل للتجزى و الانقسام قد انبسط على هياكل الموجودات و ظهر فيها فلا يخلوا منه شىء من الاشياء بل هو حقيقتها و عينها و انما امتازت و تعينت بتقيدات و تعينات و تشخصات اعتبارية و يمثل ذلك بالبحر و ظهوره فى صوره الامواج المتكثرة مع انه ليس هناك الا حقيقة البحر , فقط ؟ قلت هذا طور وراء طور العقل لا يتوصل اليه الا بالمجاهدات الكشفية دون المناظرات العقلية و كل مسير لما خلق له .

حديث اشتقاق و بعضى اشارات و لطائف مستفاد از آن

از مطالبی که در بحث اسم تقدیم داشته ایم معنی اشتقاق اسماء از پاورقی :

۱ ( ص ۳۸۵ چاپ نجم الدوله ) .

صفحه : ۵۱

ذات واجب تعالی , و حديث نحن الاسماء الحسنى و نظائر آن که در جوامع روایی که از وسائط بین قدیم و حادث عليهم السلام روایت شده است دانسته می شود .

اشتقاق صرفی ادبی نموداری از این اشتقاق است چه سلسله طولیه عوالم در جمیع احکام وجودیه شان بطور حقیقت و رقیقت از یکدیگر حکایت می کنند که مرتبه عالییه حقیقت دانی , و منزلت دانی رقیقت عالی است . در تفسیر صافی مرحوم فیض ضمن آیه کریمه انى جاعل فى الارض خليفة ( ۱ ) این حدیث شریف آمده است که به نقل آن تبرک می جویم : قال على بن الحسين عليه السلام حدثني ابن عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : يا عبد الله ان آدم لما رأى النور ساطعا من صلبه اذ كان الله قد نقل اشباحنا من ذروة العرش الى ظهره , رأى النور و لم يتبين الاشباح فقال يا رب ما هذه الانوار ؟ فقال عز و جل : انوار اشباح نقلتهم من اشرف بقاع عرشى الى ظهرك و لذلك امرت الملائكة بالسجود لك اذ كنت و عاء لتلك الاشباح . فقال آدم : يا رب لو بينتها لى , فقال الله عز و جل : انظريا آدم الى ذروة العرش فنظر آدم عليه السلام و وقع نور اشباحنا من ظهر آدم على ذروة العرش فنظر آدم عليه السلام و وقع نور اشباحنا من ظهر آدم على ذروة العرش فانطبع فيه صور انوار اشباحنا التي فى ظهره كما ينطبع وجه الانسان فى المرأة الصافية فرأى اشباحنا فقال ما هذه الاشباح يا رب ؟ قال الله يا آدم هذه اشباح افضل خلانقى و برياتي هذا محمد و انا الحميد المحمود فى فعلى شققت له اسماء من اسمى

. پاورقی :  
۱ ( بقره ۳۱ ) .  
صفحه : ۵۲

و هذا على و انا العلى العظيم شققت له اسما من اسمى .  
و هذه فاطمة و انا فاطر السموات و الارض فاطم اعدائى من رحمتى يوم فصل قضائى و فاطم اوليائى عما يعيرهم  
و يشينهم فشققت لها اسما من اسمى . و هذا الحسن و الحسين و انا المحسن المجمل شققت اسميهما من اسمى .  
هو لاء خيار خليقتى و كرام بريتى بهم آخذ و بهم اعطى و بهم اعاقب و بهم اثيب , فتوسل بهم الى . يا آدم اذا  
دهتك داعية فاجعلهم الى شفعاؤك فانى آليت على نفسى قسما حقا الا اخيب بهم املا و لا ارد بهم سائلا فلذلك  
حين زلت منه الخطيئة دعا الله عز و جل بهم فتب عليه و غفرت له . اين حديث شريف ناطق است كه عرش  
را مراتب و درجات است چه اين كه فرمود : من ذروة العرش , من اشرف بقاع عرشى .  
و تعبير تقابل ظهر و وجه چقدر عظيم المنزله است به خصوص كلمه ظهر كه هم مشعر است بر اين كه ظهور  
آن اشباح در نشأه عنصرى در ظهر و وراى آدم است .

علاوه اين كه آدم را معرفى كرد كه او مرآتى است قابل انطباع صور و حقايق انوار مجرده , وانگهى داراى  
دستگاه و كارخانه اى است كه انوار مجرده را تمثلى مى دهد و به هيات اشباح در مآورد فتمثل لها بشرا سويا ,  
سبحان الله چقدر شأن انسان را عظيم آفريده است ؟ فى باب الروح من توحيد الكافى ( ۱ ) باسناده عن محمد  
بن مسلم قال سألت ابا جعفر عليه السلام عما يروون ان الله خلق آدم على صورته , فقال هى صورة محدثة  
مخلوقة و اصطفاها الله و اختارها على سائر الصور المختلفة , فاضافها الى پاورقى :  
۱ ( ص ۱۰۴ ج ۱ عرب ) .

صفحه : ۵۳

نفسه كما اضاف الكعبة الى نفسه و الروح الى نفسه فقال بيتى و نفخت من روحى .

اى دل به كوى دوست گذارى نمى كنى

اسباب جمع دارى و كارى نمى كنى

و ديگر سخن از تعبير شققت له اسما من اسمى است كه فرمود شققت نه جعلت يا تعبيرات ديگر مشابه آن  
اين اشتقاق , اشتقاق و انفطار اسمى از ذات بى چون سبحان است اسمى بدان معنى كه گذشت , به خصوص  
اسمى اسمى و كلمتى عليها كه به حسب ذات و صفات و افعالش مظهر اتم و ناطق به اوتيت جوامع الكلم است  
كه چون مصدر و مصدر خود در فعال خود حميد و محمود است .

در اشتقاق ادبى كه ظل اين اشتقاق است چه صورتى در زير دارد آنچه در بالاستى است , هر صيغه مشتق ,  
مصدر متعين به تعين خاصى است و صيغه فعله است كه بيان هيات و چگونگى فعل مى كند كه ريخته شده  
خاصى است و زرگر را چون كارش ريخته گرى است و زر را به صيغه ها و هياتهاى گوناگون در مآورد صانع  
مى گویند و در اين معنى نيكو گفته شد كه :

مصدر به مثل هستى مطلق باشد

عالم همه اسم و فعل مشتق باشد

چون هيچ مثال خالى از مصدر نيست

پس هر چه در او نظر كنى حق باشد

و ديگر اشتقاق اسم حضرت وصى على عليه السلام از دو اسم اعظم على و عظيم است . الحديث الثانى من باب  
حدوث الاسماء من توحيد

صفحه : ۵۴

الكافى ( ۱ ) مسندا عن ابن سنان قال سألت ابا الحسن الرضا عليه السلام هل كان الله عز و جل عارفا بنفسه قيل  
ان يخلق الخلق ؟ قال : نعم قلت يراها و يسمعها ؟ قال ما كان محتاجا الى ذلك لانه لم يكن يسألها و لا يطلب منها  
, هو نفسه و نفسه هو , قدرته نافذة فليس يحتاج ان يسمى نفسه ولكنه اختار لنفسه اسماء لغيره يدعوه بها لانه  
اذا لم يدع باسمه لم يعرف فأول ما اختار لنفسه : العلى العظيم , لانه اعلى الاشياء كلها فمعناه الله و اسمه العلى  
العظيم هو اول اسمائه علا على كل شىء . نکته جالب ديگر اين كه امام حسن و امام حسين عليهم السلام هر دو  
از محسن و مجمل مشتق اند يعنى هم امام حسن عليه السلام در سيرتش محسن و مجمل است و هم امام حسين  
عليه السلام , هم صبر و تحمل امام حسن عليه السلام در مقابل بنى اميه به مصلحت دين و امت بود و هم قيام  
امام حسين عليه السلام , قال صلى الله عليه و آله :

الحسن و الحسين امامان قاما او قعدا ( ۲ ) و قال ابو جعفر عليه السلام : انه يعنى الامام الحسن المجتبى عليه

السلام أعلم بما صنع , لولا ما صنع لكان أمر عظيم . و خود امام مجتبی علیه السلام فرمود : ما تدرون ما فعلت والله للذی فعلت خیر لشیعته مما طلعت علیه الشمس ( ۳ ) چنانکه امیر علیه السلام از حق خود سکوت کرد برای حفظ اسلام و مسلمین , خطبه شفشقیه یکی از مدارک بسیار مهم امامیه در این موضوع است . احسان را مراتب است و جمیع مراتب آن را انسان کامل حائز است , شیخ اکبر محیی الدین عربی در باب چهار صد و شصت فتوحات

پاورقی :

۱ ( ص ۸۸ ج ۱ معرب ) .

۲ ( ص ۱۰۱ ج ۱۰ بحار ) .

۳ ( الدینوری ص ۲۰۳ ) .

صفحه : ۵۵

مکیه در اسلام و ایمان و احسان سخن گفته است و از جمله افادات او این است : ورد فی الخیر الصحیح الفرق بین الایمان و الاسلام و الاحسان فالاسلام عمل و الایمان تصدیق و الاحسان رؤیة او کالرؤیة . فالاسلام انقیاد و الایمان اعتقاد و الاحسان اشهاد فمن جمع هذه النعوت و ظهرت علیه احکامها عم تجلی الحق له فی کل صورة . و به خصوص در باب پانصد و پنجاه و هشت آن در حضرت احسان , بحثی مفید دارد از آن جمله این که : قال جبرئیل علیه السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله : ما الاحسان ؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الاحسان ان تعبدالله کانتک تراه فانک ان لا تره فانہ یراک . و فی روایة فان لم تکن تراه فانہ یراک فامرہ ان یخيله و یحضره فی خیاله علی قدر علمه به فیکون محصورا له , و قال تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان فمن علم قوله ان الله خلق آدم علی صورته , و علم قوله علیه الصلوة و السلام من عرف نفسه عرف ربه , و علم قوله تعالی و فی انفسکم افلا تبصرون , و قوله سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم , علم بالضرورة انه اذا رأى نفسه هذه الرؤیة فقد رأى ربه بجزاء الاحسان و هو ان تعبدالله کانتک تراه الا الاحسان و هو انک تراه حقیقة کما اریته نفسك الخ . علامه ابن فناری در فصل اول فاتحه مصباح الانس به تفصیل در احسان و مراتب آن بحث کرده است و شواهدی نقلی , نقل کرده است و خلاصه آن را علامه قیصری در فص شعیبی ( ۱ ) و در اول فص اسحاقی ( ۲ ) ( و در اول شرح فص لقمانی فصوص الحکم آورده است که : الاحسان لغة فعل ما ینبغی ان یفعل من الخیر بالمال و القال و الفعل و الحال کما قال صلی پاورقی :

۱ ( ص ۲۸۲ ) .

۲ ( ص ۱۸۹ ) .

صفحه : ۵۶

الله علیه و آله : ان الله کتب الاحسان علی کل شیء فاذا ذبحتم فأحسنوا الذبحة , و اذا قتلتم فأحسنوا القتلة . الحدیث . و فی ظاهر الشرع ان تعبدالله کانتک تراه کما فی الحدیث المشهور , و فی باطنه و الحقیقة شهود الحق فی جمیع المراتب الوجودیة اذ قوله صلی الله علیه و آله کانتک تراه تعلیم و خطاب لاهل الحجاب . فللاحسان مراتب ثلاث . اولها : اللغوی و هو ان تحسن علی کل شیء حتی علی من اساء الیک و تعذرہ و تنظر علی الموجودات بنظر الرحمة و الشفقة .

و ثانیها : العبادة بحضور تام کأن العابد یشاهد ربه .

و ثالثها : شهود الرب مع کل شیء و فی کل شیء کما قال تعالی و من یسلم وجهه الی الله و هو محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی ای مشاهد الله تعالی عند تسلیم ذاته و قلبه الیه . این بود کلام موجز قیصری در بیان احسان و مراتب آن .

جناب وصی علی امیرالمؤمنین علیه الصلوة و السلام فرمود : قیمة کل امریء ما یحسن , جاحظ در بیان و تبیین ( ۱ ) پس از نقل کلام مذکور گوید : فلو لم نقف من هذا الكتاب الا علی هذه الكلمة لوجدناها شافية کافية و مجزئة مغنیة , بل لوجدناها فاضلة عن الکفایة , و غیر مقصرة عن الغایة , و احسن الکلام ما کان قلیله یغنیک عن کثیره و معناه فی ظاهر لفظه , و کان الله عز وجل قد البسه من الجلالة و غشاه من نور الحکمة علی حسب نية صاحبه و تقوی قائله .

و دیگر از نکات مهم حدیث اشتقاق مذکور این که در ذیل آن در وصف انوار نام برده فرمود : هؤلاء خیار خلقتی و کرام بریتی بهم آخذ و بهم أعطی و بهم أعاقب و بهم أئیب , همین تعبیر دربارہ عقل نیز آمده است چنانکه ثقة الاسلام کلینی آن را در اول اصول کافی روایت کرده است و اولین حدیث آن است . به اسنادش روایت کرده است عن محمد بن پاورقی :

۱ ( ج ۱ ص ۸۳ ) .

صفحه : ۵۷

مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال : لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له : أقبل فأقبل ثم قال له أدبر فأدبر ثم قال وعزتي وجلالي ما خلق خلقا هو أحب إلي منك ولا أكملتك إلا في من أحب أما إنى أياك أمرو أياك أنهى و أياك أعاقب و أياك أثيب .

این حدیث شریف در جوامع فریقین به اسناد و صور گوناگون روایت شده است و مفصل و مبسوط در باب پنجاه و سوم ارشاد القلوب دیلمی نقل شده است و حدیث اول آن باب است و در آن دقائقی بسیار ارزشمند آمده است . غرض این است که اوصاف و سائط فیض الهی در حدیث انشقاق , در این حدیث درباره عقل آمده است که از تالیف این دو حدیث نتیجه حاصل می گردد که انسان کامل عقل است , و همچنین نتایج بسیار دیگری که برای مستنتج حقائق از ضم این دو مقدمه اعنی دو حدیث مذکور حاصل می گردد که احادیث مانند آیات مفسر یکدیگر , و بعضی از آنها شاهد دیگری , و ناطق دیگری است , قال الصادق علیه السلام : احادیثنا یعطف بعضها علی بعض فان اخذتم بها رشدتم و نجوتم , و ان ترکتموا ضللتهم و هلكتم فخذوا بها و انا بنجاتکم زعیم ( ۱ ) . لسان سفرای الهی همه رمز است خداوند توفیق فهم اسرار و رموز آنان را مرحمت فرماید . نکات دیگر نیز از حدیث اشتقاق مذکور , مستفاد است و لکن ورود در بحث از آنها شاید موجب خروج از موضوع رساله گردد .

تجلیات اسمائی و غایت حرکت وجودی و ایجادی

تجلیات که همان ظهورات است در لسان قرآن مجید و روایات پاورقی :

۱ ( ص ۲۵ خصائص فاطمیه ) .

صفحه : ۵۸

اهل عصمت و وحی که در حقیقت مرتبه نازله قرآن و به مثابت بدن آن و قرآن اصل و روح آنها است , تعبیر به یوم شده است کل یوم هو فی شأن ( ۱ ) این تجلیات و ظهورات , انفطار موجودات از ذات واجب تعالی و اشتقاق این کلمات وجودیه از مصدرشان که وجود واجب است می باشد و همگی قائم به اویند به نحو قیام فعل به فاعل و معلول به علت و فرع به اصل کما یقال انفطر النور من الشجر .

اسمای الهی معرف صفات جمالی و جلالی ذات اقدس حق اند و این اسماء به اعتبار جامعیت بعضی را بر بعضی فضل و مزیت و مرتبت است تا منتهی می شوند به کلمه مبارکه جلاله الله که اسم اعظم است و کعبه جمیع اسماء است که همه در حول او طائف اند , همچنین مظهر اسم اعظم و تجلی اتم آن انسان کامل کعبه همه است و فردی از او شایسته تر نیست و در حقیقت اسم اعظم الهی است , آن مظهر اتم و کعبه کل و اسم اعظم الهی در زمان غیبت خاتم اولیاء قائم آل محمد مهدی موعود حجة بن الحسن العسکری صلوات الله علیهم اجمعین است و دیگر اوتاد و ابدال کامل و آحاد و افراد غیر کامل به فراخور حظ و نصیبشان از تحقق به اسمای حسنی و صفات علیای الهیه به آن مرکز دائره کمال , قرب معنوی انسانی دارند , چنانکه در این رساله به امداد ممد و مفیض علی الاطلاق و به توجهات اولیای حق و استمداد از آن ارواح قدسیه کالشمس فی السماء الصاحیه به ظهور خواهد رسید . مطلب اهم از آن , اتصاف و تخلق انسان به حقائق اسماء است که دارائی واقعی انسان این اتصاف و تخلق است و سعادت حقیقی این است , حافظ گوید :

پاورقی :

۱ ( الرحمن ۳۱ ) .

صفحه : ۵۹

مرا تا جان بود در تن بکوشم

مگر از جام او یک جرعه نوشم

این یک جرعه از دریاها فزونتر است . آگاهی به لغات اقوام و السنه آنان هر چند فضل است ولی آنچه که منشأ آثار وجودی و موجب قدرت و قوت نفس ناطقه انسانی و سبب قرب او به جمال و جلال مطلق می شود , مظهر اسماء شدن آن است که حقائق وجودیه آنها صفات و ملکات نفس گردند , و گر نه ,

گر انگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت دهد نقش نگینی

اگر تعلیم اسماء در کریمه و علم آدم الاسماء کله ( ۱ ) تعلیم الفاظ و لغات باشد چگونه موجب تفاخر آدم و اعتلای وی بر ملانکه خواهد بود ؟ انسانی که به لغت بیگانه آگاهی یافته است فووقش این است که از این حیث به پایه یک راعی عامی اهل آن لغت رسیده باشد , و یا شاید این حد هم صورت نپذیرد , لذا امین الاسلام طبرسی در تفسیر شریف مجمع در تفسیر کریمه و علم آدم الاسماء کله , فرمود : ای علمه معانی الاسماء ان

الاسم بلا معان لا فائدة فيها لا وجه لاشارة الفضيلة بها . تا اینکه گوید : و قد روى عن الصادق عليه السلام انه سنل عن هذه الاية , فقال : الارضين و الجبال و الشعاب و الاودية ثم نظر الى بساط تحته فقال : و هذا البساط مما علمه .

غایت حرکت وجودی و ایجابی انسان کامل است

در مشهد اصفی و منظر اعلاى ارباب شهود و اصحاب قلوب حرکت وجودیه و ایجابیه حرکت حبی است مأخوذ از گنجینه کنت کنزا

پاورقی :

۱ ( بقره ۳۲ ) .

صفحه : ۶۰

مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكى اعرف .

غایت حرکت وجودیه کمال حقیقی حاصل برای انسان است . یعنی حرکت وجودیه حرکت استکمالی است که انسان به کمال حقیقی خود برسد چه خلقت عبث نیست و هر نوعی در راه تکامل است و به کمال ممکن خود می رسد و انسان هم از این امکان مستثنی نیست . پس وصول به غایت انسانی برایش ممکن است و باید به فعلیت خود برسد و آن به فعلیت رسیده انسان کامل است .

و غایت حرکت ایجابیه ظهور حق در مظهر تام مطلق شامل جمیع جزئیات مظاهر است و آن انسان کامل است . و این اطلاق سعه وجودی است که حاوی همه شئون است صانن الدین علی در تمهید بر این اصل سدید و حکم رشید گوید :

الغاية للحركة الوجودية هي الكمال الحقيقي الحاصل للانسان , و غاية الحركة الابدائية هو ظهور الحق في المظهر التام المطلق الشامل لجزئيات المظاهر و المراد بالاطلاق الذي هو الغاية في الوصول ههنا ليس هو الاطلاق الرسمي الاعتباري المقابل للتقييد بل الغاية ههنا هو الاطلاق الذاتي الحقيقي الذي نسبة التقييد و عدمه اليه على السوية اذ ذلك هو الشامل لهما شمول المطلق لجزئياته المقيدة .

مراد از مظهر تام در عبارت ابن ترکه علی صانن الدین , انسان کامل است . در قبل به مبنای قویم حکیم دانسته شد که کمال عالم کونی انسان کامل است . و این حکم محکم عارف بالله است که غایت حرکت وجودی و ایجابی انسان کامل است . پس نتیجه این فصل خطاب این که عالم کونی و نشأه عنصری هیچگاه از انسان کامل که غایت و کمال عالم است و حجة الله و خليفة الله است خالی نیست .

صفحه : ۶۱

معجزات قولی سفرای الهی قوی ترین حجت بر حجت بودن آنان است چنانکه قرآن کریم خود بهترین حجت بر رسالت خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است , روایات اوصیای آن حضرت نیز بهترین حجت بر حجت بودن آنان است و خود آن بزرگان دلیل امام بودن خودشان اند که الدلیل دلیل لنفسه , و آفتاب آمد دلیل آفتاب . نهج البلاغه نمونه ای بارز از این کالاهای پر بهای بازار معارف است .

اگر کسی با نظر تحقیق و دیده انصاف در روایات و خطب و کتب و رسائل و به ویژه در ادعیه و مناجاتهای اهل بیت علیهم السلام تدبیر کند , اعتراف می نماید که این همه معارف حقه از اوتاد و ابدال و افرادی که مدرسه و معلم ندیده اند به جز از نفوس مؤید به روح القدس نتواند بوده باشد .

امامیه را در اثبات حقاقت امامت و خلافت يك يك ائمه اثني عشر عليهم السلام همین معارف مروی از آن بزرگان کافی است . بلکه صحاح سته و دیگر جوامع روائی اهل سنت به تنهایی در این موضوع خطیر پسنداند . روایات مرتبه نازل قرآن و قرآن مرحله عالی و روح آنها است . روایات بطون و اسرار آیات قرآنی اند که از اهل بیت عصمت و وحی که مرزوق به علم لدنی اند صادر شده اند . و پوشیده نیست که این گونه معجزات قولی , بعد از قرآن و پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله از هیچ صحابه و علمای بعد از آنان بجز از ائمه اثني عشر امامیه علیهم

صفحه : ۶۲

السلام روایت نشده است , اگر کسی سراغ دارد ارانه دهد , اگر کسی عدیل فرموده های آل طه از نهج البلاغه گرفته تا توقیعات حضرت بقیة الله را آگاهی دارد خبر نماید , ما که هر چه بیشتر گشتیم کمتر یافتیم . وانگهی تنها سخن از عبارت پردازی و سجع و قافیه سازی نیست بلکه سخن در فصاحت و بلاغت تعبیر است بلکه کلام در بیان حقائق دار هستی با بهترین تعبیرات عربی مبین و درج در معنی در زیباترین و رساترین درج صدف عبارت که نوابغ دهر و افراد يك فن در فنون علوم , در فهم آنها دست تضرع و ابتهال به سوی ملکوت عالم دراز می کنند .

ادعیه ماثوره , هر يك مقامی از مقامات انشائی و علمی و عرفانی انمه دین ما است . لطائف شوقی و عرفانی , و مقامات ذوقی و شهودی که در ادعیه نهفته است در روایات وجود ندارد , زیرا در روایات مخاطب مردم اند و با آنان به فراخور عقل و فهم و ادراک و معرفتشان سخن می گفتند , نه هر چه گفتنی بود کما فی البحار عن المحاسن . عن رسول الله صلى الله عليه و آله انه قال انا معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم ( ۱ ) اما در ادعیه و مناجاتها با جمال و جلال مطلق و محبوب و معشوق حقیقی به راز و نیاز بوده اند لذا آنچه در نهانخانه سر و نگارخانه عشق و بیت المعمور ادب داشتند به زبان آوردند .

معجزات سفرای الهی بر دو قسم است : قولی و فعلی .  
معجزات فعلی تصرف در کائنات و تسخیر آنها و تأثیر در آنها , به قوت ولایت تکوینی انسانی باذن الله است , همچون شق القمر و شق الارض و شق البحر و شق الجبل و شق الشجر و ابرای اکمه و ابرص و احیای موتی , و غیرها .

پاورقی :

۱ بحار , ط کمپانی ج ۱ ص ۳۰ .  
صفحه : ۶۳

ابرای اکمه و ابرص از حضرت مسیح علیه السلام بود که فرمود : و ابريء الاکمه و الابرص و احی الموتی باذن الله ( ۱ ) . شق الجبل از صالح پیغمبر علیه السلام , به تفاسیر قرآن کریم ضمن کریمه فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیها در سوره شمس , و به باب سیزدهم نبوت بحار ( ۲ ) رجوع شود , و شق الارض و شق البحر , از موسی کلیم علیه السلام که اولی را در هلاک قارون , و دومی را در هلاک فرعون , اعجاز فرمود . و شق القمر و شق الشجر از خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله . واقعه شق الشجر در خطبه قاصعه نهج البلاغه آمده است که امیر علیه السلام فرمود : درخت به امر رسول الله صلی الله علیه و آله از جای خود کنده شد و مانند مرغی بال زنان به سوی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شتافت تا در نزد آن جناب ایستاد .

قلع درب قلعه خیبر بدست یدالله امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام از معجزات فعلی و قدرت ولایت تکوینی آن جناب است عالم جلیل عماد الدین طبری که از اعلام قرن ششم هجری است در کتاب بشارة المصطفی لشیعة المرتضی ( ۳ ) به اسنادش روایت کرده است که امیر علیه السلام فرمود : والله ما قلعت باب خیبر و قذفت به اربعین ذراعا لم تحس به اعضانی بقوة جسدیة و لا حركة غذائیة و لكن ایدت بقوة ملکوتیة و نفس بنور ربها مستضیة . و همین حدیث شریف را جناب صدوق در مجلس هفتاد و هفتم امالی خود با اندک اختلافی در متن آن به اسنادش روایت

پاورقی :

۱ ( آل عمران ۵۰ ) .  
۲ ( ص ۱۰۵ ط کمپانی ) .  
۳ ( ص ۲۳۵ طبع نجف ) .  
صفحه : ۶۴

کرده است . ( ۱ )

معجزات قولی علوم و معارف و حقایق اند که به تعبیر حضرت وصی علیه السلام در خطبه اشباح نهج البلاغه از ملانکه اهل امانت وحی از حظائر قدس ملکوت بر مرسلین نازل شده اند . سر سلسله معجزات قولی قرآن مجید است و معارف صادر از اهل بیت عصمت و وحی و منطق صواب و فصل خطاب , چون نهج البلاغه و صحیفه سجادیة و جوامع روانی , تالی آن و مرتبه نازله آنند هر چند که بیانگر اسرار و بطون و تأویلات قرآنند .

معجزات فعلی موقت و محدود به زمان و مکان و خلق الساعة و زود گذرند , و بعد از وقوع فقط عنوان تاریخی و سمت خبری دارند , بخلاف معجزات قولی که در همه اعصار معجزه اند و برای همیشه باقی و برقرار . معجزات فعلی برای عوام است که با محسوسات آشنایند و با آنها الفت گرفته اند و خو کرده اند و پایبند نشأت طبیعت اند و به ماورای آن سفری نکرده اند , این فریق باید با حواس ادراک کنند و به خصوص باید با چشم ببینند تا باورشان آید . اینان از نیل به بهجت معنوی و وصول به لذت روحی و سیر در دیار فسیح معقولات و مرسلات بی بهره اند و حتی عبادات را به امید حور و قصور خیال قاصرشان انجام می دهند , و از ذوق عبادت احرار و عشاق ناکام اند و بالاخره عوام اند خواه در صنایع و حرف مادی ورزیده باشند و خواه نباشند . امیر علیه السلام فرمود : ان قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار , و ان قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد , و ان قوما عبدوا الله شکرا فتلك

پاورقی :

۱ (ص ۳۰۷ چاپ سنگی) .  
صفحه : ۶۵

عبادة الاحرار . ( ۱ )

خواص را که قوه عاقله و متفکره پیکر مدینه فاضله انسانی اند علوم و معارف بکار آید . این طایفه , معجزات قولی را که مانده های آسمانی و مادیه های روحانی اند طلب می کنند , نکته سنج و زبان فهم و گوهر شناسند و می دانند که کالای علم کجانی و چگونه کالانی است . و به تعبیر خواجه در شرح اشارات : الخواص للقولية اطوع و العوام للفعلية اطوع . و بقول عارف رومی :

پند فعلی خلق را جذاب تر

کورسد در جان هر با گوش و کر

اصولا انسان با حفظ موضوع و عنوان انسان , همان علوم و معارف و شوق و عشق به آنها و اعمال صالحه و اخلاق حسنه است , و گر نه سرمایه مادی خاک است که بر باد است چه خود طفل خاکباز است که التراب ربیع الصبیان , عاقل مستسقی آب حیات کمال مطلق است . چنانکه عارف محو در مطالعه جمال حق .

کلام رفیع میرداماد در قیاسات در معجزه قولی و فعلی

مرحوم میرداماد قدس سره را در آخر قیاسات ( ۲ ) کلامی منیع و رفیع در معجزه قولی و فعلی است .

درباره معجزه قولی فرماید : و بالجملة تنافس الحكماء فى الرغائب العقلية اكثر , و عنايتهم بالامور الروحانية او فر , سواء عليها اكانت فى هذه

پاورقی :

۱ ( نهج البلاغة , حکمت ۲۳۷ ) .

۲ ( ص ۳۲۱ چاپ سنگی ) .

صفحه : ۶۶

النشأة الفانية ام فى تلك النشأة الباقية و لذلك يفضلون معجزة نبينا صلى الله عليه و آله اعنى القرآن الحكيم و التنزيل الكريم و هو النور العقلى الباهر , و الفرقان السماوى الزاهر ( الداخر ل ) على معجزات الانبياء من قبل , اذ المعجزة القولية اعظم و ادموم و محلها فى العقول الصريحة اثبت و اوقع , و نفوس الخواص المراجيح لها اطوع و قلوبهم لها اخضع .

و در معجزه فعلی فرماید : و ايضا ما من معجزة فعلية ماتى بها الا و فى افاعيل الله تعالى قبلنا من جنسها اكبر و ابهر منها و آنق و اعجب و احكم و اتقن , فخلق النار مثلا اعظم من جعلها بردا و سلاما على ابراهيم , و خلق الشمس و القمر و الجليدية و الحس المشترك اعظم من شق القمر فى الحس المشترك . و لو تدبر متدبر فى خلق معدل النهار و منطقة البروج متقاطعين على الحدة و الانفراج لا على زوايا قوائم و جعل مركز الشمس ملازما لسطح منطقة البروج فى حركتها الخاصة و ما فى ذلك من استلزام بدايع الصنع و غرائب التدبير و استتباع فيوض الخيرات و رواشح البركات فى آفاق نظام العالم العنصرى لدهشته الحيرة و طفق يخر مبهورا فى عقله مغشيا عليه فى حسه و ذلك ان هو الافعل ما من افاعيله سبحانه و صنع ما من صنايعه عز سلطانه , فاما نور القرآن المتللا شعاعه سجيىس الابد فلا صورت فى الاولين و لن يصادف فى الاخرين فيما تناله العقول و تبلغه الاوهام من جنسه ما يضاهيه فى قوانين الحكمه و البلاغة , او يدائنه فى افانين الجزالة و الجلالة .

راقم سطور در حين تسويد عبارت مير [ ( سواء عليها اكانت فى هذه النشأة الفانية ام فى تلك النشأة الباقية ) ]

به ياد كلام دلنشین جناب استادش حکيم الهی و عارف ربانى , مفسر عظيم الشأن , شاعر مقلق , صاحب تصنيفات عديده , آقا حاج ميرزا مهدى الهی قمشه اى رضوان الله تعالى عليه افتاد که بارها در مجالس درس اظهار می فرمود : من آرزويم اين است صفحه : ۶۷

نهج البلاغه را در بهشت از آقا اميرالمؤمنين درس بگيريم و گاهى که سخن از مردن پيش مآمد مى فرمود : برويم در بهشت نهج البلاغه را پيش اميرالمؤمنين بخوانيم .

سخن در معجزات قولی پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل او است , صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله در کتب سير و تراجم و طبقات و تواریخ شناخته شده اند و غرر کلمات نظم و نثر سنام صحابه در آنها نقل شده است , کدام يك آنها در یکی از اوصاف کمالی و فضائل انسانی کفو و عدیل اميرالمؤمنين علی علیه السلام می باشد و یا لااقل به تقلید او به سان یکی از خطب توحیدیه نهج البلاغه تفوه کرده است ؟ با اینکه آن جناب آن خطب را ارتجالا در مواضع لزوم انشاء می فرمود , دیگران با تروی و تانی بگویند .

خطبه یکصد و هشتاد و چهارم نهج البلاغه یکی از خطب توحیدیه است که شریف رضی رضوان الله علیه در



عنوان آن گوید : و تجمع هذه الخطبة من اصول العلم ما لا تجمعه خطبة , و الان هزار و چهار صد و دو سال از هجرت خاتم صلی الله علیه و آله می گذرد , و قبل از اسلام و بعد از اسلام نوابغ دهر که طرفداران شعب علوم عقلیه و معارف عرفانیه , و مدعیان مکاشفات ذوقیه , و قلمداران نامور جهانی بودند در همه اطراف و اکناف ارض آمدند و رفتند و منشآت دقیق و جلیل علمی و قلمی آنان موجود است , کدام گوهر سخن شناس به خود اجازه می دهد که يك کتاب گفته هایشان را هم وزن یکی از بندهای همین يك خطبه نهج قرار دهد . وانگهی حالا می گویند سطح علوم و معارف بالا گرفته است و عصر ترقی و تعالی فرهنگ است و ماشاءالله شهوت تألیف هم عجیب اوج گرفته است , مع ذلك چه کسی را یاری آن است که به اندازه صفحه : ۶۸

چند بند همین يك خطبه توحیدیه دم بر آورد .

خلیل بن احمد بصری متوفی ۱۷۰ هـ گوید : ان افضل كلمة يرغب الانسان الى طلب العلم و المعرفة قول اميرالمؤمنين عليه السلام : قدر كل امرء ما يحسن ( ۱ )

ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ صاحب بیان و تبیین متوفی ۲۵۵ هـ , اولین جامع کلمات قصار امیر علیه السلام است , وی صد کلمه از کلمات قصار امیرالمؤمنین علیه السلام را انتخاب کرده است و آن را مطلوب کل طالب من کلام اميرالمؤمنين علی ابن ابی طالب نامیده است و در وصف آن کلمات کامله گفت : کل كلمة منها تفي بالف من محاسن كلام العرب یعنی هر کلمه آن وافی به هزار کلمه نیکوی عرب است . و در جلد اول بیان و تبیین در وصف این کلام آن جناب که فرمود قيمة كل امرء ما يحسن بیانی دارد که خلاصه اش این است : اگر در کتاب بیان و تبیین من جز همین يك کلمه اميرالمؤمنين عليه السلام نمی بود در ارزش کتابم کافی , بلکه فوق آن چه می خواهم حاصل بود .

ابن خلکان در وفيات الاعيان معروف به تاریخ ابن خلکان در ترجمه عبدالحمید کاتب معروف گوید : ابو غالب عبدالحمید کاتب البلیغ المشهور کان کاتب مروان بن حکم الاموی آخر ملوک بني امية و به یضرب المثل فی البلاغة حتى قيل فتحت الوسائل بعبد الحميد و ختمت بابن العميد , و كان فی الكتابة و فی كل فن من العلم و الادب اماما , بعد از آن ابن خلکان از عبدالحمید کاتب نقل کرد که وی گفت : حفظت سبعين خطبة من خطب الاصلع ففاضت ثم فاضت , و مقصودش از اصلع اميرالمؤمنين علی علیه السلام است .

پاورقی :

۱ (روضات خوانساری ص ۲۷۴) .

صفحه : ۶۹

و نیز ابن خلکان در کتاب یاد شده در ترجمان ابن نباته صاحب خطب گوید : ابو یحیی عبدالرحیم بن نباته صاحب الخطب المشهورة کان اماما فی علوم الادب , آنگاه از وی نقل کرده است که گفت : حفظت من الخطابة كنزا لا یزیده الا نفاق الاسعة و كثرة , حفظت مائة فصل من مواعظ علی ابن ابی طالب علیه السلام . کوتاه سخن این که حق مطلب همانست که خود آن جناب در خطبه دویست و سی و يك نهج به کلام بلیغ خود فرمود : و انا لامراء الکلام و فینا تشبیت عروقه و علینا تهدلت غصونه , در همین عبارت ملاحظه بفرمائید و در آن غور و تدبر بنمایید , ببینید این جمله کوتاه از حیث لفظ و معنی چقدر بلند است , و خود همین کلام شاهد صادق خود است که صادر از امیر کلامی چنانی است . و مثل منی باید تا چه اندازه قلم فرسانی کند تا بتواند حق بیان آنرا اداء کند , و یا عاقبت امر از عهده آن عاجز بماند . علاوه این که کلمات صادر از بیت عصمت و وحی پیغمبر و آل نه فقط از حیث فصاحت و بلاغت دستورالعمل و سرمایه ادبی عبدالحمید و ابن نباته هاند , بلکه در جمیع شئون و امور حیات انسانی نهج قویم و طریق مستقیم اند که اگر به ترتیب حروف تهجی از الف تا یاء در هر يك از معارف حقه الهیه بحث و فحص گردد , اصول و امهاتی را حائزند که هر اصلی خود شجره طیبه فروغ و اثمار بسیار است که اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها . اشارتی به بعض از مؤلفات مشایخ امامیه از صدر اسلام تاکنون در امامت و غیبت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه

در امامت و غیبت حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله صفحه : ۷۰

و سلم مهدی موعود علیه السلام از صدر اسلام تاکنون کتابهای بسیار از علمای دین تألیف شده است , و نوعا محتوای اغلب آنها روایات پیغمبر اکرم و اوصیای وی علیهم الصلوة والسلام است که در امامت و غیبت آن حضرت اخبار به غیب فرموده اند , علاوه این که مؤلفات عدیده در امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم نوشته اند . و کمتر مسأله ای است که در اصول عقائد به قدر امامت در آن بحث کرده باشند و کتاب تألیف نموده باشند , در این باره رجال نجاشی و رجال کشی و فهرست شیخ طوسی و خلاصه علامه حلی و فهرست

ابن ندیم و کشف الظنون و مجالس المؤمنین قاضی و روضات خوانساری و الذریعه تهرانی و ده ها بلکه صدها کتاب رجالی دیگر شاهد صادق اند . و تنها الذریعه بیش از یک صد کتاب قداماء را در امامت و غیبت امام قائم علیه السلام نام می برد .

کتاب حجت کافی :

حافظ ثقه جلیل القدر , عالم عارف به اخبار , نقاد بصیر و متضلع در درایت روایات , از اعظم فقهاء و شیخ مشایخ امامیه , مسلم بین خاصه و عامه , مفتی فریقین : جناب ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی ( متوفی ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ ) رضوان الله تعالی علیه در حافل دینی بی مثل و نظیر خود مسمی به کافی که بزرگترین جامع روایی از حیث صحت و ضبط احادیث در اصول و فروع , و مشتمل بر چندین کتاب و هر کتاب بر چندین باب است , کتابی در حجت آورده است که چهارمین کتاب آن در یک صد و سی باب است . صفحه : ۷۱

مرحوم کلینی تمام زمان غیبت صغری را به خوبی ادراک کرده است , تاریخ وفاتش اگر ۳۲۸ باشد که یکی از دو قول شیخ طوسی قدس سره است , یکسال قبل از غیبت کبری رحلت نموده است , و اگر ۳۲۹ باشد که قول نجاشی رضوان الله علیه است سنه تناثر نجوم است که مصادف با اول تاریخ غیبت کبری حضرت بقیه الله است زیرا طول مدت غیبت صغری از ۲۶۰ تا ۳۲۹ است و آخرین نائب آن حضرت ابوالحسن علی بن محمد سمري رضوان الله علیه در پانزدهم شعبان ۳۲۹ رحلت نموده که از آن تاریخ غیبت کبری شروع می شود و توفیق مبارک امام علیه السلام به سمري در این معنی نص صریح است که چند روز قبل از رحلت سمري از ناحیه مقدس آن جناب صادر شد چنانکه شیخ صدوق [ (ره) ] در باب چهل و نهم کمال الدین روایت فرموده است که : حدثنا ابو محمد الحسن بن احمد المکتب [ (ره) ] قال كنت بمدينة السلام في السنة التي توفي فيها الشيخ علي بن محمد السمری قدس الله روحه فحضرت قبل وفاته بأيام فأخرج الى الناس توقيعا نسخه :

بسم الله الرحمن الرحيم

يا علي بن محمد السمری اعظم الله اجر اخوانك فيك فاتك ميت مابينك وبين ستة ايام فاجمع امرک و لا توص الى احد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول الامد و قسوه القلوب و امتلاء الارض جورا و سيأتي من شيعتي من يدعي المشاهدة الا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو كذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم .

توفیق مبارک مذکور در باب بیست و یکم سیزدهم بحار ( ۱ ) نیز پاورقی :

۱ ( ص ۹۸ ط کمپانی ) .

صفحه : ۷۲

روایت شده است . جناب کلینی رضوان الله تعالی علیه جامع کافی را از اصول اربعمانه و دیگر مأخذ دینی که مورد وثوق سلف صالح بوده اند در مدت بیست سال جمع آوری فرموده است و در تربیت کتب و تبویب ابواب آن , حسن صنعتی بکار برده است که عظمت مقام درایتش را در فهم روایت نشان داده است و در تربیت روایات اصح را بر صحیح مقدم داشته و تمام روایات آن مسند است و رجال سند در کتب رجالی شناخته شده اند . این کتاب آیتی است که اگر بخواهیم به اندازه بینش اندکی که درباره آن داریم از جلالت قدر و منزلت وی سخن بگوییم باید رساله ای و یا کتابی بنویسیم .

کتاب اول آن کتاب عقل و جهل است , و دوم آن کتاب فضل علم , و سوم کتاب توحید , و چهارم آن کتاب حجت است . در افتتاح و ترتیب همین چهار کتاب تأمل بفرمائید که تا چه اندازه تبحر علمی به کار برده است , بر همین نسق است ترتیب تمام کتابها و بابها و روایات هر باب . کتاب حجت آن يك صد و سی باب است و هر باب آن متضمن روایاتی خاص در حجت است که تقریبا وجه جامع آن روایات عنوان آن باب است که از حاصل مضمون آنها اتخاذ شده است مثلا باب اول آن باب الاضطرار الى الحجة است , و باب پنجم آن باب ان الارض لا تخلو من حجة , و باب دیگر آن باب ان الانمة اذا شاؤو ان يعلموا علموا , و باب دیگر آن باب الاشارة والنص الى صاحب الدار علیه السلام و باب دیگر آن باب مولد الصاحب علیه السلام .

امامیه را در امامت انمه اثنی عشر و در امامت و غیبت دوازدهم آن حضرت صاحب الامر علیهم السلام کتاب کافی کافی است بلکه با قطع نظر از جوامع روایی امامیه , صحاح و سنن و جوامع روایی اهل سنت

صفحه : ۷۳

کفایت می کنند . منکر امامت اگر مسلمان است باید با او از طریقی خاص سخن گفت , و اگر غیر مسلمان است از طریق دیگر , چنانکه در نبوت عامه کتب کلامی روی سخن بادهری و طبیعی و دیگر فرق لامذهب است , و در نبوت خاصه روی سخن با صاحبان مذاهب چون یهود و نصاری و مجوس . مؤمن به رسالت حضرت ختمی مرتبت , ناچار معترف به عصمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام باید باشد , و معترف به عصمت آن جناب به

امامت يك انمه اثنى عشر و غيبت تامه صاحب الامر عليه السلام زيرا وصى معصوم معصوم است , و وصى امام امام است , و وصى حجة الله حجة الله است . من در اين مقام وارد در بحث عصمت و امامت نمى شوم فقط به گفتارى از ابن متويه كه يكى از مشاهير و معارف علمائى اهل سنت است اكتفاء مى كنم : حضرت وصى اميرالمؤمنين على عليه السلام در خطبه هشتاد و پنجم نهج البلاغه در وصف و تعريف عترت عليهم السلام فرمود :

بل كيف تعمهون و بينكم عتره نبيكم و هم ازمة الحق و اعلام الدين و السنة الصدق فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن و ردوهم ورود اليهم العطاش . ابن ابى الحديد , در شرح آن گويد ( ۱ ) فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن تحته سر عظيم و ذلك انه امرالمكلفين بأن يجروا العتره فى اجلالها و اعظامها و الاتقياد لها و الطاعة لا و امرها مجرى القرآن .  
ثم قال : فان قلت فهذا القول منه يشعر بأن العتره معصومة فما قول اصحابكم فى ذلك ؟ قلت : نص ابو محمد بن متويه ( ره ) فى الكتاب الكفاية  
پاورقى :

۱ ( ص ۳۵۲ ج ۱ طبع رحلى سنگى ) .

صفحه : ۷۴

على ان عليا عليه السلام معصوم و ادلة النصوص قد دلت على عصمته و القطع على باطنه و مغيبه و ان ذلك امر اختصاص هو به دون غيره من الصحابة .

اين بود كلام حق ابن متويه در عصمت عترت عليهم السلام . اين عالم نامور اهل سنت به تعبير شريفش در كتاب كفايه گفت : ادلة النصوص قد دلت على عصمته . اين سخن همان است كه در صدر رساله گفته ايم : راقم بر اين عقيدت صافى و خالص , سخت راسخ است كه اماميه را در اين سر الهى , صحاح و سنن اهل سنت حجت بالغه است و در عصمت و امامت انمه اثنى عشر با قطع نظر از جوامع روانيه شان , جوامع روانيه و ادله نصوص اهل سنت به تنهائى كافى است .

آرى عترت معصوم اند و حضرت وصى على عليه السلام كه سر سلسله عترت است معصوم است و در ميان صحابه پيامبر تنها او معصوم بود نه ديگران همان طور كه ابن متويه از ادله نصوص ناطق به حق شده است كه ان ذلك امر اختصاص هو به دون غيره من الصحابة .

خليفة الله و خليفة رسول الله و قائم مقام و نازل احسن منازل قرآن بايد معصوم باشد اگر ابن متويه خلاف اين گفته بودى خلاف گفته بودى . سخنى با ابن ابى الحديد

آن كه ابن ابى الحديد در بيان كلام امام فأنزلوهم بأحسن منازل القرآن , گفته است انه امر المكلفين بأن يجروا العتره فى اجلالها و اعظامها و الاتقياد لها و الطاعة لا و امرها مجرى القرآن , ما در اين بيانش انكار نداريم كه بايد عترت را در اجلال و اعظام و اتقياد و طاعت او امرشان به صفحه : ۷۵

احسن منازل قرآن جارى نمود , ولى كلام امام درباره عترت فوق اين بيان است , زيرا جمله فأنزلوهم بأحسن منازل قرآن محفوف به جملى است كه دلالت دارند بر اين كه عترت عين احسن منازل قرآنند , و فائى آن فائى فصيحه است و سياق عبارت اين است كه عترت را صاحب و واجد اين منازل بدانيد و بشناسيد چنانكه در خطبه يكصد و پنجاه و دوم نهج البلاغه فرمود : فيهم كرائم القرآن و هم كنوز الرحمن

اين كرائم قرآن همان احسن منازل قرآن است كه در آنان است . امام , فأنزلوهم بأحسن منازل قرآن را بر كيف تعمهون و بينكم عتره نبيكم و هم ازمة الحق و اعلام الدين و السنة الصدق , متفرع فرمود يعنى چون عترت پيغمبر شما در ميان شما ازمه حق و اعلام دين و السنه صديق اند آنان را در بهترين منازل قرآن بدانيد و بشناسيد . اين همانست كه اهل تحقيق فرموده اند انسان كامل قرآن ناطق است يعنى صورت كتيب قرآن صورت كتيب انسان كامل است و صورت عينيّه آن صورت عينيّه انسان كامل است . و چون قرآن در صور و منازلش معصوم از هر گونه خطا است كسانى كه احسن منازل قرآنند نيز معصوم اند , اين كلام نه فقط مشعر به عصمت عترت است بلكه مبين آن است , و باب سى و پنجم كتاب حجت كافى در پيرامون اين عنوان است :

باب انه لم يجمع القرآن كله الا الانمة عليهم السلام و انهم يعلمون علمه كله , علاوه اينكه حقائق و معارف صادره از عترت نبى عليهم السلام اصدق شاهدند كه عترت پيغمبر مبين حقائق اسماء اعنى احسن منازل قرآنند . وانگهى امام عليه السلام فرمود : ردوهم ورود اليهم العطاش صفحه : ۷۶

يعنى چنانكه شتران تشنه وقتى چشمشان به آب افتاد شتابان به سوى آبشخور مى دوند و مى روند و براى رسيدن به آب از يكديگر سبقت مى گيرند , شما نيز با عترت نبى صلى الله عليه و آله و سلم اينچنين باشيد . آب در نشأه عنصرى صورت علم است چنانكه آب سبب حيات اشباح است علم سبب حيات ارواح است كه غذا

مسانخ یا مغتذی است لذا آب در عالم خواب تعبیر به علم می شود ، و ابن عباس که از خوشه چنبنان خرمنهای فیض محضر وصی علیه السلام بود ماء را در این آیه و انزلنا من السماء ماء تفسیر به علم فرمود ، بلکه مرحوم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر کریمه : و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا ( ۱ ) فرموده است : و عن برید العجلی عن ابی عبدالله علیه السلام قال معنا لافدناهم علما کثیرا یتعلمونه من الانمة . و نیز در همین مقام فرمود : و فی تفسیر اهل البیت علیهم السلام عن ابی بصیر قال قلت لابی جعفر علیه السلام قول الله ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ؟ قال هو والله ما انتم علیه لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا .

و مرحوم کلینی در باب سی ام حجت کافی به اسنادش روایت فرموده است عن الباقر علیه السلام یعنی لو استقاموا علی ولایة امیرالمؤمنین علی علیه السلام و الاوصیاء من ولده و قبلوا طاعتهم فی امرهم و نهیهم لاسقیناهم ماء غدقا یقول لا شربنا قلوبهم الايمان و الطریقة هی الايمان بولایة علی و الاوصیاء . و به همین مضمون آراء و روایات دیگر در ضمن بسیاری از آیات دیگر قرآن . پس خود عترت

پاورقی :

۱ (سوره جن آیه ۱۷) .

صفحه : ۷۷

علیهم السلام ماء حیات و عیش علم و آبخور آب زندگی تشنگان اند چنانکه در باب صدم کتاب حجت کافی معنون است که :

ان مستقی العلم من بیت آل محمد علیهم السلام و قرآن را چون منازل و درجات از فرش تا عرش است عترت محمدی در احسن و اعلاى منازل و مراتب قرآند و چون مرزوق به معرفت حقائق اسمای عینیة اند به بطون و اسرار و تأویلات آیات قرآن کماهی واقف اند و خود قرآن ناطق اند . کلام جناب ثقة الاسلام کلینی رضوان الله علیه ، به خصوص درباره کتاب حجت جامع کافی

مرحوم کلینی در آخر دیباچه کتاب عظیم الشان کافی درباره کتاب حجت آن ، اهتمامی خاص و اعتنائی اکید و شدید از خود ابراز می کند و ی چنین اظهار می فرماید :

و وسعنا قليلا کتاب الحجة و ان لم نكملة علی استحقاقه لانا کرهنا ان نبخس حظوظه کلها و ارجوان یسهل الله جل و عز امضاء ما قدمنا من النية ان تأخر الاجل صنفنا کتابا اوسع و اکمل منه نوفیه حقوقه کلها ان شاء الله تعالی و به الحول و القوة و الیه الرغبة فی الزيادة فی المعونة و التوفیق .

حاصل مضمون کلامش این که : ما چون ناخوش داشتیم که به کلی به حظوظ کتاب حجت بخش و نقص روی دهد ، اندکی آن را توسعه داده ایم و از خداوند امید داریم که اگر عمر وفا کند کتابی وسیعتر و کامل تر از کتاب حجت کافی برای توفیه تمام حقوق آن تصنیف کنیم .

پس این کلام آن جناب دلالت دارد که همه روایات مرویه از اهل صفحه : ۷۸

بیت وحی و عصمت را در کتاب حجت کافی نیآورده است ، و آن قدر روایات دیگر از مأخذ و مدارك اصول امامیه در دست او هست که آرزوی تصنیف کتابی وسیع تر و کامل تر از کتاب حجت کافی را می نماید . علت اهتمام خاص کلینی قدس سره به کتاب حجت کافی و سبب تألیف کتاب حجت دیگر

شجره ملعونه بنی امیه در صدر اسلام حنظلهایی زهرآگین به بار آورده بود که مسلمانان از استفاده شجره طوبی ولایت و امامت محروم مانده بودند ، مگر خواص اصحاب انمه علیهم السلام همانهایی که صندوق اسرار حجج الهیه و واسطه فیض بین ما و انمه ما بوده اند که امروز در کنار مادیه ها و مانده ها و نزل آسمانی آنان بهره مندیم رضوان الله علیهم . بنی امیه به سیر قهقری مسلمانان را از اسلام واقعی دور کرده بودند امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه نود و یکم نهج البلاغه فرمود : ان اخوف الفتن عندی علیکم فتنة بنی امیه فانها فتنة عمیاء مظلمة الخ . ابو علی محمد بن عبدالوهاب جبائی (به ضم جیم و تشدید باء منسوب است به یکی از قرای بصره ) متوفی ۳۰۳ هـ . که یکی از بزرگان معتزله است گوید اول کسی که قائل به جبر شد معاویه بود چنانکه قاضی عبدالجبار معتزلی متوفی ۴۱۵ هـ . در اول مجلد هشتم کتاب مغنی که بحث در مخلوق به مبنای معتزله است ( ۱ ) پس از نقل پاره ای از

پاورقی :

۱ (ص ۴ طبع مصر) .

صفحه : ۷۹

اقوال و آرای جبریان آورده است که :

ذکر شیخنا ابو علی رحمه الله ان اول من قال بالجبر و اظهره معاویة و انه اظهر ان ما یأتیه بقضاء الله و من خلقه

ليجعله عذرا في ما يأتيه , و يو هم انه مصيب فيه و ان الله جعله اماما و ولاه الامر , و فشى ذلك في ملوك بني امية و على هذا القول قتل هشام بن عبدالملك غيلان رحمه الله , انتهى ما اردنا من نقل كلامه .

در عصر اموي غيلان در دمشق و جهني در بصره قائل به اختيار بودند , و جهم بن صفوان معاصرشان در مقابلشان در كوفه مي گفت انسان مجبور است و اختيار ندارد . قول به جبر و اظهار آن از معاويه بود و در خطابها و خطابه ها و محاوراتش آيت قل كل من عندالله و نظائر و اشباه آن را به زبان مآورد تا بدین حيلت عذري براي كارهاي ناشايسته اش به مردم وانمود كند . آري اين گونه پديده ها از بني اميه و بني عباس بسيار است تا اين كه مردم را به سير قهقري از مناهل معارف حقيقي و حاملين اسرار كتاب الله و خزائن كنوز الهي , انمه وحى و تنزيل , محمد و آل محمد صلى الله عليه و آله و سلم باز داشتند .

علامه شيخ بهاني در دفتر چهارم كشكول ( ۱ ) گوید : خطب معاوية يومما فقال ان الله تعالى يقول و ما من شيء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم فلم نلام نحن ؟ فقام اليه الاحنف فقال انا لا نلومك على ما في خزائن الله ولكن نلومك على ما أنزله الله علينا من خزائنه فاعلقت بابك دونه يا معاوية .

ابوالحسن على بن حسين مسعودي متوفى ۳۴۶ هـ . در مروج الذهب در سيره يزيد بن معاوية گوید : و سيره سيرة فرعون بل كان فرعون اعدل منه في رعيته و انصف منه لخاصته و عامته , و في ايامه ظهر الغنى بمكة پاورقي :

۱ ( ص ۲۹ طبع نجم الدوله ) .

صفحه : ۸۰

والمدينة و استعملت الملاهي و اظهر الناس شرب الشراب و غلب على اصحاب يزيد و عماله ما كان يفعله من الفسوق , و كان له قردىكنى بأبي قيس يحضره مجلس منادمته و يطرح له متكأ و كان قردا خبيثا و كان يحملة على اتان وحشية قديضت و ذللت لذلك بسرج و لجام , الخ ( ۱ ) . از اين گونه فواحش و مناهي و ملاهي كه مدعيان خلافت و امامت و مفتريان به خدا و رسول داشته اند به حساب در نمايد . مقدمه صحيفه كامله سجاديه بلكه جوامع فریقين درباره بني اميه منطق حق اند كه پيغمبر اكرم در رؤيائي آنان را ديد به شكل بوزينگان مي جهند و بر منبرش بالا مي روند و مسلماتان را به سير قهقري از اسلام دور مي كنند .

و بني عباس هم پس از انقراض بني اميه , همان شجره ملعونه را پروراندند و هر دو فریق غريق در گمراهي و تباهي , در اطفاء نور الهي مشترك بودند , و به خصوص در عداوت با اهل بيت عصمت و وحى بيداد ميكردند آنچنانكه يازده حجت الهي و حواريشان , مقتول يا مسموم آنانند .

از خليل بن احمد بصرى متوفى ۱۷۰ هـ . واضع علم عروض و استاد سيبويه خواستند كه در شخصيت و منقبت و مدح اميرالمؤمنين حضرت وصى على عليه السلام چيزي بگويد , گفت من چه بگويم در حق كسى كه دشمنانش دست به دست هم دادند كه نام او را از صفحه روزگار بردارند , و دوستانش از بيم دشمنان نام او را به زبان نمآوردند با اين همه نام او شرق و غرب عالم را فرا گرفته است .

و نقل عنه ايضا انه سئل عن فضيلة على بن ابى طالب عليه السلام فقال ما اقول في حق من اخفى الاحباء فضائله من خوف الاعداء , و سعى اعدائه في اخفائها من الحسد و البغضاء و ظهر من فضائله مع ذلك كله ماملا پاورقي :

۱ ص ۱۵۷ ۱۶۰ ج ۵ مترجم بفرانسه .

صفحه : ۸۱

المشرق و المغرب . ( ۱ )

حرف خيلى است و ما براي اين كه از موضوع رساله خارج نشويم در اين باره به همين گفتار فخر رازي اكتفاء مي كنيم : وى در تفسير كبيرش در سوره فاتحه در مسأله جهر به بسم الله الرحمن الرحيم گوید ( ۲ ) : و ذلك يدل على اطلاق الكل على ان عليا كان يجهر بسم الله الرحمن الرحيم , ان عليا عليه السلام كان يبالغ في الجهر بالتسمية فلما وصلت الدولة الى بني امية بالغوا في المنع من الجهر سعيا في ابطال آثار على عليه السلام ان الدلالة العقلية موافقة لنا و عمل على بن ابى طالب عليه السلام معنا و من اتخذ عليا اماما لدينه فقد استمسك بالعروة الوثقى في دينه و نفسه انتهى كلام الفخر الرازي بالفاظه .

حرف فخر اين است كه اميرالمؤمنين عليه السلام در جهر به بسم الله الرحمن الرحيم در نمازها مبالغه مي فرمود و چون دولت به دست بني اميه افتاد به علت سعي و كوششي كه در ابطال آثار على عليه السلام داشتند مبالغه در منع جهر آن مي نمودند .

اماميه در صلوة واجب جهري چون صبح و عشاين جهر به بسم الله الرحمن الرحيم را براي مرد واجب مي دانند , و اكثر عامه اخفات آن را واجب مي دانند كه سنت بني اميه است حتى بعضي از آنان قائل به منع قرانت

تسمیه در افتتاح قرائت در نمازاند مطلقا و بعضی با امامیه نزدیک اند تفصیل فروع آن مربوط به کتب فقهیه فریقین است .

ابواب کتاب حجت کافی مجموعا مشتمل بر یک هزار و چهارده حدیث مسند می باشد و راوی آنها مثل ثقة الاسلام کلینی است که در زمان پاورقی :

۱ (روضات خوانساری در آخر ترجمه خلیل ص ۲۷۴ چاپ سنگی) . ۲ (ص ۱۲۰ ج ۱ چاپ استانبول) .  
صفحه : ۸۲

غیبت صغری می زیست و عامه و خاصه در جلالت قدر و عظمت مقام علمی او متفق اند و مشایخ روانی او همه شناخته شده اند .

علاوه اینکه در دیباچه کتاب فرموده است که همه روایات کتاب حجت را در کافی نیآورده است و میخواست کتابی وسیعتر در حجت بنویسد . در این باره به کتاب امامت بحار که مجلد هفتم آن است ، بلکه به کتاب نبوت آن هم که مجلد پنجم آن است ، و به کتاب امامت عوالم العلوم ملا عبدالله ( قده ) و به خصوص مجلد بیست و ششم آن که در امامت و غیبت امام دوازدهم علیه السلام است ، و به دیگر کتب احادیث و جوامع روانی فریقین از قدام و متأخرین مراجعه شود تا معلوم گردد که در امامت آن وسائط فیض الهی و روابط بین قدیم و حادث ، چه اندازه احادیث از اعظام علماء و روایت و محدثین قدام از پیغمبر اکرم و سنم صحابه به خصوص در امامت و غیبت حضرت بقیة الله و تتمه النبوة مهدی موعود روایت شده است ، و تا برای شخص مستر شد منصف مبین شود که فقط خط شیعه اثنی عشریه همان خط قرآن و صراط مستقیم خداوند سبحان و عین دین مبین اسلام است ، و شیعه امامیه معرفی شده خاتم انبیاء و منطق وحی است .

صراط الله يك خط مستقیم بیش نیست و انسانی که بخواهد سعادت ابدی خود را تحصیل کند و در مسیر تکاملی انسانی قدم گذارد جز این يك راه ، راه دیگری ندارد .

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

بباید با هم و بی غرض از ابتداء شروع کنیم تا ببینیم راه حق کدام است .

صفحه : ۸۳

کتاب غیبت نعمانی

غیبت نعمانی تألیف محمد بن ابراهیم بن جعفر ابو عبدالله کاتب نعمانی معروف به ابن ابی زینب است .

نعمانی از مشایخ عظیم القدر امامیه و معاصر کلینی صاحب کافی و ابن عقده و محمد بن احمد صفوانی و

مسعودی صاحب مروج الذهب است که زمان غیبت صغری را ادراک نموده است . در غیبت یاد شده از

کلینی و از ابن عقده روایت می کند و در توثیق ابن عقده گوید : و هو ما اخبرنا به احمد بن محمد بن سعید بن عقده الکوفی و هذا الرجل ممن لا یطعن علیه فی الثقة و لا فی العلم بالحديث و الرجال الناقلین له .

شیخ جلیل نجاشی در کتاب رجال فرماید : ( ۱ ) محمد بن ابراهیم بن جعفر ابو عبدالله کاتب النعمانی المعروف

بابن زینب ( بابن ابی زینب ظ ) شیخ من اصحابنا عظیم القدر شریف المنزلة صحیح العقیده کثیر الحدیث قدم

بغداد و خرج الی الشام و مات بها له کتب منها کتاب الغیبة ، الی ان قال : رأیت ابا الحسین محمد بن علی

الشجاعی الکاتب یقرأ علیه کتاب الغیبة تصنیف محمد بن ابراهیم بن النعمانی بمشهد العتیقة لانه کان قرأه علیه و وصی لی ابنه ابو عبدالله الحسین بن محمد الشجاعی بهذا الکتاب و النسخة المقرورة عندی .

کتاب غیبت نعمانی از کتب قدیمه معتمده نزد همه علمای شیعه و از اجل کتب است و در جلالت او کلام شیخ مفید کافی است که در آخر باب سوم ذکر امام قائم علیه السلام از کتاب ارشاد فرمود : هر کس اخبار غیبت

امام عصر عجل الله تعالی فرجه خواهد به کتاب غیبت نعمانی رجوع کند که در این باب کتاب جامع است ] . ( و هذا طرف یسیر

پاورقی :

۱ ( ص ۲۷۱ ) .

صفحه : ۸۴

مما جاء فی النصوص علی الثانی عشر من الانمة علیهم السلام و الروایات فی ذلك كثيرة قد دونها اصحاب

الحديث من هذه العصابة و اثبتوها فی کتبهم المصنفة ، فمن اثبتها علی الشرح و التفصیل محمد بن ابراهیم

المکنی ابو عبدالله النعمانی فی کتابه الذی صنفه فی الغیبة فلا حاجة بنا مع ما ذکرناه الی اثباتها علی التفصیل فی

هذا المكان ] .

غیبت نعمانی بیست و شش باب است و هر باب آن در ذکر یک سلسله روایات مرویه از اهل بیت عصمت و

وحي درباره حضرت حجت عليه السلام است . و آن را مقدمه ای بسیار مفید و ارزنده به قلم توانای مصنف آن عالم ربانی جناب نعمانی در امامت و غیبت امام زمان علیه السلام است . نگارنده بر این عقیدت است که فقط همین کتاب غیبت نعمانی در اثبات امامت و غیبت قائم آل محمد کافی است . علاوه این که جوامع فریقین و رسائل مستقلة آنان در این باب از کثرت به قدری است که اگر کسی بخواهد آنها را احصاء و فهرست کند مستلزم تألیف کتابی بزرگ بلکه کتابهایی خواهد بود .

کتاب غیبت نعمانی بیست و شش باب است و هر باب آن معنون به عنوانی قابل اعتناء و توجه به سزا در اهمیت موضوع کتاب است و در هر يك از ابواب روایاتی با اسناد , سوای آیات قرآنی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و آل او اهل بیت عصمت و وحی نقل کرده است که بسیاری از آنها به طرق عامه در جوامع روانی آنان نیز نقل شده است . کتاب دلایل الامامة

ابو جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری آملی از اعظم علمای صفحه : ۸۵  
امامیه در مانه رابعه هجری است وی را کتابی در امامت به نام دلایل الامامة است این کتاب از مصادر شیعه امامیه در امامت و احادیث مروی در امامت است در آخر کتاب در چند عنوان از قائم آل محمد مهدی منتظر و امام مظفر حجة بن حسن عسکری سخن می گوید و در این امر اهم دینی روایات نقل می کند :

الخلف الصالح القائم صاحب الزمان المنتظر لامر الله علیه السلام ۱ ذکر بعض معجزاته علیه السلام .

۲ معرفة أن الله تعالى لا يخلق الارض من حجة .

۳ معرفة وجوب القائم و انه لا بد ان يكون .

۴ خبر أم القائم عليه السلام .

۵ معرفة الولادة و في أي ليلة و أي شهر و أين ولد .

۶ نسبه عليه السلام .

۷ معرفة من شاهده في حياة أبيه عليه السلام .

۸ معرفة شيوخ الطائفة الذين عرفوا صاحب الزمان في مدة مقامه بسر من رأى بالدلائل و البراهين و الحجج الواضحة .

۹ معرفة من شاهد صاحب الزمان عليه السلام في حال الغيبة و عرفه من اصحابنا .

۱۰ معرفة ما ورد من الاخبار في وجوب الغيبة .

۱۱ معرفة اصحاب صاحب الزمان عليه السلام .

این کتاب در ۱۳۶۹ هـ . در نجف اشرف به طبع رسیده است . در عنوان ششم آن که در نسب امام قائم علیه السلام است در نسب و کنی و القاب آن جناب گوید :

نسبه عليه السلام : هو الخلف بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن صفحه : ۸۶

موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن عبد مناف بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مرة بن كعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان بن أدبن أددبن الهمیع بن يشخب بن تيمن بن نكت بن قیدار بن اسماعیل بن ابراهيم .

و كناه :

ابوالقاسم , و ابو جعفر , و له كنى احد عشر اماما .

والقابه :

المهدى , و الخلف , و الناطق , و القائم , و الثائر , و المأمول , و المنتظر , و الوتر , و المدیل , و المعتصم , و المنتقم , و الكرار , و صاحب الرجعة البيضاء , و الدولة الزهراء , و القابض , و الباسط , و الساعة , و القيامة , و الوارث , و الحاشر , و سدرة المنتهى , و الغاية القصوى , و غاية الطالبين , و فرج المؤمنين , و منتهى العبر , و مخبر بما لا يعلم , و كاشف الغطاء , و المجازى بالاعمال , و من لم يجعل له من قبل سميا ای مشبها , و ذات الارض , و الهلول , و الاعظم , و اليوم الموعود , و الداعى الى شىء نكر , و مظهر الفضايح , و مبلى السرائر , و مبانى الايات , و طالب التراث , و الفرع الاعظم , و الاحسان , و المحسن , و العدل , و القسط , و الصبح , و الشفق , و عاقبة الدار , و المنعم , و الامان , و النساء , و الضياء , و البهاء و المجاب , و المضىء , و الحق , و الصدق , و الصراط , و السبيل , و العين الناظرة , و الاذن السامعة , و اليد الباسطة , و الجانب , و الجنب , و الوجه , و النفس , و التأييد , و التمكن , و النصر , و الفتح , و القوة , و العزة , و القدرة , و الملك , و التمام .  
فنشأ مع ابيه عليه السلام بسر من رأى ثلاث سنين , و اقام بها بعد وفاة ابيه احدى عشر سنة , ثم كانت الغيبة التي لا بد منها الى ان يظهر الله له الامر

صفحه : ۸۷

فیأذن له فیظهر .

کمال الدین و سر مکتوم صدوق در غیبت و امامت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و جناب صدوق ابن بابویه رضوان الله علیه متوفی ۳۸۱ هـ ق , کتاب کمال الدین و تمام النعمة را در شصت و دو باب در قائم آل محمد مهدی موعود علیه السلام تألیف کرده است و همه این ابواب روایات مرویه از رسول الله و اوصیای احد عشر او است و هر يك از روایات را با ذکر سلسله سند آن روایت کرده است . و کتاب دیگر نیز در همین موضوع به نام [ ( السر المکتوم الی الوقت المعلوم ) ] نوشته است و آن را در آخر باب شصت و یکم کمال الدین یاد شده نام برده است و گفت : قال ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه : و قد اخرجت ماروی فی علامات القائم علیه السلام و سیرته و ما یجری فی ایامه فی الكتاب [ ( السر المکتوم الی الوقت المعلوم ) ] و لا قوة الا بالله .

در اول کمال الدین در سبب تألیف آن بیانی به تفصیل دارد که اجمال آن این است : پس از مراجعت از زیارت ثامن الانمه علیهم السلام مدتی در نیشابور برای رفع حیرت مردم آن در غیبت و رفع شبهت آنان در امر قائم علیه السلام اقامت کردم . شبی از دوری اهل و ولد و اخوات و نعمت به جا گذاشته ام فکر می کردم و در اثنای فکرت خوابم در ربود , در عالم خواب دیدم که در مکه مکرمه ام و طواف بیت می کنم و به حضور امام قائم تشرف یافتم , آن جناب در عالم خواب به من فرمود

صفحه : ۸۸

چرا کتابی در غیبت تصنیف نمی کنی ؟ باید اکنون کتابی در غیبت تصنیف کنی , این بگفت و برفت و من از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و بی تابی به سر بردم و در صبح همان روز به تألیف این کتاب آغاز کردم .

اول این کتاب ( کمال الدین و تمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة ) در رد شبهات و اعتراضات مخاصمان و مخالفان در امامت و غیبت امام قائم است و خود رساله ای ارزشمند در این باب است و مستر شد را حجت بالغه است . و هر گاه آن را يك باب به حساب بالغه است . و هر گاه آن را يك باب به حساب آوریم کتاب یاد شده شصت و دو باب در پیرامون امامت و غیبت قائم آل محمد مهدی منتظر است و هر باب آن محتوی روایاتی چند است , و همه روایات آن را با سلسله سند از مشایخ خود از اهل بیت عصمت و وحی روایت کرده است چنانکه در اوائل کتاب ( ۱ ) فرموده است :

و قد اخرجت الاخبار المسندة فی ذلك فی هذا الكتاب فی ابواب النصوص علیه صلوات الله علیه . در آخر باب اول که یاد نموده ایم فرمود : و انما ذکرنا هذا المفصول فی اول کتابنا هذا لانها غاية ما يتعلق به الزیدية و ما رد عليهم و هی اشد الفرق علينا . و قد ذکرنا الانبياء و الحجج الذین وقعت بهم الغیبة صلوات الله عليهم . و قد ذکرنا فی آخر الكتاب المعمرین لیخرج بذلك ما نقوله فی الغیبة و طول العمر من حد الاحالة الی حد الجواز . ثم صححنا النصوص علی القائم الثانی عشر من الانمة علیه و عليهم السلام من الله تعالى ذکره و من رسوله و من الانمة الاحد عشر صلوات الله عليهم مع اخبارهم بوقوع الغیبة . ثم ذکرنا مولده علیه السلام و من شاهده و ما صح من دلالاته و اعلامه و ما ورد من

پاورقی :

۱ ( ص ۲۷ چاپ سنگی ) .

صفحه : ۸۹

توقعاته لتأكيد الحجة علی المنكرين لولى الله و المغيب لسرالله و الله الموفق للصواب و هو خير مستعان .

باب دوم از ابواب کتاب مذکور به این عنوان است :

باب فی غیبة ادریس النبی علیه السلام . فأول الغیبات غیبة ادریس النبی علیه السلام المشهورة حتى آل الامر لشیعته الی ان تعذر عليهم الفوت و قتل الجبار من قتل منهم و افقر و اخاف باقیهم ثم ظهر علیه السلام فوعد شیعته بالفرج و بقیام القائم من ولده و هو نوح علیه السلام ثم رفع الله عز و جل ادریس علیه السلام الیه فلم تزل الشیعة تتوقعون قیام نوح علیه السلام قرنا بعد قرن و خلفا عن سلف صابرين من الطواغیت علی العذاب المهین حتى ظهرت نبوة نوح علیه السلام .

و در این موضوع بیانی در این رساله مذکور می گردد .

مجلد سیزدهم بحار الانوار

چون به بحار الانوار رسیده ایم باید گفت کل الصيد فی جوف الفرا . مرحوم علامه مجلسی علاوه آنکه جلد پنجم کتاب بحار الانوار را در نبوت , و مجلد هفتم آن در امامت قرار داده است که حجت بحار در دو مجلد پنجم و



هفتم است بخلاف کافی که يك كتاب حجت حافل هر دو است , مجلد سيزدهم آن را در تاريخ و احوال امام ثانی عشر صاحب الزمان و خليفه الرحمن حجة بن حسن عسکری صلوات الله و سلامه عليه اختصاص داده است و خطبه ای موجز و متين و متقن مناسب با مطالب به عنوان براعت استهلال ذکر کرده است که :  
صفحه : ۹۰

الحمد لله الذى وصل لعباده القول بامام بعد امام لعلمهم يتذكرون . و اكمل الدين بأمنائه و حججه فى كل دهر و زمان لقوم يوقنون . و الصلوة والسلام على من بشر به و باوصيائه النبيون و المرسلون محمد سيد الورى و آله مصابيح الدجى الى يوم يبعثون و لعنة الله على اعدائهم ما دامت السموات و الارضون . اما بعد فهذا هو المجلد الثالث عشر من كتاب بحار الانوار فى تاريخ الامام الثانى عشر , و الهادى المنتظر , و المهدي المظفر و نور الانوار , و حجة الجبار , و الغائب عن معاينة الابصار , و الحاضر فى قلوب الاخيار , و حليف الايمان , و كاشف الاحزان , و خليفة الرحمن , الحجة بن الحسن امام الزمان صلوات الله عليه و على آبائه المعصومين ما توالى الازمان .

مجلد سيزدهم بحار سى و شش باب است و باب سى و چهارم آن به مناسبت موضوع كتاب در رجعت است و بسيارى از عناوين ابواب آن با كتب ياد شده پيش از وى در اين رساله به خصوص با كمال الدين صدوق موافق است و هر باب متضمن رواياتى با ذكر ماخذ و اسناد روايى آنها است . و مطابق دأب خود در پيرامون بعضى از آيات و روايات توضيحاتى به عنوان بيان دارد .

كتاب البيان فى اخبار صاحب الزمان

شيخ حافظ ابو عبدالله محمد بن يوسف شافعى كنجى متوفى ۶۵۸ هـ كتابى به نام البيان فى اخبار صاحب الزمان در بيست و پنج باب نوشته است و در هر باب رواياتى فقط از جوامع روايى اهل سنت نقل کرده است و از ذكر احاديث شيعه خوددارى نموده است , در ديپاچه آن گويد :  
صفحه : ۹۱

و سميته بالبيان فى اخبار صاحب الزمان و عريته عن طرق الشيعة تعرية تركيب الحجة اذ كل ما تلقته الشيعة بالقبول و ان كان صحيح النقل فاما هو خريت منارهم و خدارية ذمارهم فكان الاحتجاج بغيره أكد و فيه ابواب :

الباب الاول فى ذكر خروجه فى آخر الزمان .

الباب الثانى فى قوله صلى الله عليه و آله المهدي من عترتى من ولد فاطمة .

الباب الثالث فى ذكر المهدي من سادات اهل الجنة .

الباب الرابع فى امر النبى صلى الله عليه و آله بمبايعة المهدي عليه السلام

الباب الخامس فى ذكر نصره اهل المشرق للمهدي عليه السلام . الباب السادس فى مقدار ملكه بعد ظهوره عليه السلام .

الباب السابع فى بيان انه يصلى بعبسى عليه السلام .

الباب الثامن فى تحلية النبى صلى الله عليه و آله المهدي عليه السلام الباب التاسع فى تصريح النبى صلى الله

عليه و آله بأن المهدي من ولد الحسين عليه السلام .

الباب العاشر فى ذكر كرم المهدي عليه السلام .

الباب الحادى عشر فى الرد على من زعم ان المهدي هو المسيح بن مريم عليه السلام

الباب الثانى عشر فى قوله صلى الله عليه و آله لن تهلك امة انا فى اولها و عيسى فى آخرها و المهدي فى

وسطها .

الباب الثالث عشر فى ذكر كنيته و انه يشبه النبى صلى الله عليه و آله فى خلقه .

صفحة : ۹۲

الباب الرابع عشر فى ذكر اسم القرية التى يكون فيها خروج المهدي عليه السلام

الباب الخامس عشر فى ذكر الغمامة التى تظل المهدي عليه السلام عند خروجه .

الباب السادس عشر فى ذكر الملك الذى يخرج مع المهدي عليه السلام . الباب السابع عشر فى ذكر صفة المهدي و لونه و جسمه .

الباب الثامن عشر فى ذكر خاله على خده الايمن و ثيابه و فتحه مداين الشرك .

الباب التاسع عشر فى ذكر كيفية اسنان المهدي عليه السلام الباب العشرون فى ذكر فتح المهدي عليه السلام -

القسطنطينيه . الباب الحادى و العشرون فى ذكر خروج المهدي عليه السلام بعد ملك الجبابرة .

الباب الثانى و العشرون فى قوله صلى الله عليه و آله المهدي امام صالح .

الباب الثالث و العشرون فى ذكر تنعم الامة زمن المهدي عليه السلام الباب الرابع و العشرون فى اخبار رسول

الله صلى الله عليه و آله . ان المهدي خليفة الله تعالى .

الباب الخامس و العشرون في الدلالة على جواز كون المهدي عليه السلام حيا باقيا مذغيبته .  
این بود ابواب بیست و پنجگانه کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان تألیف حافظ کنجی شافعی که فقط از روایات جوامع عامه تألیف نموده است و از نقل روایات خاصه احتراز جسته است و تبویب ابواب و صفحه : ۹۳

عناوین آنها از خود اوست . این کتاب با غیبت طوسی در یک مجلد در تبریز در سنه ۱۳۲۴ هـ ق چاپ سنگی شده است و تمام آن را مرحوم علامه مجلسی در جلد سیزدهم بحار الانوار نقل فرموده است .  
مؤلف بیان عالمی متضلع در فنون ادب است چنانکه قلم رصین و وزین وی در تأدیه معانی به قوالب تعبیّرات معجب گواهی آگاه است ، و در صناعت حدیث خربت متبحر است که حافظ است .  
تعلیقاتی مفید بر بیان حافظ کنجی و غیبت شیخ طوسی از عالم جلیل فضلعلی بن عبدالکریم است ، علاوه این که بر غیبت شیخ حواشی از مرحوم علی بن موسی است که این هر دو بزرگوار از علمای عصر مذکور تبریز بوده اند و در تصحیح کتابین یاد شده خدمت علمی شایان نموده اند رضوان الله تعالی علیهما .  
مرحوم فضلعلی صاحب کتاب شریف حدائق العارفین است که جامع اخبار کافی و من لا یحضر و تهذیب و استبصار و وافی و بحار و وسائل و مستدرک و سائل است و مؤلف عالی مقام آن را بیانات و فوائدی در هر مقام مناسب است . و یکی از افادتهای این که حافظ کنجی را کتاب دیگر به نام کفایة الطالب در مناقب امام علی ابن ابی طالب است چنانکه در تعلیقه بر خطبه آن فرمود :  
یظهر من خطبة كتابه كفاية الطالب انه املاه اولاً للطلاب ثم بيضه بعد تمام املانه ، و قال فی آخر كفاية الطالب تم مناقب سيدنا و مولانا امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب و يتلوه ذكر الامام المهدي فی كتاب مفرد سمیته بالبیان فی اخبار صاحب الزمان . انتهى .  
کتاب بیان در عین حال که صغیر الحجم است بسیار عظیم النفع است این کتاب موجز حائز فوائدی گرانقدر و ارزشمند است و هر چند هر صفحه : ۹۴

یک از ابواب آن را در امر صاحب الامر علیه السلام اهمیتی به سزا است و لکن بعضی از ابواب به خصوص آن چون دوم و هفتم و نهم و سیزدهم و بیست و چهارم و بیست و پنجم را شأنی دیگر و در خور دقت بیشتر و بهتر است . حدس ثاقب راقم این است که مؤلف بیان ، عالمی مستبصر است هر چند به شافعی مشتهر است چنانکه چندین جای بیان بر این دعوایم شاهد عدل و لسان صدق است . در کتب رجالیه کسی را که اظهار محبت و علاقه به اهل بیت عصمت و وحی می نماید ، متشیع می نامند و چه بسا به جمله فعلیه تعبیر می کنند که کان یتشیع ، ولی بیان بیان این است که حافظ کنجی نه فقط متشیع بود بلکه به شرف شیعه امامیه شدن تشرف حاصل کرده است . و حقیقت امر هم این است که هر مسلم منصف مستر شد بدون هیچگونه تعصب در جوامع روانی و کتب سیر و تفاسیر و تواریخ اسلامی فحص و بحث کند اسلام عزیز را همان طریقه اقوام امامیه می یابد و لا غیر ، ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم .  
از سیرت حسنه صاحب بیان این است که هر حدیث را با سند روانی خاص به خود که از مشایخ روایت نموده است نقل می کند . علاوه بر این پس از نقل حدیث جای آن را در دیگر ماخذ روانی نام می برد . و مهمتر از آن متعرض وجوه اعتبار حدیث از حیث صحت و حسن و استفاضه و تواتر و غیرها نیز می شود . و در بعضی از مسائل و موارد مهم موضوع کتاب اعتنائی به خصوص اعمال می نماید و سؤالهائی طرح می کند و جواب می دهد ، و برخی از کتب مدونه در امر صاحب الامر علیه السلام را معرفی می نماید . راقم سطور که يك دوره به مطالعه آن توفیق یافته است طایفه ای از مطالب شریف آن را به عنوان مزید بصیرت صفحه : ۹۵

ارائه می دهد :

۱ در خطبه کتاب اشاراتی به استبصار خود دارد که فرمود : اما بعد حمدالله الذی هو فاتحة كل كتاب و خاتمة كل خطاب ، و الصلوة علی رسله التی هی جالبة كل ثواب و دافعة كل عقاب ، و علی آله الذی ینقشع بنحو مهم ظلام كل سحاب ، و ینكشف بعلمهم غمام كل حجاب ، و ینمحي بصفوهم كدر كل ارتياب ، و یستد بيمينهم خلل كل اضطراب ، فقد ذكرنا فی كتابنا هذا من المراسم النبویة و المعالم الالهية ما يكون موز عالاهل الوفاق و از عالاهل الشقاق ، و نبهنا علی جواهره و اعراضه ، و صرحنا للاولیاء بمكنون اغراضه الی ان قال : والذی حدانی علی تألیف السابق و اللاحق ما أرجوه من الثواب الجزیل لدى موقف الحساب ، و نیل الشفاعة من الرسول و آله علیهم الصلوة و السلام عدة لیوم الماب ، الی ان قال : و قد و سمته بالبیان فی اخبار صاحب الزمان الی آخر ما نقلناه عنه آنقا .

تأليف سابق و لاحق به حسب ظاهر ناظر به كفاية الطالب في مناقب امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام و همين كتاب البيان في اخبار صاحب الزمان است , و موارد ياد شده در خطبه كه دال بر استبصار او است در حكم صراحت و وضوح است .

۲ اولين حديثي را كه در كتاب با اسناد و ذكر ماخذ آن از رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم روايت کرده است علاوه بر اينكه سند زنده اي بر استبصار او است , در بيان طريقه حقه اماميه كه همان دين حقيقي اسلام است نيز حجت بالغه است و نسبت به ابواب و مسائل كتاب در حكم براعت استهلال است . و ما به نقل آن در اين صحيفه تبرك مي جوييم هر چند در جوامع رواني فريقيين به طرق مختلفه با في الجملة اختلاف در بعضي از جمله هاي متن روايت شده است , حافظ كنجي

صفحه : ۹۶

گويد :

اخبارنا السيد النقيب الكامل مستحضر الدولة شهاب الحضرتين سفير الخلافة المعظمة علم الهدى تاج امراء آل رسول الله صلى الله عليه ابو الفتوح المرتضى بن احمد بن محمد بن محمد بن جعفر بن زيد بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن الحسين بن اسحاق بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام علي زين العابدين بن الامام الحسين الشهيد بن امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليهم السلام عن ابي الفرج يحيى بن محمود الثقفي عن ابي علي الحسن بن احمد الحداد اخبارنا الحافظ ابو نعيم احمد بن عبدالله الاصفهاني قال اخبارنا الحافظ ابو القاسم سليمان بن احمد الطبراني , و اخبارنا الحافظ ابو الحجاج يوسف بن خليل بحلب اخبارنا ابو عبدالله محمد بن ابي زيد الكراني باصبهان اخبارنا فاطمة بنت عبدالله الجوزدانية اخبارنا ابوبكر بن ريدة اخبارنا الحافظ ابو القاسم الطبراني حدثنا محمد بن زريق بن جامع المصري حدثنا الهيثم بن حبيب حدثنا سفيان بن عيينة عن علي الهلالي قال :

دخلت على رسول الله صلى الله عليه و آله في شكاته التي قبض فيها فاذا فاطمة عليها السلام عند رأسه صلى الله عليه و آله و سلم قال فيك حتى ارتفع صوتها فرفع رسول الله صلى الله عليه و آله طرفه اليها قال حبيبتى فاطمة ما الذي يبكيك ؟ فقالت اخشى الضيعة من بعدك , فقال يا حبيبتى اما علمت ان الله تعالى اطع الى الارض اطلاعة فاختر بعلك , و اوحى الى ان انكحك اياه .

يا فاطمة ! و نحن اهل بيت قد اعطانا الله سبع خصال لم يعط احدا قبلنا و لا يعطى احدا بعدنا : انا خاتم النبيين و اكرم النبيين على الله و احب المخلوقين الى الله و انا ابوك , و وصي خير الاوصياء و احبهم الى الله و هو بعلك ,

و

صفحة : ۹۷

منا من له جناحان اخضر ان يطير في الجنة مع الملائكة حيث يشاء و هو ابن عم ابيك و اخو بعلك , و مناسبها هذه الامة و هما ابناك الحسن و الحسين و هما سيد اشباب اهل الجنة و ابو هما و الذي بعثني بالحق خير منهما . يا فاطمة و الذي بعثني بالحق ان منهما مهدي هذه الامة اذا صارت الدنيا هر جا و مرجا و تظاهرت الفتن و تقطعت السبل و اغار بعضهم على بعض فلا كبير يرحم صغيرا و لا صغير يوقر كبيرا , يبعث الله عند ذلك منهما من يفتح حصون الظلالة و قلوبا غلغا , يقوم بالدين في آخر الزمان كما قمت به في اول الزمان و يملأ الدنيا عدلا كما ملئت جورا .

يا فاطمة لا تحزني و لا تبكي فان الله تعالى ارحم بك و ارف عليك مني و ذلك لمكانك مني و موقعك من قلبي و زوجك الله زوجك و هو اشرف اهل بيتك حسبا و اكرمهم منصبا و ارحمهم بالرعية و اعدلهم بالسوية و ابصرهم بالقضية . و قد سألت ربي ان تكوني اول من يلحقتني من اهل بيتي , قال علي عليه السلام فلما قبض النبي صلى الله عليه و آله و سلم لم تبق فاطمة عليه السلام بعده الا خمسة و سبعين يوما حتى الحقها الله به صلى الله عليه عليهما و سلم .

قلت : هكذا ذكره صاحب حلية الاولياء في كتابه المترجم بذكر نعت المهدي عليه السلام و اخرجه الطبراني شيخ اهل الصنعة في معجمه الكبير قال عقيبه علي بن علي مكي و لم يرو هذا الحديث عن سفيان الا الهيثم بن حبيب . آنكه در دو جاى اين حديث , رسول الله فرمود : ان منهما مهدي هذه الامة , يبعث الله عند ذلك منهما من يفتح حصون الضلالة , ضمير منهما راجع به امام حسن و امام حسين عليهما السلام است مرحوم فضلعلی ياد شده را

در اين مقام تعليقه اي است و گويد : قوله منهما , في بعض الاخبار صفحه : ۹۸

المروية قريبا من هذا الخبر منا بدل منهما , و على هذه النسخة فالمراد بها الحسنان عليهما السلام فان ام الباقر عليه السلام بنت الحسن المجتبي فهو و من بعده من الانمة عليهم السلام من نسلهما .

كتاب مناقب المهدي (ع) تأليف الحافظ ابي نعيم صاحب حلية الاولياء .

۳ - دیگر از مطالب مفید کتاب بیان این است که حافظ کنجی در چهارده موضوع آن کتاب مناقب مهدی ابو نعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء را نام می برد و در دو جای کتاب آن را به اصل وصف می کند , یکی در آخر باب هفتم به این عبارت : هكذا اخرجہ الحافظ ابو نعیم فی کتاب مناقب المهدی و کتابه اصل , و دیگر در آخر باب بیستم آن به این عبارت : رواه الحافظ ابو نعیم مع جلالته فی مناقب المهدی و کتابه اصل . علاوه بر مواضع مذکور در موارد دیگر از ابو نعیم و کتابهایی در موضوع مهدی علیه السلام به صور گوناگون نام می برد : در ذکر ماخذ حدیث اول باب اول آن گوید : هكذا ذكره صاحب حلیة الاولیاء فی کتابه المترجم بذكر نعت المهدی علیه السلام

و در ذکر حدیث آخر باب دهم گوید : هذا حدیث اخرجہ ابو نعیم الحافظ كما سقتاه و الله اعلم . و حدیث اول باب یازدهم را به اسنادش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که قال قلت یا رسول الله انما آل محمد المهدی ام من غیرنا ؟ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا بل منا بنا یختم الله الدین كما فتح الله بنا , و بنا یفتنون عن الفتنة كما انقذوا من الشرك , و صفحه : ۹۹

بنا یؤلف الله بین قلوبهم بعد عداوة الفتنة اخوانا كما الف بنا بین قلوبهم بعد عداوة الشرك , و بنا یصبحون بعد عداوة الفتنة اخوانا كما اصبحوا بعد عداوة الشرك اخوانا . و بعد از نقل این حدیث شریف در ذکر ماخذ آن گفت : قلت هذا حدیث حسن عال رواه الحافظ فی کتابهم فاما الطبرانی فقد ذکر فی المعجم الاوسط , و اما ابو نعیم فرواه فی حلیة الاولیاء , و اما عبدالرحمن بن حاتم فقد ساقه فی عوالمه كما اخرجناه سواء . و در ذکر ماخذ حدیث اول باب دوازدهم آن گوید : هذا حدیث حسن رواه الحافظ ابو نعیم فی عوالمه و همچنین در ذکر ماخذ حدیث اول باب نوزدهم آن گوید : اخرجہ ابو نعیم الحافظ فی عوالمه . و در ذکر ماخذ حدیث اول باب چهاردهم آن گوید : هذا حدیث حسن رزقناه عالیا اخرجہ الشیخ الاصبهانی فی عوالمه كما سقتاه و رواه ابو نعیم فی مناقب المهدی علیه السلام و حدیث اول باب شانزدهم را به اسنادش از عبدالله بن عمر روایت کرده است که : قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج المهدی و علی رأسه ملک ینادی ان هذا المهدی فاتبعوه . و پس از نقل این حدیث شریف در ذکر ماخذ آن گفت : قلت هذا حدیث حسن روته الحافظ و الانمة من اهل الحدیث کابی نعیم و الطبرانی و غیرها .

و حدیث اول باب بیستم آن را به اسنادش از ابو هریره روایت کرده است عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقوم الساعة حتی یملك رجل من اهل بیتی یفتح القسطنطینة و جبل الدیلیم ولو لم یبق الا یوم لطول الله ذلك الیوم حتی یفتحها . و بعد از نقل آن گفت : قلت هذا سیاق الحافظ ابی نعیم و قال هذا هو المهدی بلا شك و فقا بین الروایات . صفحه : ۱۰۰

و در باب بیست و یکم آن باسنادش روایت کرده است عن قیس بن جابر الصدقی عن ابيه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال سیكون بعدی خلفاء و من بعد الخلفاء امراء و من بعد الامرء ملوک جبابرة ثم یخرج المهدی من اهل بیتی یملا الارض عدلا كما ملئت جورا ثم یؤمر القحطانی فوالذی بعثنی بالحق ما هو دونه . و پس از نقل آن گفت : قلت هكذا رواه ابو نعیم فی فوائده و الطبرانی فی معجمه الاکبر رزقناه عالیا من هذا الوجه والله الحمد .

و در ذکر ماخذ حدیث بیست و دوم آن گوید : قلت هذا حدیث حسن هكذا رواه الحافظ ابو نعیم صاحب حلیة الاولیاء وقع الینا عالیا بحمدالله . و در باب بیست و پنجم در وجود دجال گوید : و اما صاحب الکشف المخفی فی مناقب المهدی فقد استدل علی وجود الدجال بحدیث ابن الصیاد الخ . آنکه در وصف کتاب مناقب المهدی علیه السلام گفته است اصل است , کلمه اصل و اصول در اطلاقات علماء بر کتابی و قاعده و ضابطه ای گفته می شود که در فن مخصوصی ماخذ نقل و استنباط فروع است و مورد اعتماد اهل آن فن و مقبول آنان است .

۴ - یکی از فوائد مهمه کتاب بیان نقل طرق حدیث شریف آتی الذکر از مناقب مهدی ابونعیم است که به نقل آن تبرک می جویم : حافظ کنجی مؤلف بیان باسنادش روایت کرده است عن سفیان بن عیینه عن عاصم ( عاصم بن ابی النجود بهدلة ) عن زر عن عبدالله عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال : لا تذهب الدنیا اولا تنقضی الدنیا حتی یملك العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی .

صفحه : ۱۰۱

صاحب بیان پس از نقل حدیث مذکور گوید : و جمع الحافظ ابو نعیم طرق هذا الحدیث عن الجم الغفیر فی مناقب المهدی کلهم عن عاصم بن ابی النجود عن زر عن عبدالله عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم : فمنهم سفیان بن

عينية كما اخرجناه و طرقه بطرق شتى .  
 و منهم قطر بن خليفة و طرقه عنه بطرق شتى .  
 و منهم الاعمش و طرقه عنه بطرق شتى .  
 و منهم ابو اسحق سليمان بن فيروز الشيباني و طرقه عنه بطرق شتى . و منهم حفص بن عمر .  
 و منهم سفيان الثوري و طرقه بطرق شتى .  
 و منهم شعبة و طرقه بطرق شتى .  
 و منهم واسط بن الحارث .  
 و منهم يزيد بن معوية ابو شيببة له فيه طريقان .  
 و منهم سليمان بن قرم و طرقه عنه بطرق شتى .  
 و منهم جعفر الاحمر و قيس بن الربيع و سليمان بن قرم و اسباط جمعهم فى سند واحد .  
 و منهم سلام ابو المنذر .  
 و منهم ابو شهاب محمد بن ابراهيم الكنانى و طرقه عنه بطرق شتى . و منهم عمر بن عبيد الطنافسى و طرقه  
 عنه بطرق شتى .  
 و منهم عثمان بن شيرمة و طرقه عنه بطرق شتى .  
 و منهم عبدالملك بن ابى عيينة .  
 و منهم محمد بن عياش عن عمرو العامرى و طرقه بطرق شتى و ذكر سندا و قال فيه حدثنا ابو غسان حدثنا قيس  
 و لم ينسبه .  
 و منهم عمرو بن قيس الملاى .  
 صفحة : ١٠٢  
 و منهم عمار بن زريق .  
 و منهم عبدالله بن حكيم بن جبير الاسدى .  
 و منهم عمر بن عبدالله بن بشر .  
 و منهم ابو الاحوص .  
 و منهم سعد بن الحسن بن اخت ثعلبة .  
 و منهم معاذ بن هشة قال حدثنى ابى عن عاصم .  
 و منهم يوسف بن يونس .  
 و منهم غالب بن عثمان .  
 و منهم حمزة الزيات .  
 و منهم شيبان .  
 و منهم الحكم بن هشام .  
 و رواه غير عاصم عن زر , و هو عمرو بن مرة عن زر .  
 كل هؤلاء رووا اسمه اسمى , الا ما كان من عبيدالله بن موسى عن زائدة عن عاصم فانه قال فيهم و اسم ابيه  
 اسم ابى , و لا يرتاب اللبيب ان هذه الزيادة لا اعتبارها مع اجتماع هؤلاء الانمة على خلافها والله اعلم . اين كه  
 صاحب كتاب در آخر گفته است : كل هؤلاء رووا اسمه اسمى , و به زياده اى كه زانده از عاصم روايت کرده  
 است هيچ اعتبارى بدان نيست كلامى محققانه است .  
 زانده اسم مردى است كه راوى حديث است . و كنجى در همين باب اول بيان , حديث مذکور را به چندين  
 طريق روايت کرده است و به اسنادى كه از حافظ ابراهيم بن محمد بن الازهر الصر يقينى از كتاب مناقب  
 شافعى روايت کرده است , بعد از آن گفت : و زاد زانده فى روايته لو لم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك  
 اليوم حتى يبعث الله رجلا منى او صفحه : ١٠٣  
 من اهل بيتى يواطى اسمه اسمى و اسم ابيه اسم ابى يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت جورا و ظلما .  
 و پس از نقل اين زياده زانده يعنى جمله و اسم ابيه اسم ابى در توجيه آن گفته است : قلت و قد ذكر الترمذى  
 الحديث و لم يذكر قوله و اسم ابيه اسم ابى و ذكره ابو داود , و فى معظم روايات الحفاظ و الثقة من نقله الاخبار  
 اسمه اسم ابى فقط و الذى رواه و اسم ابيه اسم ابى فهو زانده و هو يزيد فى الحديث , و ان صح فمعناه و اسم  
 ابيه اسم ابى الحسين و كنيته ابو عبدالله فجعل الكنية اسما كناية عنه انه من ولد الحسين دون الحسن . و يحتمل  
 انه قال اسم ابيه اسم ابى اى الحسن و والد المهدي اسمه حسن فيكون الراوى قد توهم قوله ابنى فصفحه فقال  
 ابى فوجب حمله على هذا جمعا بين الروايات . و هذا تكلف فى تاويل هذه الرواية , و القول الفصل فى ذلك ان

الامام احمد مع ضبطه و اتقانه روى هذا الحديث فى مسنده فى عدة مواضع و اسمه اسمى .  
 اين بود كلام كنجى در توجيه زياده حديث زانده كه در طعن زانده گفت و هو يزيد فى الحديث . شيخ طوسى نيز  
 در اواخر فصل اول كتاب غيب ( ١ ) روايتى نقل کرده است به اسنادش عن عاصم عن زر بن حبیش عن عبد الله  
 بن مسعود قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لو لم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله تعالى ذلك اليوم  
 حتى يبعث رجلا منى يواطى اسمه اسمى و اسم ابية اسم ابى يملا الارض عدلا كما ملئت ظلما . راقم گوید : اين  
 زياده ] ( و اسم ابية اسم ابى ] هم در بعضى از روايات اماميه آمده است و هم در بعضى از روايات اهل سنت  
 چنانكه پاورقى :  
 ١ ( ص ١٢٢ چاپ سنگى ) .  
 صفحه : ١٠٤

نقل کرده ايم و اين حديث زياده حقيقتى را بازگو مى كند و آن اين كه حضرت حجت عليه السلام به اسم و اسم  
 پدرش مطابق روايات قطعى و متواتر آن چنان شناخته شده مسلمانان خاصه و عامه بوده است كه احدى از  
 علمای فريقين اين حديث را تلقى به قبول نكرده است و فريقان به اتفاق يا اين حديث زياده را به كلى طرح  
 کرده اند و رد نموده اند و يا به وجوهى تأويل نموده اند كه با روايات قطعى و متواتر و مطلب مسلم در نزدشان  
 وفق دهد . مثلا هم صاحب كشف الغمّه گفته است اما اصحابنا الشيعة لا يصحون هذا الحديث لما ثبت عندهم  
 من اسمه و اسم ابية , و هم صاحب بيان گفته است : قول فصل آن است كه امام احمد در چندين جاى مسندش  
 روايت کرده است كه و اسمه اسمى .

٥ ديگر از مطالب مهم بيان اين كه باب هفتم آن به اين عنوان است : [ و فى بيان انه يصلى بعيسى عليهما  
 السلام ] ( در اين باب چند خبر روايت کرده است يكي به اسنادش از ابن شهاب قال اخبرنا نافع مولى ابى قتادة  
 الانصارى ان ابا هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم و امامكم  
 منكم .

بعد از نقل حديث مذکور گفت : قلت هذا حديث حسن صحيح متفق على صحته من حديث محمد بن شهاب  
 الزهرى رواه البخارى و مسلم فى صحيحهما كما اخرجناه .

و بعد از حديث فوق , حديث ديگر به اسنادش روايت کرده است عن ابن جريح قال اخبرنا ابو الزبير انه سمع  
 جابر بن عبدالله يقول : سمعت النبى صلى الله عليه و آله و سلم يقول لا تزال طائفة من امتى يقاتلون على الحق  
 ظاهرين الى يوم القيمة قال فينزل عيسى بن مريم عليه السلام فيقول صفحه : ١٠٥  
 اميرهم تعال صل لنا فيقول لا ان بعضكم على بعض امراء تكرة الله هذه الامة .

بعد از نقل آن گفت : قلت هذا حديث حسن صحيح اخرجه مسلم فى صحيحه كما سقناه , و ان كان الحديث  
 المتقدم قد اول فهذا لا يمكن تأويله لانه صريح فان عيسى يقدم امير المسلمين و هو يومئذ المهدي عليه السلام  
 فعلى هذا بطل تاويل من قال معنى قوله و امامكم منكم اى يأمكم بكتابكم . و بعد از اين حديث , حديث ديگر به  
 اسنادش روايت کرده است كه : اخبرنا نقيب النقباء فخر آل رسول الله , صلى الله عليه و آله و سلم ابو الحسن  
 على بن محمد بن ابراهيم الحسنى الى قوله : عن ربيعى عن حذيفة قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم  
 فيلتفت المهدي و قد نزل عيسى عليه السلام كاتما يقطر من شعره الماء فيقول المهدي تقدم صل بالناس فيقول  
 عيسى انما اقيمت الصلوة لك فيصلى عيسى خلف رجل من ولدى فاذا صليت قام عيسى حتى جلس فى المقام  
 فيبايعه فيمكث اربعين سنة , الحديث . و بعد از نقل آن گفت : قلت هكذا اخرجه ابو نعيم فى مناقب المهدي .  
 و نيز در همين باب به اسنادش روايت کرده است عن ابى هرون العبدى عن ابى سعيد الخدرى قال قال رسول  
 الله صلى الله عليه و آله و سلم منا الذى يصلى عيسى بن مريم خلفه . و بعد از نقل روايت گفت : قلت هكذا  
 اخرجه الحافظ ابو نعيم فى كتاب مناقب المهدي و كتابه اصل . و در اين باب سؤالى عنوان كرد و جواب داد كه  
 قابل استفاده و تحسين است و ما پس از نقل آن عرايضى تقديم مى داريم .  
 فان سأل سائل و قال مع صحة هذه الاخبار و هى ان عيسى عليه السلام يصلى خلف المهدي و يجاهد بين يديه , و  
 انه يقتل الدجال بين

صفحة : ١٠٦

يدى المهدي عليه السلام و رتبة التقدم فى الصلوة معروفة , و كذلك رتبة التقدم للجهاد و هذه الاخبار مما ثبت  
 طرقها و صحتها عند السنة و كذلك ترويه الشيعة على السواء , فهذا هو الاجماع من كافة اهل الاسلام , اذ من عدا  
 الشيعة و السنة من الفرق فقولهم ساقط مردود و حشو مطرح . فثبت ان هذا اجماع كافة اهل الاسلام و مع ثبوت  
 الاجماع على ذلك و صحتها فأياها افضل الامام او المأموم فى الصلوة و الجهاد معا ؟  
 الجواب عن ذلك هو ان نقول انهما قدوتان نبى و امام و ان كان احدهما قدوة لصاحبه فى حال اجتماعها و هو

الامام يكون قدوة للنبي في تلك الحال و ليس فيهما من تأخذه في الله لومة لائم و هما ايضا معصومان من ارتكاب القبيح كافة و المداهنة و الرياء و النفاق و لا يدعو الداعي لاحدهما الى فعل ما يكون خارجا عن حكم الشريعة و لا مخالفا لمراد الله تعالى و رسوله اذا كان الامر كذلك فالامام افضل من المأموم لموضع ورود الشريعة المحمدية بذلك بدليل قوله صلى الله عليه و آله :

يام القوم اقرأهم لكتاب الله , فان استووا فاعلمهم , فان استووا فافقههم , فان استووا فافقههم هجرة , فان استووا فاصبحهم وجها . فلو علم الامام ان عيسى افضل منه لما جاز له ان يتقدم عليه لا حكامه علم الشريعة و لموضع تنزيه الله تعالى له من ارتكاب كل مكروه و كذلك لو علم عيسى انه افضل منه لما جاز ان يقتدى به لموضع تنزيه الله تعالى له من الرياء و النفاق و المحاباة بل لما تحقق الامام انه اعلم منه جازله ان يتقدم عليه و كذلك قد تحقق عيسى ان الامام اعلم فلذلك قدمه و صلى خلفه و لو لا ذلك لم يسعه الاقتداء بالامام فهذه درجة الفضل في الصلوة . ثم الجهاد هو بذل النفس بين يدي من يرغب الى الله تعالى بذلك ولو لا ذلك لم يصح لاحد جهاد بين يدي رسول الله صلى الله عليه و آله صفحة : ١٠٧

و سلم و لا بين يدي غيره , والدليل على صحة ما ذهبنا اليه قول الله سبحانه : ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون و عدا عليه حقا في التورية و الانجيل و الفرقان و من او في بعده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به و ذلك هو الفوز العظيم . و لان الامام عليه السلام نائب الرسول صلى الله عليه و آله و سلم في امته و لا يسوغ لعيسى عليه السلام ان يتقدم على الرسول فكذلك على نائبه .

اين بود كلام محققانه صاحب بيان در اقتدای عيسى نبي به مهدي وصی عليهما السلام و اين حقير گوید : حضرت عيسى عليه السلام دارای فضل نبوت است و حضرت مهدي عليه السلام را فضل نبوت نيست كه نبوت به خاتم انبياء ختم شده است فلانبي بعده . و به حسب موازين كتاب و سنت , و قواعد حكمت متعالیه و اصول معارف عرفانيه كه در حقيقت همان شرح و تفسير بطون و اسرار كتاب و سنت اند , صحيح است كه انسانی در اتصاف به حقائق و رقائق اسماء الله تعالى متصف باشد و لكن او را فضل نبوت كه منصب تشريعی است نبوده باشد و در غير اين منصب از جهات ديگر بر وی مقدم و قدوه او بوده باشد .

به مثل شخصی به سمت قضاء منصوب است , او را اين علو مكانت و مرتبت يعنى فضيلت منصب قضاء است و اين مقامی عرضی و زوال پذیر است و تازمانی كه در اين سمت باقی است حكم او نافذ است , و ديگری اعلم و افضل از او است و دارای صفات حقيقي كمالات انسانی است كه محكوم به حكم عزل و نصب کسی نيست ولی به سمت قضا منصوب نيست , لاجرم حكم قاضی درباره وی ممضی است و در اين جهت تابع قاضی منصوب است و در حقيقت تابع مقام قضاء است شيخ عارف عربی در آخر فص ادريسی فصوص الحكم در بحث علو ذاتی و

صفحة : ١٠٨

صفاتی و علو به حسب مكانت و مكان يعنى علو مرتبى و مكانى در اين مقام گوید : علو المكانة يختص بولاية الامر كالسلطان و الحكام و الوزراء و القضاة و كل ذى منصب سواء كانت فيه اهلية ذلك المنصب او لم يكن , و العلو بالصفات ليس كذلك فانه قد يكون اعلم الناس يتحكم فيه من له منصب التحكم و ان كان اجهل الناس فهذا على بالمكانة بحكم التبعية , ما هو على بنفسه فاذا عزل زالت رفعة و العالم ليس كذلك .

غرض از مثل مذکور اين است كه هر چند حضرت عيسى عليه السلام را به حسب ولايت تشريعی فضل نبوت بوده است و اين فضل حضرت مهدي عليه السلام را نمی باشد , ولكن مع ذلك منافاتی ندارد كه حضرت مهدي عليه السلام را علو مكانت و مرتبت در اتصاف به تحقق اسماء الهية به حدی باشد كه به حسب ولايت تكوينی افضل باشد و از اين جهت قدوه و متبوع پیغمبری حتى از اولوالعزم و صاحب شريعت , قرار گیرد .

كهف قرآن كهف سر ولايت است , حضرت موسى كلیم از پیغمبران اولوالعزم است كه علاوه بر رتبت نبوت صاحب شريعت و حائز مقام رسالت و امامت است وقتى با فتاى خود [ حضرت يوشع عليه السلام ] (عبدى از عباد الهى [ حضرت خضر عليه السلام ] را يافتند , چنان پیغمبرى متابعت با او را مسألت ميكند تا وی را از آنچه كه مى داند تعليم دهد , و در جواب انك لن تستطيع معى صبورا , بلکه در مرتبه بعد به خطاب اشد از آن مخاطب مى شود كه الم اقل انك لن تستطيع معى صبورا , و در مرتبه بعد به خطاب شديدتر مخاطب شده كه : الم اقل لك انك لن تستطيع معى صبورا , و در مرتبه بعد شديدتر از آن كه هذا فراق بينى و بينك سائبك بتأويل ما لم تستطيع عليه صبورا , فافهم .

صفحة : ١٠٩

و اذ قال موسى لفتهه لا ابرح حتى ابلغ مجمع البحرين أو امضى حقبا الى قوله تعالى : فوجدا عبدا من عبادنا آتيناها رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما قال له موسى هل اتبعك على ان تعلمن مما علمت رشدا قال انك لن تستطیع معی صبورا و کیف تصبر علی ما لم تحظ به خبرا , الایات . در باب فضائل حضرت خضر علیه السلام از کتاب فضائل صحیح مسلم ( ۱ ) باسنادش از سعید بن جبیر روایت شده است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یرحم الله موسى لو ددت انه كان صبر حتى یقصر علينا من اخبارهما .

و عارف جامی در نفحات الانس در شرح حال شیخ مؤید الدین جندی آورده است که : وی گفته یعنی جندی گفته که از شیخ خود شیخ صدرالدین یعنی صدرالدین قنوی شنیدم که شیخ بزرگ را یعنی محیی الدین عربی را با خضر علیه السلام اتفاق ملاقات افتاد , گفت که از برای موسی بن عمران صلوة الرحمن علیه هزار مسأله از آنچه از اول ولادت وی تا زمان اجتماع بر وی گذشته بود مهیا ساخته بودم وی بر سه مسأله از آن صبر نتوانست کرد , و اشارت به این معنی است آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است که : لیت اخی موسی سکت حتی یقصر علينا من انبائهما . در خطبه قاصعه که خطبه پنجاه و هشتم نهج البلاغه است امیرالمؤمنین علیه السلام از خود خبر می دهد که : اری نورالوحی و الرسالۃ و اشم ریح النبوة , و نیز در همان خطبه آمده است که حضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم به وصی علیه السلام فرمود : انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی . علی علیه السلام را فضل نبوت

پاورقی :

۱ ( ص ۱۰۵ ج ۷ ط بیروت ) .

صفحه : ۱۱۰

نیست ولی به نور ولایت می شود آنچه را رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است و می بیند آنچه را که رسول می بیند .

مسعودی در مروج الذهب از سبط اکبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امام حسن مجتبی علیه السلام نقل کرده است که آن جناب پس از شهادت وصی علیه السلام در وصف آن حضرت و رحلت او فرمود : والله لقد قبض فیکم اللیلة رجل ما سبقه الاولون الا بفضل النبوة و لا یدرکه الاخرون , الخ این کلام امام مجتبی علیه السلام است که احدی از پیشینیان یعنی انبیاء و اوصیاء و اولیاء بر او سبقت نگرفته اند مگر به فضل نبوت . ثقة الاسلام کلینی در حدیث پنجم باب الکنون و امکان از کتاب توحید اصول کافی روایت کرده است که خبری از اخبار به امیر علیه السلام عرض کرد : أفنبی انت ؟ فقال علیه السلام و یلک انما انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و آله و سلم ( ص ۷۰ ج ۱ معرب ) .

بلکه مرحوم بحرانی در تفسیر برهان ضمن آیه کریمه و لما جاء موسی لمیقانتا و کلمه ربه ( ۱ ) از صادق آل محمد علیه السلام نقل کرده است که : و أدنی معرفة الامام انه عدل النبی الادرجه النبوة و وارثه و ان طاعته طاعة الله و طاعة رسوله ( ۲ ) پس این کلام کامل دوحه شجره خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مفتاحی برای فتح ابواب حجت و امامت کافی و بحار و عوالم و غیرها باشد که ولی را فضل نبوت نباشد ولی به حسب ولایتش اعلم و افضل از نبی باشد .

و بلکه مرحوم سید مدنی در روضة السالکین فی شرح صحیفة سید پاورقی :

۱ ( اعراف آیه ۱۴۴ ) .

۲ ( ج ۱ تفسیر برهان ص ۳۶۷ چاپ سنگی ) .

صفحه : ۱۱۱

الساجدین در شرح دعای چهل و هفتم که دعای عرفه صحیفة است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت نقل نموده است که قال صلی الله علیه و آله و سلم : علماء امتی کاتبیاء بنی اسرائیل . و نیز از آن حضرت روایت کرده است که قال صلی الله علیه و آله و سلم : ان لله عبادا لیسوا بانبیاء یغیظهم النبیون . و باب صد و یکم امامت بحار ( ۱ ) در این موضوع است که انهم یعنی الائمة علیه السلام أعلم من الانبیاء علیهم السلام . و سؤال صد و چهل و ششم باب هفتاد و سوم فتوحات مکیه درباره حدیث شریف ان لله عبادا لیسوا بانبیاء یغیظهم النبیون بمقاماتهم و قریبهم الی الله تعالی . و جواب را بر نهج نبوت تشریحی و مقامی عنوان کرده است که در بحث آتی ولایت معلوم می گردد . حدیث غبطه در مسند احمد بن حنبل به اسنادش از ابی مالک اشعری در ضمن عنوان حدیث ابی مالک الاشعری از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است ( ۲ ) ابو مالک الاشعری در ذیل حدیث می گوید : ثم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما قضی صلاته اقبل الی الناس بوجهه فقال : یا ایها الناس اسمعوا و اعقلوا و اعلموا ان لله عز و جل عبادا لیسوا بانبیاء و لا شهداء یغیظهم الانبیاء و الشهداء علی مجالسهم و قریبهم من الله .



فجاء رجل من الاعراب من قاصية الناس والوى بيده الى نبي الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال يا نبي الله ناس من الناس ليسوا بأنبياء و لا شهداء يغبطهم الانبياء و الشهداء على مجالسهم و قربهم من الله ؟ ! انعتهم لنا يعنى صفهم لنا , فسروجه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لسنوات پاورقى :

۱ ( ص ۳۲۲ ج ۷ طبع كمپانى ) .

۲ ( ج ۵ ص ۳۴۳ ) .

صفحة : ۱۱۲

الاعرابى , فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم هم ناس من أفناء الناس و نوازع القبائل لم تصل بينهم ارحام متقاربة تحابوا فى الله و تصافوا , يضع الله لهم يوم القيامة منابر من نور فيجلسهم عليها فيجعل وجوههم نورا و ثيابهم نورا يفرح الناس يوم القيامة و لا يفرعون و هم اولياء الله الذين لا خوف عليهم و لا هم يحزنون . و أن را سيد حيدر املی در نص النصوص فى شرح فصوص الحکم لمحیی الدين العربی از ابو جبیر نقل کرده است که قال : سمعت عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم انه قال : ان من عبادالله ما هم ليسوا بأنبياء و لا شهداء يغبطهم الانبياء و الشهداء يوم القيامة لمكانهم من الله تعالى . قالوا : يا رسول الله خبرنا من هم و ما اعمالهم فلعلنا نحبهم ؟ قال هم تحابوا فى الله على غير ارحام بينهم و لا احوال يتعاطونها , فوالله ان وجوههم لنور و انهم على منابر من نور , لا يخافون اذا خاف الناس و لا يحزنون اذا حزن الناس , ثم قرأ الآية الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون . ( ۱ )

واقعه حضرت موسى عليه السلام با عبدی از عباد الهی که معلم به علم لدنی بود و در سوره كهف قرآن مجید آمده است , مصدق حدیث شریف غبطه است . و چنان که گفته ایم سؤال و جواب ۱۴۶ باب ۷۳ فتوحات مکیه در پیرامون همین حدیث است که حکیم محمد بن علی ترمذی از باب تمحیص و اختصار یکصد و پنجاه و پنج سؤال ذوقی عرفانی طرح کرده است و شیخ در فتوحات آنها را عنوان کرده است و جواب داده است . در جواب این سؤال , حدیث را دو وجه توجیه کرده است وجه دوم آن مطابق روایت ابی جبیر است که انبیاء و شهداء در روز قیامت از پاورقى :

۱ ( ص ۲۶۲ ) .

صفحة : ۱۱۳

آن عباد غبطه می خورند و عبارت او این است :

السؤال السادس و الاربعون و مائة ان لله عباد اليسوا بأنبياء يغبطهم النبيون بمقاماتهم و قربهم الى الله تعالى . الجواب : يريد ليسوا بانبياء تشريع لكنهم انبياء علم و سلوك اهدوا فيه بهدى انبياء التشريع , غير انهم ليس لهم اتباع لوجهين . الوجه الواحد لغنائهم فى دعائهم الى الله على بصيرة عن نفوسهم فلا تعرفهم الاتباع , و هم المسودون الوجه فى الدنيا و الاخرة من السؤدد عند الرسل و الانبياء و الملائكة , و من السواد لكونهم مجهولين عند الناس فلم يكونوا فى الدنيا يعرفون و لا فى الاخرة يطلب منهم الشفاعة فهم اصحاب راحة عامة فى ذلك اليوم .

و الوجه الاخر انهم لما لم يعرفوا لم يكن لهم اتباع فاذا كان فى القيامة جاءت الانبياء خانفة يحزنهم الفزع الاكبر على امهم لا على انفسهم و جاء غير الانبياء خانفين يحزنهم الفزع الاكبر على انفسهم , و جاءت هذه الطانفة مستريحة غير خانفة لا على انفسهم و لا يحزنهم الفزع الاكبر على امهم اذ لم يكن لهم امم , و فيهم قال تعالى لا يحزنهم الفزع الاكبر و تتلقاهم الملائكة هذا يومكم الذى كنتم توعدون ان يرتفع الحزن و الخوف فيه عنكم فى حق انفسكم و حق الامم اذ لم يكن لكم امة و لا تعرفتم لامة مع انتفاع الامة بكم ففى هذا الحال تغبطهم الانبياء المتبوعون , اولئك المهيمون فى جلاله الله تعالى العارفون الذين لم تفرض عليهم الدعوة الى الله .

بيان :

الف باب دوم کمال الدين چنانکه دانسته شد در غیبت ادریس صفحه : ۱۱۴

نبی صلوات الله عليه است و حدیث آن مروی از امام باقر علوم النبیین علیه السلام است . غیبت و ظهور آن جناب مثل همه کارهای الهی حیرت آور است . ادریس نبی به عبری همرس است و او را همرس الهرامسه گویند . روایات در غیبت و ظهور آن حضرت حامل اسرارى بسیار لطیف است , چنانکه تعبیرات صحف کریمه مشایخ اهل عرفان نیز درباره آن بسیار شریف است , و کتب قصص انبیاء و تذکره حکماء و سیر و تواریخ هم در این باب حاوی مطالبی شگفت است .

در قرآن کریم آمده است و اذکر فى الكتاب ادریس انه كان صديقا نبيا و رفعا مكانا عليا ( ۱ ) و اسمعيل و ادریس و ذالكفل كل من الصابرين . ( ۲ )

و نیز قرآن مجید فرموده است : و زكريا و يحيى و عيسى و الياس كل من الصالحين و اسمعيل و اليسع و يونس

و لوطا و كلا فضلنا على العالمين ( ۳ ) و ان الياس لمن المرسلين اذ قال لقومه الا تتقون اتدعون بعلا و تدرون احسن الخالقين الله ربكم و رب آياتكم الاولين فكذبوه فاتهم لمحضرون الا عباد الله المخلصين و تركنا عليه في الاخرين سلام على الياسين انا كذلك نجزي المحسنين انه من عبادنا المؤمنين ( ۴ ) غرض از نقل آيات فوق دربارۀ اديس الياس عليه السلام اين است كه در روايات عديده آمده است كه الياس همان اديس است . و برخی از اين روايات را عارف عبدالغنى نابلسي در شرح فص الياس فصوص الحكم شيخ كبير محيي الدين عربي نقل کرده است و شيخ در

پاورقی :

۱ ( مريم ۵۸ ) .

۲ ( انبياء ۸۶ ) .

۳ ( الانعام آيه ۸۶ و ۸۷ ) .

۴ ( الصافات ۱۲۴ ۱۳۳ ) .

صفحه : ۱۱۵

فصوص الحكم فص چهارم را اديسي قرار داده است به اين عنوان : فص حكمة قدوسية في كلمة اديسية , و فص بيست و دوم آن را الياسي قرار داده است به اين عنوان : فص حكمة ايناسية في كلمة الياسية , عنوان اول مناسب حال او قبل از ظهور است , و ثاني مناسب حال او بعد از ظهور . شيخ در چند جاى فص الياسي تصريح و تنصيص نموده است كه الياس همان اديس است . در اول آن گفته است : الياس و هو اديس عليه السلام كان نبيا قبل نوح و رفعه الله مكانا عليا فهو في قلب الافلاك ساكن ثم بعث الى قرية يعلبك و يعلب اسم صنم و بك هو سلطان تلك القرية و كان هذا الصنم المسمى بعلا مخصوصا بالملك و كان الياس الذي هو اديس قد مثل له انفلاق الجبل المسمى لبنان من اللبنة و هي الحاجة عن فرس من نار و جميع آلاته من نار فلما رآه ركب عليه فسقطت عنه الشهوة فكان عقلا بلا شهوة فلم يبق له تعلق بما تتعلق به الاغراض النفسية , الخ .

و در آخر آن گفته است :

فمن اراد العثور على هذه الحكمة الاليسية الاديسية الذي أنشأه الله تعالى نشأتين و كان نبيا قبل نوح عليه السلام ثم رفع فنزل رسولا بعد ذلك فجمع الله له بين المنزلتين فلينزل من حكم عقله الى شهوته ليكون حيوانا مطلقا حتى يكشف ما تكشفه كل دابة ماعد الثقلين فحينئذ يعلم انه قد تحقق بحيوانيته , الخ .

و غرض عمده شيخ در اين فص اثبات ظهور شخص واحد در دو صورت است چون ظهور اديس عليه السلام در صورت الياس بابقاء اول به حال خود بدون لازم آمدن نسخ و فسخ . و شيخ در اول فصوص الحكم اظهار نمود كه كتاب مذکور را در مكاشفه اي از دست رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم اخذ نمود و به امر آن حضرت كتاب را بر

صفحه : ۱۱۶

مردم آشكار كرد به اين عبارت : اما بعد فاني رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في مبشرة أريتها في العشر الاخر من المحرم لسنة سبع و عشرين و ستمائة بمحروسة دمشق و بيده صلى الله عليه و آله و سلم كتاب فقال لي هذا كتاب فصوص الحكم خذه و اخرج به الى الناس ينتفعون به الخ .

حاصل مقصود اين كه در محروسة دمشق در دهه آخر محرم سنه ششصد و بيست و هفت در عالم مثال مقيد و خيال متصل كه عبارت از رويای صالحه است شرف اندوز زيارت جمال عديم المثال حضرت ختمي مرتبت صلوات الله عليه شدم كتابي در دست مبارك گرفته بودند فرمودند اين كتاب فصوص الحكم را بگير و بر مردم آشكار كن تا از مضامين آن منتفع گردند .

مولی عبدالرزاق در شرح فصوص الحكم در بيان عنوان مذکور فص اديسي گوید : و قد بالغ اديس عليه السلام في التجريد و التروح حتى غلبت الروحانية على نفسه و خلع بدنه و خالط الملائكة و اتصل بروحانيات الافلاك و ترقى الى عالم القدس و اقام على ذلك ستة عشر عاما لم ينم و لم يطعم شيئا لان الشهوة قد سقطت عنه و تروحت طبيعته و تبدلت احكامها بالاحكام الروحية و انقلبت بكثرة الرياضة و صار عقلا مجردا و رفع مكانا عليا في السماء الرابعة .

مراد از نشأتين در كلام شيخ كه گفت الذي انشأه الله تعالى نشأتين , نشأه نبوت و نشأه رسالت است چنانكه بعد از عبارت مذکور بيان کرده است قبل از نوح عليه السلام نبی بود , و بعد از آن نزول نمود و رسول بود بلکه قرآن مجيد نص صريح فرموده است كه و اذكر في الكتاب اديس انه كان صديقا نبيا و فرموده است ان الياس كان من المرسلين . هر مشكلي را بايد از راه مخصوص به خود آن حل كرد , هر نتيجه صفحه : ۱۱۷ را صغرى و كبرى خاصى است و هر مقدمات را ارتباطى خاص با مطلوبش است , همچنين فهم مسائل امامت

و نیل به ادراک این گونه امهات عقائد که از غوامض اسرار معارف حقه الهیه است باید از طریق خاص به آن و از اهل آن تحصیل کرد . و به توفیقات حق سبحانه در این رساله به برخی از رموز آن اشارتی می رود لعل الله يحدث بعد ذلك امرا . جندی را در بیان مقام ادیسی الیاسی انسان کامل کلامی مناسب نقل است که این فناری در فصل پنجم سابقه تمهید جملی مصباح الانس از وی نقل کرده است ( ۱ ) وی پس از تقدیم چند اصل در امکان این که يك شیء به دو اعتبار مظهر و ظاهر شود گوید :

فالإنسان الكامل مظهر له من حيث الاسم الجامع و لذا كان له نصيب من شأن مولاه فاذا تحقق بمظهرية الاسم الجامع كان التروح من بعض حقائقه اللازمة فيظهر في صور كثيرة من غير تقيد و انحصار فيصدق تلك الصور عليه و يتصادق لاتحاد عينه كما يتعدد لاختلاف صورته و لذا قيل في ادريس انه هو الياس المرسل الى بعلبك , لا بمعنى ان العين خلع تلك الصورة و لبس الصورة الاليسية و الالكان قولاً بالتناسخ بل ان هوية ادريس مع كونها قائمة في انيته و صورته في السماء الرابعة ظهرت و تعينت في انية الياس الباقي الى الان فيكون من حيث العين و الحقيقة واحدة و من حيث التعيين الشخصي اثنين كنجو جبرئيل و ميكانيل و عزرائيل يظهرون في الان الواحد من مائة الف مكان بصور شتى كلها قائمة بهم و كذلك ارواح الكمل و انفسهم كالحق المتجلى بصور تجليات لا تتناهي كما ذكره الجندی . نتیجه سخن این که امر ادريس عليه السلام و حضرت بقیة الله قائم آل محمد صلوات الله عليهم در عالم انسان کامل که به فضل الهی پاورقی :

۱ ( ص ۳۷ چاپ سنگی ) .

صفحه : ۱۱۸

صاحب عدل امزجه است , و مؤید به روح القدس و جامع حقائق و رقائق اسمای حسناى الهی می باشد , به وفق موازین عقلی و علمی است و استبعاد و استیحاş در این گونه مسائل نصیب عوام است که از عالم انسانی بی خبرند , خواه به علوم طبیعی و مادی و رسمی دستى داشته باشند و خواه نداشته باشند .  
ب جناب صدوق در آخر باب هفتم روایت فرموده است که : حدثنا ابي و محمد بن الحسن رضوان الله عليهما , قال حدثنا محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن محمد بن عيسى عن سليمان بن داود عن ابي بصير قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول في صاحب هذا الامر اربع سنين من اربعة انبياء : سنة من موسى , و سنة من عيسى , و سنة من يوسف , و سنة من محمد صلوات الله عليهم اجمعين فاما من موسى فخائف يترقب , و اما من يوسف فالسجن , و اما من عيسى فيقال له انه مات و لم يم , و اما من محمد صلى الله عليه و آله و سلم فالسيف .

ج در باب هشتم بعد از نقل تطهیر نمودن داود نبی علیه السلام زمین را از جالوت و جنودش فرمود : و انزل الله تبارك و تعالى عليه الزبور , و علمه صنعة الحديد فلينه له , و امر الجبال و الطيران تسبح معه , و اعطاه صوتاً لم يسمع بمثله حسناً , و اعطاه قوة في العبادة , و اقامة في بنى اسرائيل نبيا , و هكذا يكون سبيل القائم عليه السلام له علم اذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه و انطقه الله عز و جل فناداه اخرج يا ولي الله فاقتل اعداء الله , و له سيف مغمد اذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده و انطقه الله عز و جل فناداه السيف اخرج يا ولي الله فلا يحل لك ان تقعد عن اعداء الله فيخرج عليه السلام و يقتل اعداء الله فاقتل اعداء الله و يقتل اعداء الله حيث ثقفهم , و يقيم حدود الله و يحكم بحكم الله عز و جل .

صفحه : ۱۱۹

در این مقام جناب صدوق آیاتی از قرآن مجید را شاهد آورده است که خداوند متعال چنان مواهبی را به داود نبی علیه السلام ارزانی داشت . قرآن کریم که معیار حق و میزان صدق و برهان محض در جمیع احکام تکوینی و تشریحی است می فرماید و سخنرا مع داود الجبال يسبحن و الطير و كنا فاعلين ( ۱ ) مع ذلك در اسناد این گونه امور به انسان کامل دیگر که لسان ادله قاطعه به حجیت آن ناطق است , چه جای انکار و اعتراض است .  
د باب نهم در بشارت عیسی بن مریم علیهما السلام به بعثت خاتم الانبياء احمد صلى الله عليه و آله و سلم است و عمده در این مطلب کریمه سوره صف است و اذ قال عيسى بن مریم يا بنى اسرائيل انى رسول الله اليكم مصدقا لما بين يدي من التوراة و مبشرا برسول يأتي من بعدى اسمه احمد فلما جاءهم بالبينات قالوا هذا سحر مبین .

مرحوم صدوق در این باب به اسناد خود روایت کرده است عن معاوية بن عمار قال قال ابو عبدالله عليه السلام بقى الناس بعد عيسى عليه السلام خمسين و مائى سنة بلا حجة ظاهرة .

و به اسناد دیگرش روایت کرده است عن يعقوب بن شعيب عن ابي عبدالله عليه السلام قال كان بين عيسى و بين محمد صلى الله عليه و آله خمسمائة عام منها مأتان و خمسون عاما ليس فيها نبى و لا عالم ظاهر , قلت فما كانوا ؟ قال كانوا متمسكين بدین عيسى عليه السلام قلت فما كانوا ؟ قال كانوا مؤمنين ثم قال عليه السلام و لا

يكون الارض الا وفيها عالم .

قيد ظاهر و ظاهره در اين دو روايت براي اين است كه هيچگاه زمين خالي از حجت نيست هر چند ظاهر نباشد چنانكه در آخر حديث

پاورقی :

۱ ( الانبياء ۸۰ ) .

صفحه : ۱۲۰

دوم فرمود و لا تكون الارض الا وفيها عالم و حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام به كميل فرمود : اللهم انك لا تخلي الارض من قائم بحجة اما ظاهر او خاف مغمور كيلا تبطل حججك و بيناتك . و در دعای چهل و هفتم صحيفه سجادية كه دعای عرفه است , امام سيد الساجدين عليه السلام فرمود : اللهم انك ايدت دينك في كل اوان بامام اقمته علما لعبادك منارا في بلادك بعد ان وصلت حبله بحبلك و الذريعة الي رضوانك الخ . نسخه اي از المصباح الصغير كه خلاصه مصباح المتهدد شيخ الطائفة الامامية شيخ طوسي قدس سره است به راقم تعلق دارد در هاشم آن مرقوم است كه : الانبياء الذين كانوا زمن الفترة بين عيسى عليه السلام و نبينا صلى الله عليه و آله و سلم , جرجيس عليه السلام من اهل فلسطين بعثه الله بعد المسيح عليه السلام الي بلد الموصل , و خالد بن سنان العيسى من العرب بعد عيسى عليه السلام و حنظلة بن صفوان كان في زمن الفترة بين عيسى و نبينا صلى الله عليه و آله و سلم انتهى .

و از کسانی كه در زمان فترت بين مسيح عليه السلام و پيغمبر ما صلى الله عليه و آله و سلم نبی بود حضرت شمعون صفا وصی حضرت عيسى عليه السلام است چنانكه در روايات مذكور است و مرحوم صدوق در باب اول كمال الدين اعنى در مقدمه كتاب فرمود ( ۱ ) و مثل عيسى كان وصيه شمعون الصفا و كان نبيا الخ .

چند تن از انبيای ياد شده زمان فترت در دعای معروف به دعای استفتاح در عمل ام داود از اعمال ماه رجب نام برده شده اند و مطابق مصباح المتهدد شيخ طوسي قدس سره چنين منقول است :

اللهم صل على ابينا آدم بديع فطرتك اللهم صل على امنا

پاورقی :

۱ ( ص ۱۷ چاپ سنگی ) .

صفحه : ۱۲۱

حواء المطهرة من الرجس اللهم صل على هابيل و شيث و ادريس و نوح و هود و صالح و ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و يوسف و الاسباط و لوط و شعيب و ايوب و موسى و هرون و يوشع و ميشا و الخضر و ذى القرنين و يونس و الياص و اليسع و ذى الكفل و طالوت و داود و سليمان و زكريا و شعيا و يحيى و تورخ و متى و ارميا و حيقوق و دانيال و عزيز و عيسى و شمعون و جرجيس و الحواريين و الاتباع و خالد و حنظلة و لقمان اللهم صل على محمد سيد المرسلين الخ .

وجه تسميت دعای نام برده به دعای ام داود چنانكه در عمدة الطالب ( ۱ ) آمده است اين است كه داود رضيع امام صادق عليه السلام بوده است و گرفتار حبس منصور دوانيقى شده است و به برکت اين دعا كه امام به مادر داود تعليم داده بود از آن گرفتاری نجات يافت .

در ميان اين انبيای زمان فترت واقعه حضرت خالد عليه السلام خيلى شگفت است و از اين واقعه براي اهل سردرى از اسرار انسان كامل منعم به نعم حقائق اسماء الهيه باز مى شود .

در روضه كافي ثقة الاسلام كليني و در مجلد پنجم بحار علامه مجلسي ( ۲ ) كه در نبوت است , منقول از كا , ص , ي , ج , يعنى از كافي و قصص الانبياء و كمال الدين و احتجاج , و همچنين در وافي فيص مقدس ( ۳ ) منقول از كافي بابي معنون به باب قصه خالد بن سنان العيسى عليه السلام است كه به تفصيل شرح حال آن جناب ذكر شده است .

پاورقی :

۱ ( ص ۱۷۸ طنجف ) .

۲ ( ص ۳۷۶ چاپ كمپاني ) .

۳ ( ج ۱۴ ص ۹۴ ) .

صفحه : ۱۲۲

شيخ كبير محيى الدين عربى نيز فص بيست و ششم فصوص الحكم رافص خالدى قرار داده است به اين عنوان فص حكمة صمدية فى كلمة خالدية , و بعد از آن فص محمدى صلى الله عليه و آله و سلم است كه ختم كتاب است . و شراح آن چون عارفان ملا عبدالرزاق قاساتى و قيصرى و جامى و بالى و عبدالغنى نابلسى و غيرهم

قصه آن جناب را نقل کرده اند که در بعضی از تعبیرات اندک اختلافی با جوامع روایی یاد شده دارند و لطائفی گرانقدر و ارزشمند در شرح فص مذکور در اطوار و موجودی انسان کامل ذکر کرده اند . و ما فقط به نقل قسمتی از کلام شیخ اکتفا می کنیم ، وی پس از عنوان فوق فرمود :

و اما حکمة خالد بن سنان فانه اظهر بدعواه النبوة البرزخية فانه ما ادعى الاخبار بما هنا لك الا بعد الموت فأمر ان ينبش عليه و يسأل فيخبر ان الحكم في البرزخ على صورة الحياة الدنيا فيعلم بذلك صدق الرسل كلهم فيما اخبروا به في حياتهم الدنيا فكان غرض خالد ايمان العالم كله بما جاءت به الرسل ليكون خالد رحمة للجميع فانه شرف بقرب نبوته من نبوة محمد صلى الله عليه و آله و سلم و علم خالد ان الله ارسله رحمة للعالمين و لم يكن خالد برسول فاراد ان يحصل من هذه الرحمة في الرسالة المحمدية على حظ و افرو لم يؤيد بالتبليغ فاراد ان يحظى بذلك في البرزخ ليكون اقوى في العلم في حق الخلق فأضاعه قومه و لم يصف النبي صلى الله عليه و آله و سلم قومه بانهم ضاعوا و انما وصفهم بانهم اضاعوا نبيهم حيث لم يبلغوه مراده .

علامه شیخ بهانی قدس سره در کشکول ( ۱ ) فرمود : اسماء الانبياء الذين ذكروا في القرآن العزيز خمسة و عشرون نبيا : محمد صلى الله عليه و آله و سلم آدم , ادريس , نوح , هود , صالح , ابراهيم , لوط , اسماعيل , پاورقی :

۱ ( ص ۳۸ چاپ نجم الدوله ) .

صفحه : ۱۲۳

اسحاق , يعقوب , يوسف , ايوب , شعيب , موسى , هرون , يونس , داود , سليمان , الياس , اليسع , زكريا , يحيى , عيسى , و كذا ذوالكفل عند كثير من المفسرين .

در دعای ام داود یاد شده همه این بیست و پنج نفر ذکر شده اند علاوه اینکه در آن بیست نفر دیگر نیز مذکور است و خداوند متعال در قرآن کریم فرمود : و رسلا قد قصصناهم عليك من قبل و رسلا لم نقصصهم عليك ( ۱ ) و نیز فرمود : و لقد ارسلنا رسلا من قبلك منهم من قصصنا عليك و منهم من لم نقصص عليك . ( ۲ )

فصوص الحكم مذکور بیست و هفت فص به نام بیست و هفت نفر است که از آن بیست و پنج نفر مذکور در قرآن حضرت اليسع و ذی الکفل را نیاورده است و فصوص بیست و هفتگانه آن , بیست و سه تن باقی انبیای مذکور در قرآن به علاوه شیت و عزیز و لقمان و خالد می باشد . و شیخ را در تسمیه فصوص به نام هر يك آنان و در ترتیب فصوص , غرض عرفانی در مقامات رفیع انسان نوعی در اکوار و ادوار است نه ترجمان شخص خاصی در هر فص , که امکان دارد انسانی مثلا عیسوی مشرب یا موسوسی مشرب شود هر چند حائز رتبه نبوت تشریحی نمی تواند باشد , چنانکه حضرت بقیة الله قائم آل محمد ارواحنا فداه حائز درجه نبوت نیست و لکن واجد اسمای کمالیه آن کلمات کامله الهی می باشد .

حسن یوسف دم عیسی ید بیضا داری

آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری

پاورقی :

۱ ( النساء ۱۶۵ ) .

۲ ( المؤمن ۷۹ ) .

صفحه : ۱۲۴

بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين ( ۱ )

از امام به حق ناطق , كشاف حقائق جعفر الصادق عليه السلام منقول است که چون حضرت قائم ظاهر شود پشت بر دیوار خانه کعبه نهد و سیزده مرد بر او جمع گردند و اول کلامی که به آن ناطق گردد این آیه خواهد بود : بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين .

دعويهم فيها سبحانك اللهم و تحيتهم فيها سلام و آخر دعويهم ان الحمد لله رب العالمين .

پاورقی :

۱ ( قرآن کریم سوره هود آیه ۸۷ ) .

پایان

صفحه : ۱۲۵

فهرست

صفحه : ۱۲۶

صفحه : ۱۲۷

### مقدمه ۳

امام زمان کیست ؟ ۵

لزوم دو نوع بحث بر وجوب وجود حجت قائم ۷

برهان بر امکان دوام بدن عنصری ۱۲

ایمان به مهدی موعود و ایقان به غیبت و ظهور آن حضرت از بدأ اسلام مرکوز اذهان مسلمین بود ۱۸

غرض از ایجاد انسان , و سر مطلق ایجاد ۲۰

کمال عالم کیانی و غرض آن انسان کامل است ۲۲

در اتحاد نفوس مکتفیه به نفس رحمانی و عقل بسیط ۲۳

ولایت تکوینی و تشریحی ۲۹

تعریف اسم و توقیت و اشتقاق آن ۴۰

حدیث اشتقاق و بعضی اشارات و لطائف مستفاد از آن ۵۰

تجلیات اسمائی و غایت حرکت وجودی و ایجادی ۵۷